۵۱۳
ب ۸۴۲ ش
آستان قدس
۷۲۹۴

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

نام کتاب: بحر الجواهر

مؤلف متن: عبدالوهاب شاهستانی حسینی اصفهانی
محشی

شارح
مترجم

تاریخ تحریر
نوع خط: نستعلیق تحریری و سیاق
تعداد سطر

موضوع: ریاضیات
زبان: فارسی
عدد اوراق

طول: ۱۷
عرض: ۱۰
شمارهٔ عمومی: ۲۳۸۲۹

وقفی / خریداری: از آقای اشجعی

تاریخ وقف: مهر ۱۳۸۰
نام کاتب

ملاحظات

اسکن تهیه شد
تاریخ: ۱۳۸۷/۱۱/۱۲
فیلمتک

بس ال سمه

۲۳۹۲۲۲

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۲۳۰۲۲۲
تاریخ مهر ۸۰

هذا کتاب بحر الجواهر

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

پس از حمد بیزوال ملک ذوالجلال و درود بیحد بر صاحب لولاک ختمی مآب صلی الله علیه
وآل و اطهار آن بزرگوار سیما دوازده امام و ابن عم و خلیفه بلافصل علی عالیمقدار
علیهم الصلوة والسلام من الملک المختار و بعد معروض رای اولو الالباب
و اولو الابصار میدارد که چون درستی نسخ کتب از اهم شعب هست نوع انسان را
و احد حساب و ترویج آن و بودن شایق از غیر شهر و بازار که بیک ابر از طالب عشر
لازم بود چنانچه این دفعه فرمایش تصحیح رفته تا بر ارباب تصحیح آن حسب قواعد
این فن شریف نسخه بود هذا شروع با الحاق اوراق که مسمی به بحر الجواهر فی العلم

ربیع

الره

المرء مرهون بما شمّر عنه ساعداه و الطالب المحروم الاسباب هما یحسن لا یستحیی

عبدالوهاب غفرالله ذنوبه و ستر عیوبه چنان گوید که اغماض عین از خطا و

عیب آن نمایند و تتمیم آن از ارباب غرض و مضایقه دارند و نسبتی ختم

این مجموع را بر دو بحر مرتب ساخت بحر اول در علم حساب و بر اربع ان

و این منقسم می شود به شط شط اول در قواعد حساب و آن مشتمل بر چهار

نهرست نهر اول در حساب صحیح و این مشتمل بر یک شعبه و چهار جدولست

شعبه در معرفت تحریر ارقام صحاح و آن مشتمل بر سه سحابست سحاب اول

در ارقام هندسه سحاب دویم در ارقام ... سحاب سیم در ارقام

من جدول اول در جمع و تضعیف و بعضی قواعد مشترکه جدول دویم

در تفریق جدول سیم در ضرب جدول چهارم در قسمت

نهر دویم در حساب کسور و آن مشتمل بر یک شعبه و چهار جدولست شعبه

در معرفت ارقام کسور و آن مشتمل بر سه سحابست سحاب اول

در ارقام هندسه و آن مشتمل بر سه قطرتست قطره اول در ارقام کسر

قطره دویم در مخرج کسور قطره سیم در کیفیت قسمت ارقام آن

سحاب دویم در طریقه کسر ... سحاب سیم در طریقه ارقام کسر من

رقم

جهر

جوهره در معرفت ربع و خمس جدول اول در جمع و تضعیف جدول
دویم در تفریق جدول سیم در ضرب دو سطر یا مشهور آن آحاد در
تقاریر جدول چهارم در قسمت دو سطر پس آن خواص آن و اعداد ام
قیمت از کور تسعه و خاصیة اثبات را اعلی نحیه و بسیار ام تقریبیه
در تبدیل دو سطر مفروض به یکدیگر اشباع تغییر و صرف و مبادله و لطایف نقره ۲
در استخراج مجهولات شط دویم در مساحت مشتمل بر شرح یک قطره
در مطلع قطره در تعریف موضوع حساب و ملل آن نهر اول در مساحت
سطوح و آن منشعب بر دو جدول است جدول اول در مساحت سطوح مستقیمه
الاضلاع جدول دویم در مساحت بقیه سطوح نهر دویم
در مساحت اجسام شط سیم در اجرای اعمال نجبا دویم در ورق
و این منشعب بر شطرات شط اول در کلمات معدوده و آن مشتمل بر دو نهر است
نهر اول در معانی الفاظ مصطلحه و مشهور است که بر حروف
هجی نهر دویم در اسامی ارباب صنایع و کسب شغل شط دویم
در قواعد لغات مصطلحه مشهور مشتمل بر چهار رشحه است رشحه اول
در قرینه اسامی مشتمل بر چهار قطره است قطره اول در قرینه

والد ب

و ادوات آن قطره دویم در کیفیت نصب آلات قطره سیم در معرفت
بر این کشش و حضور و صنع و غیرها قطره چهارم در بعضی قواعد متفرقه از
قبیل جذریه و تحلیل و الوعد و نحو نظائر آن رشحه دویم در ادوات
دفتر اداره و بیان شرح بحجاب قطره قطره اول در ترتیب ادوات اداره دفتر
و آلات آن قطره دویم در صفحه آلات بین قطره سیم در میزان
و آلات آن قطره چهارم در عمل موازنه یک و بیان مشتمل بر حباب
و یک عدد بیت حباب اول در اعمال تحت الفوق حباب دویم
در اعمال تحت الفوق ضمنی حباب سیم در اعمال تحت الفوق مختصه الیه
قاعده در جزو العنف و صیغ رشحه سیم در دفتر و جهات و ان
مشتمل بر دو قطره بیت قطره اول در فهرست این دفتر و شعب نقصانات
قطره دویم در نقشه رواب رشحه چهارم در طرح مکتوبات
و معرفت نقشه حقایق و آن مشتمل بر دو قطره بیت قطره اول
در طرح مکتوبات قطره دویم در کیفیت نقشه حقایق ساحل
در مضافات الکتاب است فهرست فصول فی متن الصحیفه اکنون شروع می شود
در بیان هر یک از رایجه دیگر تفصیل و تبیان بحر اول در علم حساب

و انجام

بر پنج باب

و ترتیب آن بر پنج مقصد است مقصد اول در علم حساب علمی است که از آن استخراج
شود مجهولات عددیه از معلومات عددیه و موضوعش عدد است و آن کمیتی است که حاصل در ماده
باشد و آنرا صحیح گویند اگر مطلق باشد و کسر گویند اگر مضاف بسوی دیگری باشد
مثل ثلث زیرا که جمع شیء بر شیء و تجرید از آنکه جمع شود یا در آنکه با یکی عددی را
بر عددی جمع خوانند و نقصانش را از دیگری تفریق و تکرار یکی عددی بشمار
عدد دیگر ضرب و تجزیه آن بشمار عدد دیگر قسمت و اما جذر آن است
که در نفس خود ضرب نمایند و عدد حاصل مجذور و شیء که جذر نامند
و آن در حقیقت ضرب است و در این رساله چنانکه باید بیان شده از
و چنان احتیاج شد و این مقصد مشتمل بچهار فصل است فصل اول
در حساب صحیح بدانکه عدد مطلق را اگر صحیح گویند اگر جذر یا کسر صحیح
داشته باشد و الا اصم و عدد مطلق خالی از سه قسم نیست زیرا که مجموع اجزای
آن از کسور و جذر اگر مساوی آن عدد باشد تام گویند و اگر اجزای آن زاید
باشد زاید و اگر ناقص باشد ناقصش خوانند و این مقصد مشتمل بر شجره و جدول
مرقومات شجره فی الارقام بدانکه عدد را در مرتبه نهند تا صحیح
دیگری و وضع آحاد را مرتبه آحاد و عشرات را آحاد عشرات بالا

میرفتند مانند عشرات را در ده کار فرمایند و آن صفر را در مرتبه آحاد تا هفتصد و دو
مراتب غیر متناهی است و در هر مرتبه ده صورت است تمام تا هر یک الف بار گیرند
چنانچه در آحاد کسر آحاد الوف و عشرات الوف و مئات الوف تعبیر کرده احتیاج
به رقم زنند جمع اشهر ارقام نوعی است که هندیه و جمع نیست تا بدین اسم تشبیه
نشده بر سبیل **سحاب اول** در ارقام هندسه بر آنکه همه مراتب الا
بصورت آحاد است مگر آنکه بحسب مرتبه امتیاز داده میشود صورت آحاد از
۱۲۳۴۵۶۷۸۹ و ۰ عدد آحاد را از هر یک و صفر را همچو صورت تو نسبته
و آحاد را در جانب یمین و عشرات را در جانب یسار آن و مئات را در جانب یسار آن
و همچنین تا هر جا که خواهند از طرف یسار آن مرقوم دارند و هر مرتبه که
خالی است صفری در آن محل بگذارند از هر صورت [illegible] مثلاً دوازده و
بر صورت ۱۲ و ده را بر صورت ۱۰ نویسند و دو هزار و چهارصد و پنج را بر صورت
۲۴۰۵ و هر گاه خواهند در هر مرتبه الف بالای آن نوشته شود
گر [illegible] معلوم شود چند دارد این ارقام قسمه هر چه خواهند آن شود
چنانکه در نه هزار هزار و هفتصد و پنجاه و هشت هزار و سیصد و چهار قسم مرقوم کنند
۹۷۵۸۳۰۴ و از این اشکال معلوم میشود باقی ارقام **سحاب دوم** تمت

در رقم قسم آنکه از رقم این صورت مختلف است جمیع صور این پنج است

اول آنکه هزار تا نه هزار دینار برین صورت است [illegible]

دویم از ده دینار تا نود دینار برین صورت است [illegible]

سیم آنکه صد دینار تا نه هزار دینار برین صورت است [illegible]

[illegible] چهارم آنکه هزار دینار تا نه هزار دینار برین صورت است

[illegible] پنجم آنکه رقوم

تومانها برین صورت است [illegible]

[illegible]

[illegible] و با عدد این ار بهت

با هم نوشت بلکه هم نوشتن رقم صد سی جایز است مگر اینکه حساب اصلاحی

مثلا از ده تومان تا نود تومان مثل ده دینار تا نود دینار مگر اینکه دینار را از

بالا رقم احتساب ازان بالای نوشته شود و فقط در حساب رقم می سازند بدین صورت

و از صد تومان تا نهصد تومان مثل صد دینار تا نهصد دینار است مگر آنکه علامت

رنگ کشیده نوشته برین صورت [illegible] و از هزار تومان تا نه هزار تومان

مثل هزار دینار تا نه هزار دینار است مگر اینکه علامت احتساب ازان فوق

دارد و بالای ازان استعمال نشده بلکه کشیده دالش نوشته برین صورت

این است [illegible] است و دیگر از ده هزار تا نود هزار را در وسط دنباله

تا نود هزار یک یک هزار را نویسند بدین صورت [illegible] است و از صد هزار

تا [illegible] هزار هزار را در پهلوی کسر دینار بعلامت یک هزار [illegible] تا

منفصل و نقش [illegible] اول از کسورات از نیم دینار تا نود و نه دینار بعلامت آحاد [illegible] در

تحت عشرات بر سر نقطه فاصله نویسند بدین صورت [illegible]

[illegible]

[illegible] و چون با کسر دینار رقم آن مرتبه مرکب شوند در پهلوی آن

مرقوم دارند بدین صورت [illegible] و با [illegible] از

دینار در مثالهای آن اگر مرکب شود در وسط آن نویسند بدین صورت [illegible]

[illegible]

[illegible] و اگر با یک [illegible] مثال آن مرکب شود [illegible] مثال آن

در فوق [illegible] نویسند بدین صورت [illegible]

و اگر با ده [illegible] مثال آن مرکب شود [illegible] نقطه دینار و لفظ [illegible] اگر

[illegible] نویسند بدین صورت [illegible] و [illegible]

تا [illegible] احتیاج [illegible] که در [illegible] نمودن [illegible]

[illegible]

تا به تومان که علامت تومانات مثال است آن را تمام می‌نویسند مگر تومان که
در وسط آن هر قسم از هزار و پنجاه الی دو هزار تومان ۲ هزار تومان دارد
هزار تومان ۲ نه هزار تومان ۲ ، در هر صد و یک هزار تومان مثال و است آن سیل
هر صد و یک تومان و مثال است همین در هر صد هزار تومان ۲ به نوشته میشود هزار را
در وسط می‌نویسند اگر از صد هزار معلوم می‌شود جمیع مثله در هر صد
هزار تومان را یک الی نه الی و هر پنج رقم که نصف هزار تومان باشد
بیان کرده هر هزار را که دیگر فرق است و هر یک هزار فرق بین که تمامی
از این مشق نموده می‌شود ان شاء الله تعالی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

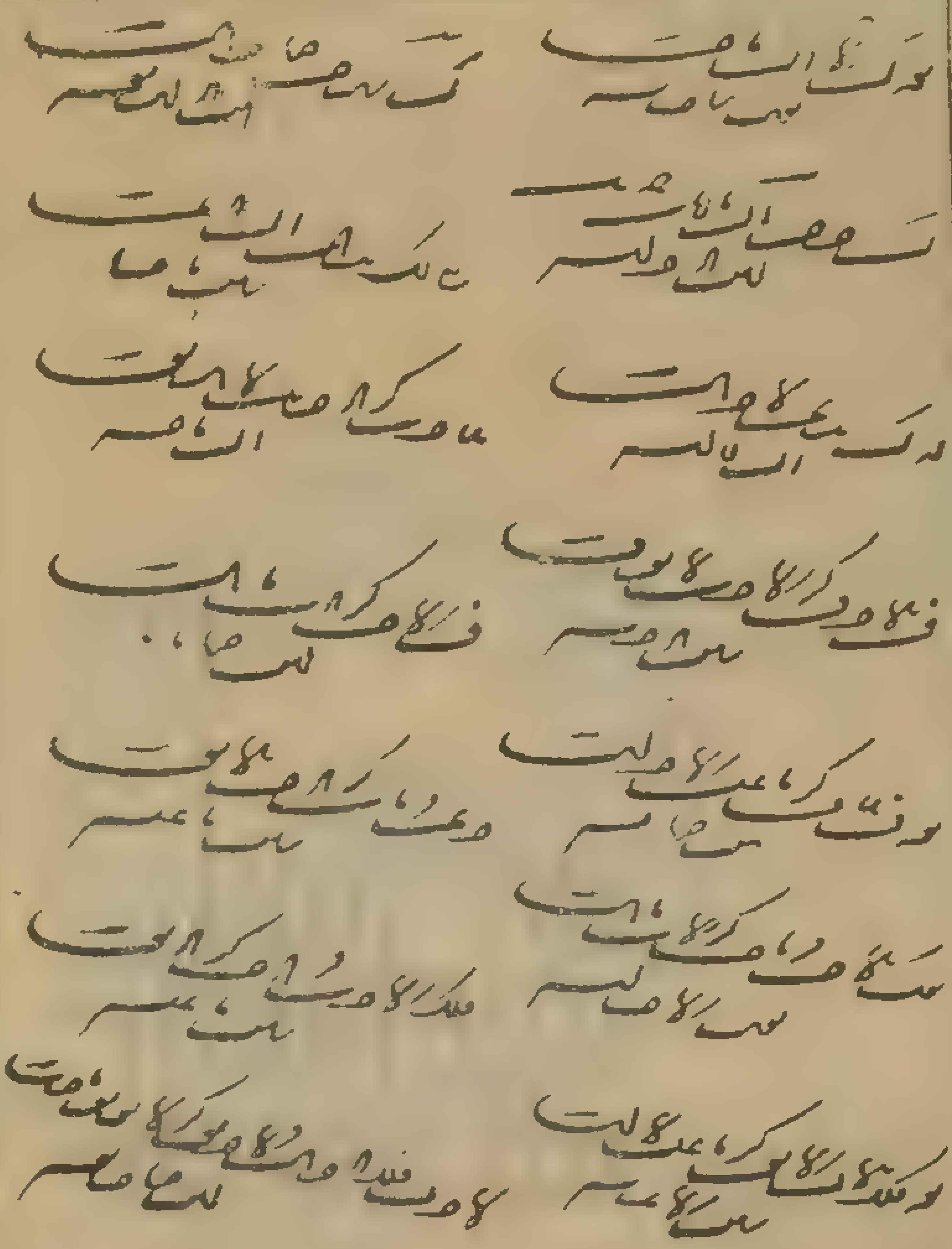

در دو رقم اسامی شکل ملک را ننویسند بلکه همان شکل کم صد هزار تومان
دویست هزار تومان و چهارصد هزار تومان بالا رقم نمایند
سخاب ذو بهم در ارقام ضمن آنچه مندرج شد و متعارف است
ده کرور تومان یکی را باسم من رقم زنند چنین میان و دو من دو یکی را

باسم خرد وارد و صورت ارقام هندیه نوشته شد کرا آنکه علامات مراتب در هشتم
و نهم و دهم از الحساب صورت نقطه نوشته هرچه صورتش ۱۹۸۶ [illegible]

[illegible]

و صورت ارقام خرد وار یک چنین وارد و خرد وارد و علامت هر در باقی
مرتبه معلوم می‌شود و دیگر آنکه ده خرد وارد و سایر مراتب آن به تفاوت صورت
نظیر فردی نوشته شد هرچه صورتش [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و چنین هر خرد واردی چه هر نوری بیت نوشته که هیچ مرتبه نوشته بقیه باشد
اگر در قسمت کمتر از خرد وار بقیه باشد و هر نوری بیت و آن را دانگ خرد وار گویند
و هر یک بیت را زر یا قصه هزار چنین وارد را یک لک گویند و هر صد لک
را یک بیست ... یک کرور و هر کرور که ... قصد فرم و هر ... ار
فرم یک ... نوشته است ... که در فرد نوشته هر صورت ... ۔

جدول اول در جمع و تضعیف بر آنکه در جمع ... ارقام

بایر ار

پس در هندسه ابتدا از طرف راست نمایند و در تفریق و ضرب و تقسیم جمیع هندسی در عمل
خانهٔ یکی مرتبه است می‌نویسند بلکه همان خانهٔ یکی مرتبه عشرات است لهذا باید ابتدا
نمایند از کمتر عدد که چه مرتبه آحاد یا عشرات یا مرتبه دیگر از مختلفات سلسله
در ترقی است و چون ابتدا به عددی که بر فوق آن از عدد دیگر مرتبهٔ تحتانی اگر باشد
افزائی و همین نحو عدد اول مرتبه را از مرتبه دیگر افزایند تا از آن
مرتبه با تمام رسد و چون اگر از ده کمتر است نقش آن مرقوم دارند و اگر
زیاده بر ده است یا مرکب از آحاد و عشرات است یا معنون الاحرف است آحاد
آن را مرقوم داشته و عشرات آن را از هر ده یکی در ذهن گرفته بر اعداد مرتبه فوق
سابق افزایند و اگر چیزی باشد در سطر سابق معمول دارند و اگر خانه
همان عددی که به جهت عشرات در ذهن گرفته در آن مرتبه مرقوم دارند و در
تضعیف مثل جمیع مثلیست مگر آنکه احتیاج به رسم مثل نیست بلکه در دو همت
باید گرفت و در جمع و تضعیف هندسی ابتدا از طرف یسار نیز توان نمود
و در این صورت محتاج به رسم جدول محدودات نیست و طریقه عمل در تمکنات

صورت جمع هندسی ... از هر دو طرف

از دو

از طرف پیش

۴	۲	۴	۶	۷	۸	۹
۳	۶	۷	۴	۳	۲	۱
۲	۸	۱	۲	۳	۹	۴

۱۰۹۳۳۵۰۴

از طرف کنار

۴	۲	۴	۰	۶	۷	۸	۹
	۲	۸	۷	۴	۳	۲	۱
	۲	۸	۱	۲	۳	۹	۲
۴	۷	۰	۸	۲	۳	۹	۴
	۹		۹	۲	۴		
					۵		

۴۹۰۹۳۵۶۴

جمع ارقام [illegible]

[illegible]

جمع ارقام ضرب

[illegible]

تضعیف ارقام هندی

از کنار

۲	۳	۵	۴	۶	۰	۵	۲	۹
۹	۴	۰	۸	۲	۰	۴	۸	
	۵		۹			۵		

۲۳۵۴۶۵۲۹

۶۵۰۹۳۰۵۸

تصعید ارقام کسور بس

تصعید کسر — تصعید مضاعف — تصعید مضر

تصعید ... مضاعف

... لا ... ...

لطیفه بر آنکه اگر عدد مبلغ دو هزاری را چندین مرتبه متوالی مضاعف نمایند و مجموع آن مراتب را بخواهیم بدانیم میزان چه قدر است با آنکه تمامی مراتب را جمع شود عددی است که مرتبه اولی را از تضعیف مرتبه آخر وضع نمایند جمیع آن ارقام است مثل اینکه چهار را پنج دفعه مضاعف نمائیم به این صورت ۴ ۸ ۱۶ ۳۲ ۶۴ ۱۲۸ و مجموع چهار تا صد و بیست و هشت دویست و پنجاه و دو می‌شود که منقص عدد چهار که مرتبه اولی است از مضاعف مرتبه آخر دویست و پنجاه و دو باقی ماند و این قاعده از جمله قواعدی است که بخاطر این روسیاه گذشته و لا اگر جمع عدد متوالیه را بنظم طبیعی خواسته باشیم قاعده این است که یک بر عدد آخر مقصود افزوده حاصل را در نصف آخر ضرب نموده مجموع حاصل شود مثلا جمع از یک تا ده از ده حاصل ضرب یازده در پنج می‌باشد پنجاه و پنج و این قاعده را هم عدد ... طبع خواننده

دا گر مرتبه

و لکن هر مرتبه را در نفس خود ضرب کنیم کمال [?] را خواهند بود جمع مسلسل

منتظم طبیعی یک مرتبه اخیره است دفعه ثانی حاصل را در نفس خود ضرب

ضرب نمود حاصل مجموع این اعداد است مثلاً جمع عدد را در یک تا ده حاصل

ضرب پنج در پنجاه و پنج بود یعنی پنج بود جمع ازواج منتظم طبیعی مقصود

نصف مرتبه اخیره در عدد اسم خود می‌باشد مثلاً جمع ازواج از دو

تا ده را خواهیم برانیم چهل ضرب پنج در شش است که سی بود یعنی خود هر

مراتبه که فائق عدد کلیه حاویه فوق عدد مذکور است و مرکبات آن همی از حساب خارج

قاعدهٔ اول

در بر روی سیاه بیاض مناسب ارلواینده عدد

عدد متسلسل با تکرار را در قلم اول نوشته و معادل آن را در مرتبه های برابر

آن را با ترتیب چه خانه‌ها عددی دیگر را سیر تحریر چه مناسبت ها مرقوم در قلم اول

بگذارند بلکه یعنی که در دو مرقوم آن دفعه در قلم های مرقوم دارند و آنچه

در قلم اول نوشته دفعه چهارم در قلم های اول آنند دو ثالث را سیم

نوشته و همان را از ثالث اضافه نمایند دو چهارم تحریر کنند و باز

همان را بر چهارم اضافه کنند در قلم پنجم نوشته و همچنین تا هر جا که خواهند

قسم بعضی دو دفعه هر دفعه تحریر نمایند و خواهند که دقت را برین رجوع

معروفه

معروضه جمع نمایند قاعده اینست که مرقوم در قلم اعلی را بر مرقوم در [illegible]
افزایند و حملان را در نصف عدد اقسام فوقانی سطور ضرب [illegible]
با آنکه عدد تمامی اقسام فوقانی را در نصف حملان ضرب نمایند حاصل
ضرب جمع کل اقسام سطور است و این قاعده را [illegible] الجمع اضافه
و صورت عمل آن از قراریست که در ذیل مرقوم گردید

[illegible]

امور حرب
در ۲م بار ۱۵ ه
مرقوم دو جزو

قاعدهٔ دویم آنکه عددی را که مقابل اسم بمقابل با جمع حساب ساوی
پنج باشد معادل هشت را برابر بیارید هر چه خواهند مضروب در دفعه
مرقوم دویم دویم را شش اصل از عدد معمول نوشته و سیم را شش دویم و دفعهٔ
چهارم هشت دفعه سیم بهر قدر که آن دو دفعه را اگر که این دفعه را اگر مضروب
در دفعه پنجم مرتسم نموده و هکذا تا هر که خواهند تحریر نمایند و کل اعداد
هر دفعه را خواهند جمع نمایند بر این است که رجوع بعدد دفعه نمایند
طریقه این است که مرقوم و قلم اعداد را از مرقوم در قلم آخر جمع مضروب

باقی را جمع نماینده پس اگر بن الک نظم درست وی مرقوم شده بر نام محفوظ ابرقوم

قسلم آخر علاوه کننده جمعلری کلی ممیت و اگر نظم سه ار نشده بر الصحف محفوظ

بر مرقوم در قسلم آخر علاوه کننده جمعلری جمع کسرت و اگر نظم چهار عاب

قسلمی شش ششت محفوظ بر مرقوم در دفعه آخر اضافه نماینده و دیگر آنکه

که بن نظم دو الفه برابر بحر باشد بر مابعد یک محفوظرا بر عدم مرقوم در

دفعه آخر علاوه معه جمعلری جمع کسر بین دفعار کند و این قاعده

سر تجمع نقابات الکلی مانی اشت

ذکر آنکه نظم پنج بار ار بحر باشد

الف صه	سه صه	[illegible]
نه صه	نه عشت سه صه	محفوظ بر مرقوم در دفعه آخر دفعه کنه لکه نظم پنج قرق
صه صه	سه لیت سه صه	صه لیت الف صه
الف لیت صه صه	سه لیت سه صه	صه ار ان
سه لیت صه صه	الف لیت سه صه	ربع محفوظ و قسلم آخر جمع لیت

شقوق [illegible] بطریق ابرازی و موجب مرقوم [illegible]

[illegible]	[illegible]	محفوظ [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	محفوظ [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول دوّم در تفریق که محررین دفترخانه منها و موضوع منه

یعنی بیشتری منقوص منه و کمتری منقوص و خارج ازایکیسنی

باقی و سیاقیون موضوع و موضوع منه و خارج ازایکیسنی باقی کوینده و

موضوع کمتر از موضوع منه بقیه باشد پس باید و صفر کوینه لکن بیشتر از طرف

عمل لکه ابتدا از ادنی مرتبه منقوص از طرف آحاد نموده مساوی آن مرتبه از منقوص منه

ملاحظه نمایند لکن عددی از هر مرتبه در [illegible] موجب [illegible] از قسمت

بحسب صورت منقوص مساوی منقوص منه باکمتر یا بیشتر در صورت اولی

که چیزی باقی نماند باید در تحت مرتبه مقرره در هندسه صفر نویسند و غیر آن آنچه مرتبه

ثانی اگر از هر دو صورت ثانی عددی از آن برخ در تحت مرتبه مرقوم از هر

که کاهش دهند آن مرتبه از منقوص باشد مساوی با آن مرتبه منظور از منقوص منه

باشد دو صورت ثالث عددی در تحت مرتبه مرقوم دارد هر دو هندسه ام

منقوص باید بر عشره شود و آنگاه باید بر عشره در تحت ثالث وی با آن مرتبه منظور را

از منقوص منه شود میزان عشره که یک شمار اضافه در مرتبه بعد باید کاهش

وی آن را با جای خود از منقوص منه ملاحظه باید نمود بر نسبت فوق و اگر آن مرتبه

منظور در منقوص منه موجود نبود منقوص منه معدوم است آنچه در بعضیه در

تحت مرتبه نویسند لکن بدانند میزان عشر است به چیزی نباشد

والا آن را ناقص از آنچه اند نموده فوق را نویسند و در منقوص موجود در

منقوص منه معدوم عدد مرقوم در تحت مرتبه بخوبی شمرده اضافه و عدد دنی

خود از منقوص مساوی عشره شود و کلی این را در ذهن گرفته بر شمرده فوق

متعدد از هر دو لا در هندسه ابتدا از آخر هم مشغول نمود که از هندسه

احتیاج بمجموعات نباشد و صورت عمل یک این است

صورت تقریبی هندسه از هر دو طرف

تفریق ارقام هندی

٣٧٩٠٢٤٢
١٩٠٤٣٠١

١٨٨٤٠٤١

تفریق ارقام دیوانی

٩ ٦	٧ ٨	٨ ٢	١ ٥	٠ ٤	٤ ٠
٣	٩	٦	٦	٤	٤
٣		٥	٥		

صورت تفریق فرد دهم

[illegible]

تفریق در موضع [illegible]

[illegible]

جدول بیستم در ضرب که سیاق برادر [illegible]
مضروب و دیگری را مضروب فیه و حاصل را حاصل ضرب دانند و آن سه قسم
است اول ضرب مفرد در مفرد دوم مفرد در مرکب سیم

مرکب

مرکب در مرکب و نحو آن منتشر شود هم مرتبه شود بست آحاد در آحاد و آحاد در
غیر آحاد و طریقه عمل در باب مذکوره کما سند منبسط نیست طریقه
عمل آحاد در آحاد از یک تا پنج معلوم است و مستخرج به قاعده مزاوجه لازم
مضروب جمع عقود فوق عشره را بسط اعشار نمود و حاصل دو مرتبه
ز مضروب فیه را در یک دیگر ضرب نموده اضافه نمود به نسبه حاصل ضرب
مثلا ضرب شش در هفت را چنان باید برد و ه را بسط اعشار کنم دو شش مضروب
در سه مضروب فیه نه پنجاه معلوم مجموع حاصل ضرب پنجاه و شش است
و در این باب منسوبی از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
مشهور است بر بعضی بعض متناسب ابراد است در این مقام و طریقه
آن به ضرب و عدد حروف ابجد مناسبه و جدول رسم ادراج است

دولووزمتب وح مح وطند

ززمط زح نو وطسح محسد

حطعب ططفاضرب منا

دون عشرها البها نهد

و طریقه ضرب آحاد در غیر آحاد و غیر آحاد در غیر آحاد را در مرکب خود

ادراهما

از آحاد مخرج حاصل ضرب احاد در آحاد را بسط ام مرتبه مسلوه مرتبه اخیره از

مجموع مراتب مضروبین مخرجه مثلاً در ضرب شش در نود شصاد و چهار حاصل ضرب

هشت در نه است بسط العشرات که مسلوه مرتبه اخیره در مجموع مراتب مضروبین است

مخرجه صهره دو است شد و در ضرب شصت در هفتصد و چهل و هشت که حاصل ضرب

در یشتر ما به بسط با آحاد الوف مخرجه چهل و هشت شد وطریق عمل

معمول در مراتب کامله برابر است با مضروبین چند آنکه بکر صورت مفرد را

هر یک از صور مراتب مرکب ضرب مخرجه احاد حاصل را در تحت عدد مضروب از

مراتب مرقوم داشته و میزان عشرات را نگاه داشته از پهلوی آن آحاد حاصل

احاد الوف و عشرات از عقود عشرات است در آن موضع صفری گذارند و مبین آن

عشرات را در میزان دیگرها حسب نوبت نویسند و آخر همه را جمع نموده مجموع

حاصل ضرب است و اگر مخرج صفری باشد آن را در بین سطر خارج مرتبه سازند

مثلاً ششم را در نهصد و شصت و پنج هزار ضرب کنند ۷۶۹۹ / ۴۸۴۰ و اگر یکی

نوشتن در بین سطر خارج یک صفر گذارند ۴۳ / ۴۸۸۰ و اگر هر دو ضرب صفر داشته باشند

همه از صفرها نوشته هر صورت ۴۸۸۵۰۰۰ طریق عمل

عمل مراتب در مراتب کامله آنکه هر یک از مضروب را گرفته در مخرج بعضی را از بعض

ضرب بعد

ضرب بمعه حواصل را جمع نماید حاصل ضرب شود مثلا خواهیم که طرفین مضروب و مضروب فیه را شهر

بشبکه و صفحات نگه بشبکه که شکل ذو زوایا از اضلاع مرتسم مفرده یکی طرف نمره اجزاء

مفرد من را از طرف دیگر بمره مضروب در یکدیگر مربعات حاصل شود و مربوط سطور را بخطوط

موربه مستقیم بر وضعیت فوقانی و تحتانی تقسیم نماید و دیگری از خلال اصل مضروب من را

مصطلح اقتضا نماید در فوق شکل مسطور دیگری را در بسیار آن بخوبیکه از هر مربعه مرکب

در محاذی مربع ملتقی بسر و مرقوم شود و بعد منها هر یک از ارقام بسویه بسیار ارا

در هر یک از ارقام مربوطه فوقانی ضرب نموده حاصل را در مربع ملتقی از جانبین

مرقوم داشته باشیم قسم آحاد را در مثلث تحتانی و عشرات را در مثلث فوقانی

و مربوط تحتانی صفر خالی نسبت هر دو بجز ارقام ما ابده مثلث کی جانب از من معقد

دعاین مرقوم است در کل شکل مرقوم و از هر د بهمین که ها من مسیر د خط موربه را

جمع نموده حاصل را در زیر رقم آخرین نوشته مجموع مابین خطوط موربه مرقوم شود حاصل ضرب

با آن مجموع ظاهر بود بر صورت

و طریقه اسقاط اصفار آنکه مضروب من را

عمالی کرد مرقوم داشته و خط عرضی

علحده مرتسم شده صفری در ابتدا ان

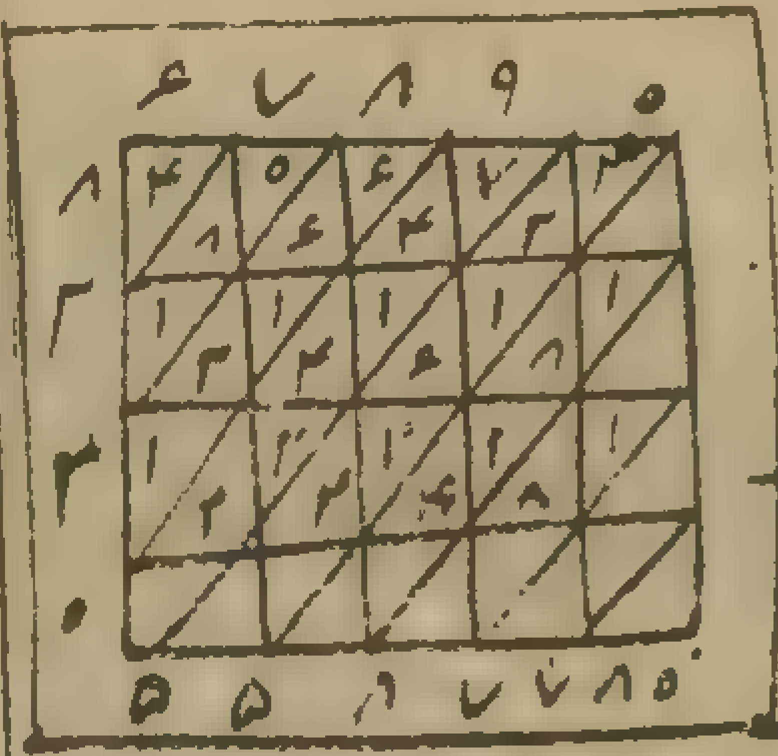

نشان گذارند از جانب یمین والا کشتا از و مضروب را در مرتبه‌ای که یکی از مراتب

مضروب که ضرب مینمود اعاده میشد از ضرب اول بیست را اول صفر گذارند و مرتبه اول عشرات را

در مرتبه یمین و چهار حاصل از ضرب ثانی را در مرتبه ثانی آن از جانب راست گذارند از

در مرتبه آن و قس علیهذا تا آنکه صورت عدد سطور در تحت مضروب فیه ظاهر شود و

خط عرضی بروی آن کشیده صورتی دیگر در مرتبه صفر آنچه گذارند عدد مرقوم

در مرتبه عشرات را در مرتبه دویمی که یکی از مرتبه مضروب فیه ضرب نموده آحاد

حاصل از ضرب اول را در آن صف عشرات را در آن مرتبه دوم سطور ثانی عدد

تمام نموده بدین قرار تمام حاصل را جمع نموده ثبت نمایند حاصل ضرب

مثالش چون بخواهیم ضرب نماییم

۸ ۳ ۲ ۳۰ ۵ ۹ ۸

حاصل ضرب هر دو صورت

۵۵ ۵ ۸

و اگر مضروبین دو باشد طریقه آنکه یکبار از طرف

اول مضروبین را مرقوم داشته مضروب دیگر را بالتمام در

تحت آن مرقوم دارند بطور یکبار بالعکس که هر

و مصطلح شده رقم حاله مضروب را در قوم دیگر از

هم بر دستور حالت مجالی هم را نسبت بکر که تمام شد مضروب که یکبار

ابتدا

استعداد شاگرد مرقوم شود حاصل آنچه کسر است در فوق چند مرتبه
همچنین است طریقه عمل در جنس دیگر اگر که کسری باشد دینار که مرقوم داشته در صورت

ضرب کسر

مضروب [illegible]

[illegible]

ضرب صحیح

مضروب [illegible]

[illegible]

جدول چهارم در قسمت در سیاق جمع‌بندی در آوردن
و عددی را قسمت می‌کنند مقسوم و عددی که بر آن قسمت کنند مقسوم علیه و آنچه مقصود است و مجهول
معلوم می‌شود خارج قسمت و طریقه عمل در سیاق در قسمت مقدر است یا
نه معلوم می‌شود و این قسم مخصوص است به آنکه مقسوم علیه مطلق باشد

دیناره

حکم کسر را ذکر کرده شد الّا آنکه اسم است هر دو در منطق و اصم در آن ده عدد مسمّی مانند

و عشر آن و تثلیث و تضعیف آن بر آنکه موقوف است بر تخمین مخرج کسر و قسمت

ثلث ثلث یا نصف نصف ثلث بس و ربع و ربع نصف و ثمن نصف نصف و تسع زیرا که

و کهتم (؟) عدد معدوده عشر تسع زیرا که تسع ثلث ثلث و تسع ب نصف

و نصف نظریه آنکه کسر نظیر چیزی است جاری به اصم و منطق در

عدد خمس از آن پس است علی عشر ضعف حقیقی خمس و دو را معنی ثلث

ضرب از آن است که جذر آن ... کسر ... ان عدد ... حاصل

آن را ... ضرب آن نصف زوج ... صورت کسر مرقوم عدد

بار ... موجود الّا مرتبه در آن را مخرج العشره دیگر مرقوم آن نصف از صحیح

پنج ... الّا نصف عشر ... مرقوم ... مجموع و نصف مخرج

از مرقوم از آن نصف ... مرتبه ... در الّا و آن را مرقوم

محتاج آنکه ... هم ... طرف ... است هندسه

شد ... آن دیگر در ... ضرب ... بر خواهد بود اثبات

تضعیف ... دیگر

ای

بالامست ۳ نصف بابت صا ۳ نصف

نصف نصف

مست صا

منصف نیم آن از بیست و ده ار

ار ار

۶ ۷ ۰ ۱ ۹

۳ ۳ ۵ ۰ ۹

۶	۷	۰	۱	۹
۳	۳	۵	۰	۴ ۱ ۲
				۹ ۲

وطریقهٔ ثالث آنکه ابتدا آنچه عدد مرقومه را لازم است بحرف صحیح
هشتم یعنی ثمن آن از مرقوم را که یک باقی باشد بسط بعشره و اگر دو باقی باشد بسط بعشرین موقوف
بر سوری که در صفر که مشغول است دارد ما ثمن و اگر در آنچه کمی باقی باشد ثمن از مرقوم
دارد و اگر باقی باشد ثمن آن را در نه سه ابتدا اول ثمن ثمن لا محاله
مگر اینکه محتاج بوجود ثالث خواهد بود و از این جهت ربع در سه و ربع معلوم
می‌شود چنانچه پیشتر معلوم شد و صورت عمل آن از این فقره از ثالث در ربع
در سه و ثمن و ربع است و منه مرقوم خواهد شد انشاء الله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱ ۷ ۴ ۰ ۱ ۵

۳ ۲ ۴ ۷ ۱

۲

۳

۵	۱	۰	۴	۷	۱
۱ ۲ ۳ ۵	۳ ۶ ۷	۳ ۶	۱ ۴	۲	۲
۶ ۲ ۳					

[illegible]

[illegible]

۲ ۱ ۰ ۵ ۴ ۱

۱ ۵ ۲ ۷ ۴

۱ ۲

۵ ۲ ۱ ۲ ۷

۴

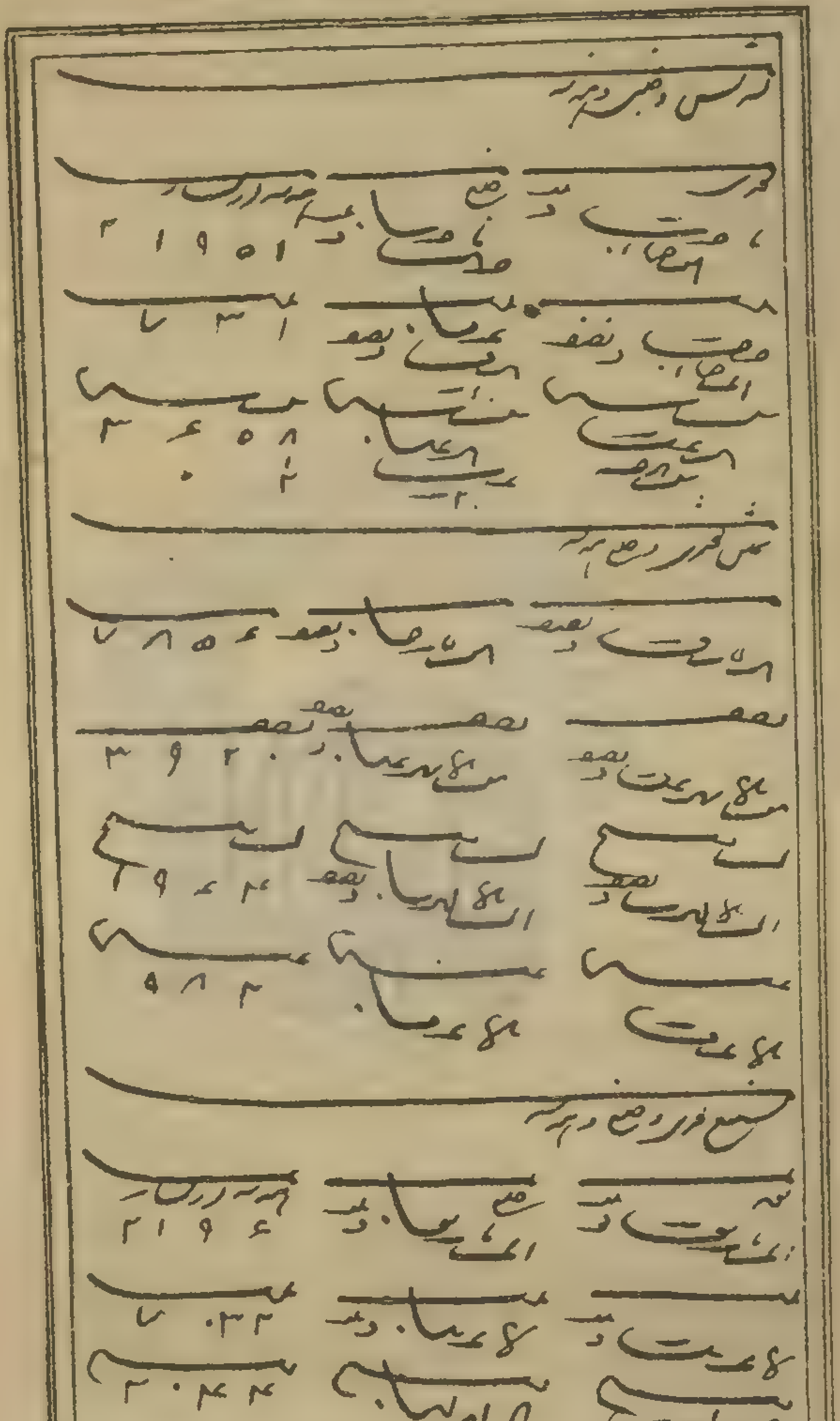

و طریق تضعیف آنکه ابتدا از آخر مرتبه هر مرتبه را مضاعف

نمایند مثلاً هرگاه صورت مضاعف آن مرتبه را که در یک باشد هر رقم دارا

دو مرتبه است اگر آحاد داشته باشد عشرات را نصف و ثلث رقم دارا

دیگر عشرات را ضعف مضاعف خمس و ثلث

تضعیف [illegible]

[illegible]	[illegible]	۸۱۴ ۵ ۵ ۸
[illegible]	[illegible]	۸ ۴ ۵ ۷

تخمیس [illegible]

[illegible]	[illegible]	۲ ۲ ۴ ۴
[illegible]	[illegible]	دهگان ۲ ۲ ۴ ۴
[illegible]	[illegible]	۴ ۵ ۳ ۸

و اما عشر مضاعف را [illegible] آنکه ابتدا از [illegible] مرتبه

عدد هر قوه نمایند و از اعداد مضاعف عشرات هر قوم دارا [illegible]

نصف [illegible] مرتبه آحاد عشرات [illegible]

با مساوی شده می شود که باشد بیشتر لکن کسر آن عشر صحیح را بود از آنها مرقوم دو
عشر آن بسر جمع از کسور گذشته کرد بقیه نسبت آن فوق آن را که از اعداد کسر کسب با عشر صحیح می شود
سابق عشر آن را نگذشته و دیگر کسب باید هم گذشته چنانچه تا که کسر ساوی ده باشد دران را
بر مضاعف مرتبه قرار داده اگر درستی مرتبه تعیین باشد و اگر عشر بعض مرقوم ادار دو بر کسور
عمل را اتمام نمایند بر این صورت

عکس کسری و هندسی عشر مضاعف را ... از نسبه

۴ ۹ ۵ ۶ ۷

۹ ۸ ۱ ۳ ۴

واما طریقه معروفه در منطق و احکم ... نسبت آنکه عددی
در مقوم علیه ضرب نمایند حاصل مساوی مقوم و این در عددی ثلاث
اقتضا بر صورت ممکن نسبت شد نسبت ربع چهار خارج می شود لکن حرف
آنکه کمتر از مقوم علیه شود فی را نسبت بمقوم علیه لکه کسر منسوب صف و خارج
از صحیح معقد مشکل نسبت چهار از قسمت ربع معقد چهار عدد صحیح چهار خمس خارج
می شود از قسمت ۱۰ اگر مراتب بسیار بر طریقه آنکه در ... حساب ... شماره

مقسوم مرتسم نمونه و خط عرضی دو مقسوم مفصل آن مرتسم گرد از تمام
در تحت خط عرضی بالای ضرب مرقوم نمونه و مقسوم علیه را در اول جدول
محاذی مقسوم بنحوی که آخر مقسوم علیه محاذی آخر مقسوم شود و اگر بجهت ضرورت سادات
یکمرتبه و الا یک مرتبه پست تر مرقوم نمونه پس اگر عددی از اعداد طلب نمونه
که بجهت ضرب آن در هر یک از ارقام مقسوم علیه و تفریق آن
از هر یک از ارقام مقسوم که محاذی اند عدد از مقسوم علیه در آن مرتبه و چون
طلب نمونه فوق جدول محاذی اول مرتبه از مقسوم علیه نوشته و ضرب در اول
مرتبه مقسوم علیه نمونه حاصل را در تحت آن رقم مقسوم که از بحر که اعداد عدد
از مقسوم علیه مضروب فیه بعوض آن در آن مرقوم نمونه و از ارقام محاذی خود
از مقسوم تفریق نمونه باقی را در تحت خط عرضی مرقوم دارد و در بحر در همین از ضرب نمونه
مرتبه یک مرتبه که اگر از مقسوم علیه ضرب شود پس مقسوم علیه را از مرتبه
نقل ضمن یک مرتبه مقسوم را پس نمونه عددی دیگر از ستون در این عدد
در فوق مرقوم دارد و در سطر یک در ارقام مقسوم علیه در ستون یک ضرب نمونه
تا آنکه آخر مقسوم و آخر مقسوم علیه محاذی یک دیگر شود و در هر مرتبه ضرب
مقسوم علیه تمام می شود بعد از مقسوم محاذی مقسوم علیه است یا کمتر از مقسوم علیه

باشد و چون عمل تمام شود خارج قسمت ارقام فوق مرقوم است بانضمام ما بعد

نسبت از ارقام تحتانیه بمقسوم علیه اگر چیزی باقی ماند و طریقه عمل در عشریه

چند صورت متصور است یا هر دو از یک جنس است یا مختلف‌اند یعنی یکی

کسور دیگر جنس باشد یا عدد در صورت اولی مقسوم علیه بحسب مرتبه بیشتر از مقسوم است

یا کمتر و طریقه آنست که هر دو از یک جنس و مقسوم علیه بحسب مرتبه بیشتر از مقسوم است

کمتر باشد آنکه مثل قسمت صحیح تنزیل نمایند عدد را از جنس مقسوم علیه در مقسوم علیه ضرب نموده

حاصل ضرب مساوی مقسوم شود یا کمتر از مقسوم علیه باقی مانده کسور راجع شود کما اینکه

در این مقام تجربه بیشتر از آن عدد مفروض است ابتدا از اول عدد را از جنس مقسوم

مقسوم علیه را نوشته مقسوم علیه را در تحت آن نگاه دارد مسطور ضرب نماید از مقسوم

علیه است دو وقت را دفعه بر دفعه با آن یک دیگر باقی مانده آنکه مقسوم علیه

که مضروب فیه است در تحت آن نوشته شود مساوی مقسوم شود یا کمتر از آن

از مقسوم بعد از آنکه بمقام رسید دفعه رسم مضروب را در فوق

حاصل ضرب را در تحت آن دو دفعه دیگر در آن نوشته باقی را در تحت آن دارد

و همین دستور دفعه بدفعه نوشته تا تمام حاصل ضرب مساوی مقسوم شود و اگر باز

باقی شود کسور نخواهد بود آن باید بعضی از او در عمل

مبلغی بسیار است و خارج قسمت مجموع ارقام مضروب است که حاصل ضرب ارقام مذکور

مقسوم باشد و قاعده آنکه هرگاه کسر داشته باشد مقسوم علیه را کمتر از مقسوم بنویسند که بمرتبه

یا مضروب از کرسی مقسوم علیه را کسری بیشتر از کرسی مضروب در مقسوم میباشد

و از رابعه در جمع ارقام مقسوم علیه را که در معرفه از تشخیص محل است

رقمی بیشتر از محل آنچه رقمی بیشتر مقسوم علیه که باشد قسمت از اعلی

مضروب دیگری محول آنچه از مضروب قسمت بیشتر از سابق عدد مرقوم خارج

قسمت چنین تشخیص کرد ثانی درجه مرتبه مضروب قسمت در حاله بودیم که محل قسمت

و مسئله خود معلوم میشود که در اعلی کرده شد و ضرب خارج قسمت را نسبت آن در لغت

چنانکه در صورتی که مقسوم علیه بیشتر از مقسوم باشد هر یک از ارقام مقسوم علیه را

که یک مرتبه از خود معلوم بیشتر قسمت شد با اتمام یعنی خارج

قسمت اعلی مرتبه مضروب قسمت قرار داده بودیم همان دستور حصه

نماید و صورت مسئله مسطوره بهم بجهت که معلوم شود ارقام نحوه آن ان شاء الله

صورت تقسیم ...

از ... زر ...

[illegible]

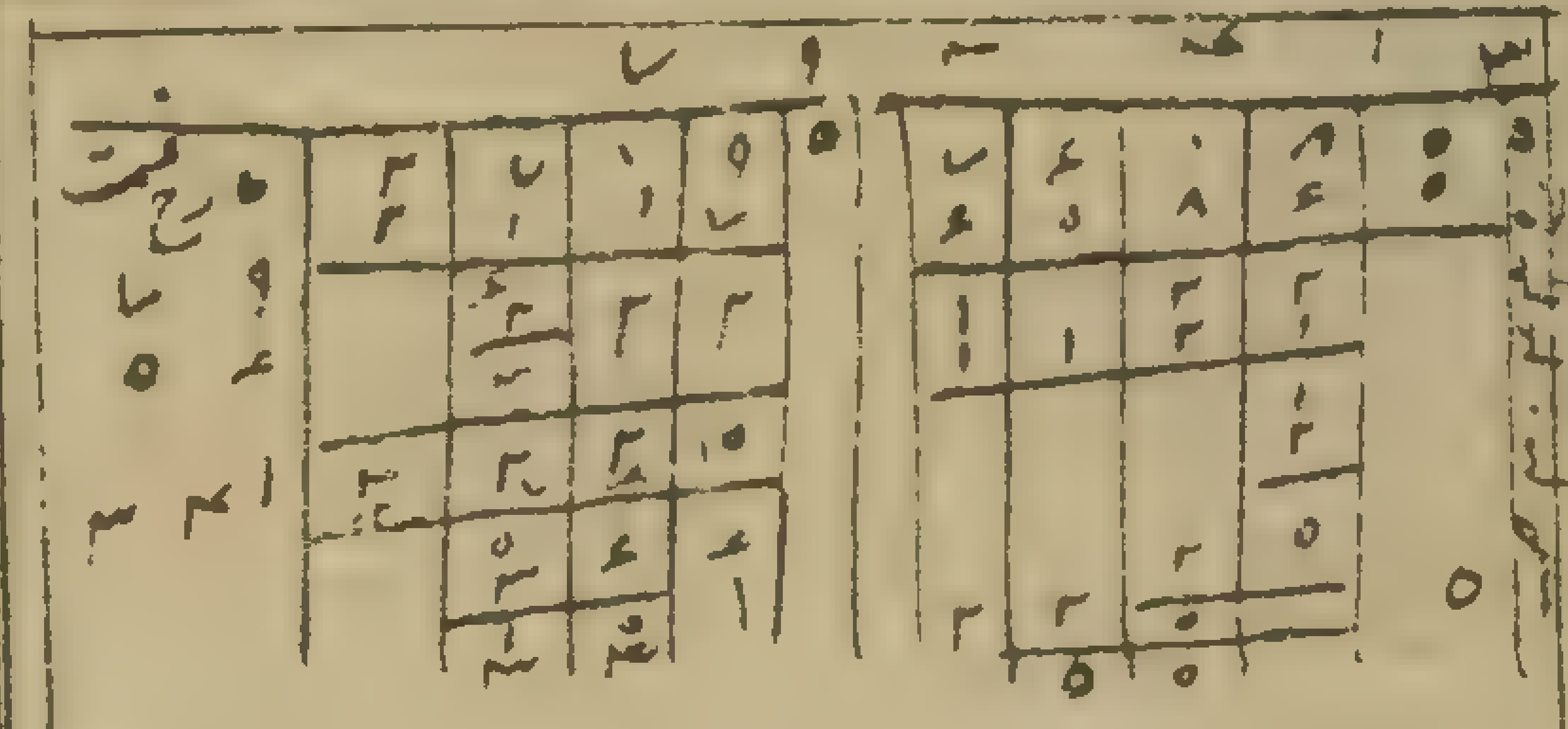

نقش تحریر

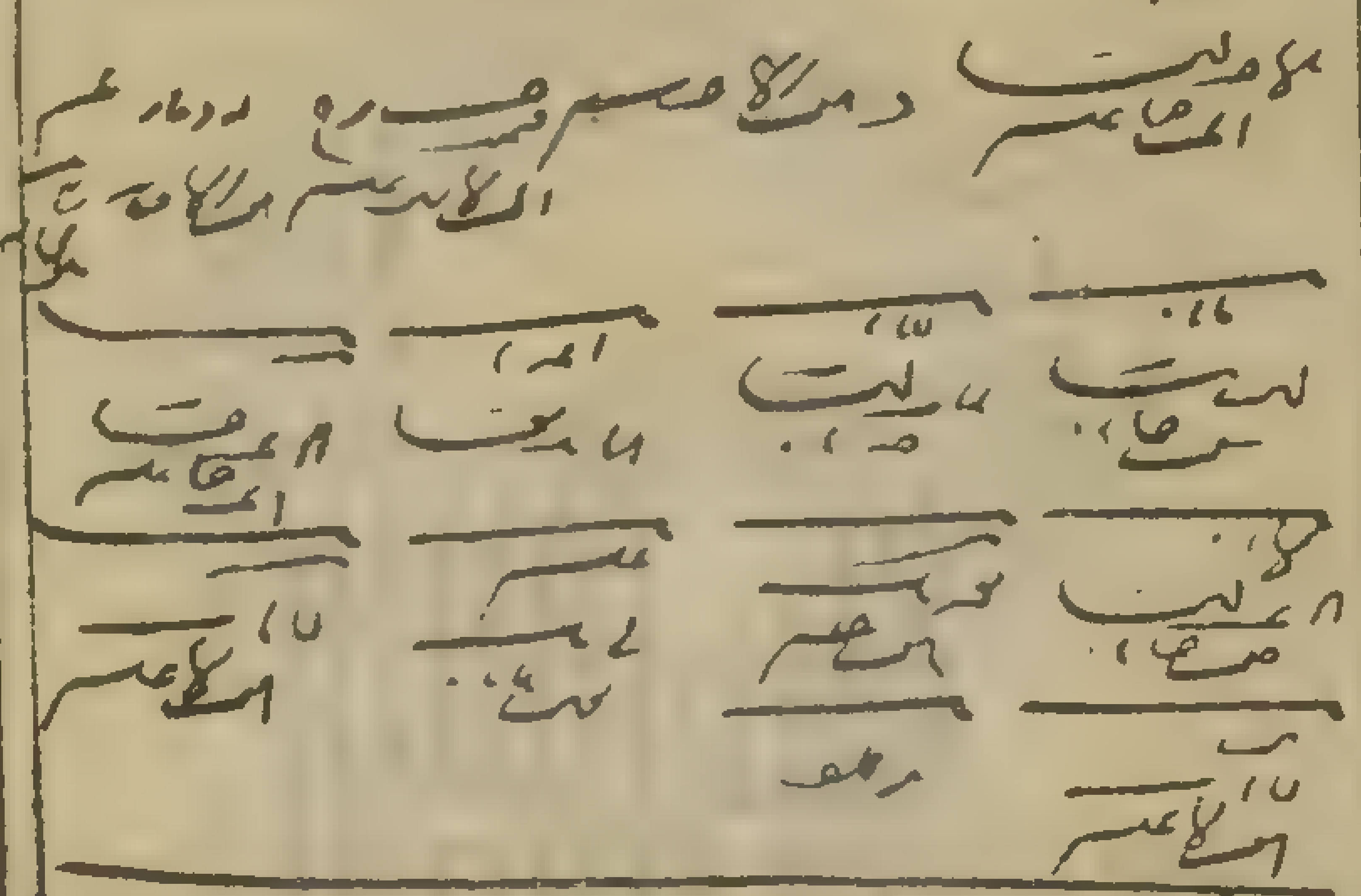

نقش حسن

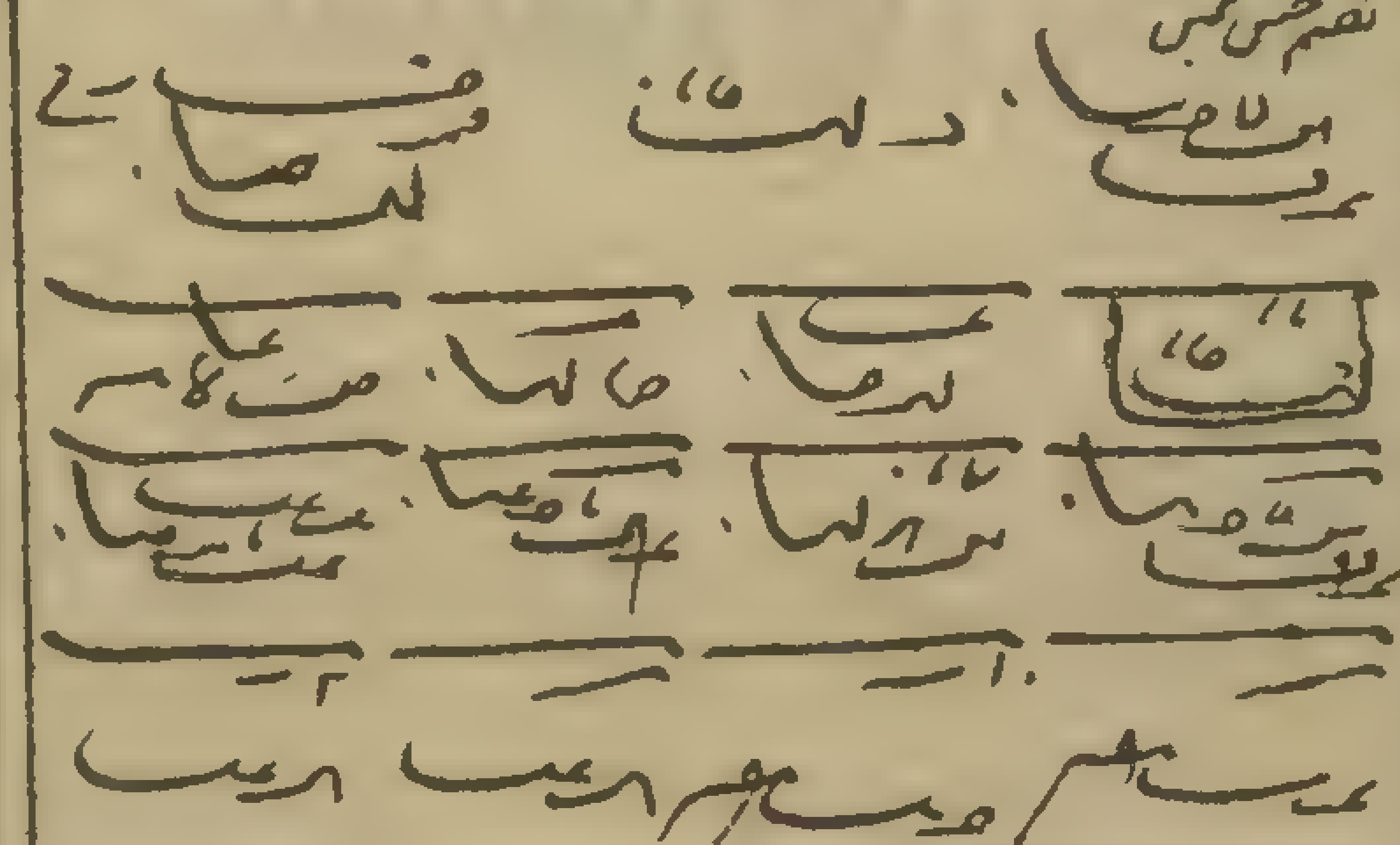

قسم

قسم دوم کسر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قسم [illegible]

[illegible]

[illegible]

قسم [illegible] مقسوم علیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

قسم [illegible]

ضرب کسر در کسر که مقدم علامت ...

[illegible]	[illegible]	[illegible]

همه را در همدیگر ضرب ... حاصل ضرب ... مقدم ... در ... مقدم ...

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

ضرب کسر در کسر که مقدم علامت ...

[illegible]	[illegible]	[illegible]

همه را در همدیگر ضرب ... که حاصل ... در ... مقدم ...

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

نهر سی و نهم در حساب کوزه و آن مشتمل بر یک رشحه و چهار

جدول رشحه در معرفت تحریر ارقام کوزه و آن مشتمل بر سه سحاب

جوهر سحاب اول در ارقام هندسه و آن مشتمل بر سه قطره است

قطرهٔ اول در اقسام کسر است اگرچه کسر مخفی است و لکن کسور تسعه
مشهور است که نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر
و ما عدای اینها مبهم است بغیر از آنکه کسر گویند مثل یک جزء از سیزده جزء و این کسر چهار قسم است
اول مفرد است مثل یک ثلث دوم مکرر مثل دو خمس و دو از یازده جزء سیم مرکب مثل
و خمس و از سیزده جزء و سیم مضاف مثل خمس سدس و مثل چهار جزء
از سیزده جزء از یازده جزء و از ربع سدس و چهارم معطوف مثل ربع و نصف
و یک ثلث و خمس و چهار سبع عشر و مثل از یازده جزء و سه جزء
از سیزده جزء و پنج خمس و از یازده جزء و از نه جزء از سیزده جزء و سه جزء

قطرهٔ دوم در مخرج کسور و در بعضی از اقسام مذکوره چنین معروف
برانستن نسبت فیما بین مخرج کسر است لهذا از امثال بیشتر از آنکه
شروع بمخرج کسور نموده فیما بین هر دو عددی از اعداد از عشر
از یک تا چهار نسبت است زیرا که اگر مساوی باشند متماثلان
و الا اگر اکثر را از اقل قسمت نمود چیزی باقی نماند متداخلان
گویند و اگر در قسمت اینها چیزی باقی ماند مقسوم علیه را بر باقی قسمت نموده اگر
باقی نماند مقسوم علیه را با باقی قسمت نمایند اگر چیزی باقی ماند متوافقان

گویند

گویند و کسری که مفهوم علیه جنس مخرج است دو آنست و اگر باقی با هر کامی نه
یک است و آن را منتسبات نامند و نیز در فهم بسط از بعد مسکوتم مخرج
کسر کمتر عددیست از اعداد که یا عدد صحیح کسر منظور است اسم مخرج
کسر مفرد و معلوم مشخص نیست و همان مخرج کسر است بعینه مثل ثلث
دو ثلث که مخرج آنهاست و مثل خمسه از یازده جزو و دو جسمه از
یازده جزو که یازده مخرج آنها میباشد و دیگر اقل مخرج کسر مضاف نام
مخرج مضاف را در مخرج مضاف الیه ضرب نموده تا بر حاصل خود مخرج
آنست مثل نصف ثلث خمس که مخرج نصف را در سه پس شش را در پنج ضرب نموده
حاصل سی مخرج آنست و در مخرج معطوف بر پیست همان مخرج
معطوف و معطوف علیه را ملاحظه نمود لکن دو میباشد که یکی از آنها
کافی است در مخرج بعض هر دو ولکن اصل آن باشند اگر مخرج ها
و اگر متوافق باشند یکی از مخرج را در وفق دیگری ضرب نموده حاصل مخرج
همین و اگر متباین باشند مخرج یکی را در مخرج دیگری ضرب نموده حاصل مخرج
و بنا بر این مثال است که مخرج مشترک کوه نسبت را با نسبت آنها نیز تم
تا جمیع اقسام را در شش شود پس گوئیم دو را در سه ضرب نمود بجهت یک دو ثلث

و شش را با چهار ملاحظه توافق به ثمن در نصف نصف کسر را در دیگری

ضرب نموده دوازده شده و آن حاصل با پنج مباین هست در یکدیگر ضرب نموده

شصت شد که مخرج مشترک است آن گاه کسور را نسبت به مخرج مشترک بیان

هشت ضرب شد و حاصل چهار صد و بیست شد با هشت توافق دارند

در ربع دارد ربع یکی را در دیگری ضرب نموده حاصل هشتصد و چهل شد و با آن

ده در ثلث متوافق می باشند ثلث یکی را در دیگری ضرب نموده حاصل دو هزار و

پانصد و بیست شد و با ده چون متوافق اند [illegible] آن مخرج کسور

تسعه مذکوره شده در [illegible] و [illegible] و در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

اسند عالی مخرج مذکوره فرمود اضرب ایام اسبوعك

فی ایام سنتك یعنی هفت را [illegible] ایام در سیصد و شصت [illegible] ایام

سال [illegible] ضرب نموده حاصل [illegible] مخرج کسر [illegible] اسم [illegible]

[illegible] قطره [illegible] در کیفیت [illegible] رقم [illegible] اگر [illegible]

صحیح [illegible] اگر [illegible] ازاد [illegible] آن

مرقوم دارد [illegible] مخرج کسر را [illegible] آن و اگر [illegible] صحیح [illegible] نشد که

آن صحیح [illegible] نمایند و در معطوف و معطوف علیه

داودم

و او رسم منه بود از صم مضاف بیان مرتبهٔ مضاف و مضاف الیه رسم آن شد

بود و مضاف مطلق مثل معدودات مگر آنکه مخرج مضاف الیه را ذکر کنی مخرج

مضاف مرقوم آید پس در یک دو ثلث خمس مرقوم داشته باشد و در بعضی

خمس ربع چنین ۲ و در سدس ربع و ثلث سبع ده این چنین ثمن ده

و چنین و از یک عشر جزو چنین ۵ ۴ ۵ ۲ ۲۱ ۲ و از تسعه چیزی دارند جزو

از یکی که از یازده جزو چنین ۱ ۳ ۵ و در تشخیص قطعی ارقام این است که

جمع ارقام معلوم و مشخص می‌شود محتاج بشرح و بسط نیست که بهمین مقدار قناعت نمود:

در ارقام کسور قری بود آنکه ارقام اصل این معلوم خواهد شد

صحیح است شش اشکال آید ... / شش شان بمشکل ... از اول دو قسمت

بود هر دانگ از آنها چار طسوج / و از آنها هر طسوجی چار جو است

جوی شش خردل است و باز شش / ده و دو فلس دان از اول تا فوق

بود هر فلس از آنها شش فتیله / فتیله شش نقیر است اینچنین

نقیری هشت قطمیر است و آنکه / ده و دو ذره آمد در قطمیر

هباء از نصف سیر ذره باشد / بهر جنس و زانها یک و همه اکثر

وصورت ارقام از حبه و خردل تا هباء مشخص و از ریز صورت ... ذمه ...

در ۵ قطمیر ۴ فتیله ۲ فلس ۴ خردل ۶ ... شعیره ... آنکه ... و هم

به صورت یک شیر را چنین نویسند شیر و چهار سیر را چنین نویسند ﷲ

ربع سیر را چنین نویسند ﷲ و یک طسوج را چنین ط و طسوج را که نیم

دانگ است چنین نویسند ٮر و طسوج را چنین ٮر که ربع دانگ است چنین

یک دانگ و نیم را چنین ے و دو دانگ را چنین ـــ و دو دانگ و نیم را

چنین ے ٮر و سه دانگ را چنین . و سه دانگ و نیم را چنین

و پنج دانگ را چنین ۵ و پنج دانگ و نیم را چنین ے و صورت سطور از این قصیده

ای خبیر از دقایق دفتر — گر تو را رسد چنین بشمر

ربع یک دانگ را طسوج بگو — ط — طای حطی بود علامت او

نقطهٔ زیر فتحه بشمر — ٮر — نیم دانگش بود در حساب شمر

فتحه بی نقطه محو — ر — دانگ واحد بر او فشاند

صورت ربع های معکوس است — ے — دانگ و نیم از حساب های اوست

ثلث من بصورت یک — ـــ — تا دو دانگ عیان شود گرد

های معکوس و فتحه ــــــ — ے ر — می دهد از دو دانگ و نیم خبر

نقطه پس علامت نیم است — . — که سه دانگ است از حساب نصفت

های معکوس و هندسه در تنج — ے۳ — این نشان سه دانگ و نیم است

چهار ده رقم است که هیچ پای دار ... این عمل سیاق عکس غلط شد

های معکوس نقطه نماید ... چهار ده رقم است ۳ هم آن میزان

صورت پنج رقم را دارد ... هفت رقم است هم سیاقی عکس

های معکوس در کرسی ... پنج رقم است و هم از دو فرق

و از روی تعشیر ارقام سطور از هم ارقام تا پنج رقم و هم در بین صورت است

مقالات ستم در ارقام کسور حساب است که هر یک منشأ آن میان شش

و کم بیشتر از چند سیر می‌باشد و سیر به این صورت ... و هر سیری شانزده مثقال

صیرفی است و هر مثقالی بیست و چهار نخود است و هر نخودی ... آنکه که هر

آنکه یک ربع است و هر آنکه چهار ربع منقسم شود باشم دیگر مثقال بعد

از شهور داستهای ... و قسم دیگر ... و شهور است و آن ... نام

دو نیم من با صورت ... و آن چهار یک می‌شود به صورت ... اول

دو نیم می‌شود این صورت ... و آن ... پنج می‌شود به صورت ... و آن ده

بار می‌شود به صورت ... و آن پنج بار بام صورت ... و آن ده بار دو منقال

به صورت ... و آن ده مثقال صیرفی می‌باشد و مثقال شرعی سبحه

نخود است و هر نخودی چهار گندم و هر گندم را شش خردل و هر خردل را

و ده و مثل این [illegible] در کسور دیگر چنین مرقوم داریم و صورت بهت
همین نهج است که در اکثر جاها گذاری و صورت بعضی را مرقوم داریم در اینجا این نحو
نحو [illegible] نحو ۳ نحو [illegible] نحو ۱۲ نحو ۱۲ نحو و همچنین مشتمل [illegible] ۱ [illegible] ۲ [illegible] ۴
و صورت را [illegible] رقم کسری یک خواهند نوشتند همچنین از دو و از دوم
در صورت نوشتند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و چنین که تلفظ
علامت را نوشتند چنانچه در یک و پنجاه و پنج و ده و پنج ردو و نیم
[illegible] و همچنین است ارقام سایر [illegible] [illegible] [illegible] دارد
های در زیر صورت [illegible] [illegible] نوشتند و چون مثال مشکل در قرار
مکسر است دو قیراط و نیم نموده اند و هر قیراط سکه است برده انه تقسیم کرده اند در اینجا مشخص
و معلوم است که هر قیراط یک نحو و یک آنها باشد و آنچه این دو مثال
در کسر نحو امتحان نموده ام است و هر نحو نشانه است نموده ام چون هر
فی الرفع و التجنیس و التجرید بدانکه عددی را از جنس کسری تجنیس کنند صورت
عدد صحیح را در مخرج آن کسر ضرب نمایند الا آن صحیح کسر است صورت آن
کسر را اضافه نمایند چنانچه در تجنیس چهار و دو خمس تجنیس خمس مخرج از آنچه
بیست و دو می شود و اگر خواهند آن را از رفع تصحیح کنند صورت را قسمت

مخرج

بمخرج آن کسر منفقه چنانچه در سه و چهار سبع که چهار عدد صحیح است و شش سبع

ها لا اگر کسر را خواهند که تبدیل کسری دیگر نمایند باید صورت کسر را در مخرج

مطلوب ضرب نمایند حاصل را بر مخرج کسر قسمت نمایند خارج قسمت صورت مقصود است

چنانچه اگر گویند شش سبع چند ثمن است به جهت تحصیل آن شش را در هشت ضرب و

شش سبع ثمن میشود جدول اول در جمع و تضعیف طریقه جمع

اینکه مجموع کسور را جمع از مخرج مشترک را از مخرج قسمت نموده بست دلیل

حاصل جمع از ارقام مطلوب است چنانکه در تضعیف سه را می‌دهیم مطلوب است و

در عدد جنس مثل طریقه آن است در جمع و تضعیف صحیح منحصر و معامله آن

در آنکه آحاد را بر عشرات و آحاد قوم می‌نمایند و از سطر هر ده یکی در

مرتبه عددی افزوده و در آنکه باید هر عددی را از قوم در زیر آن در زیر

هر عددی تا از مقصود مرتبه آن را گرفته سطر زیر آن بنویسند و از آن منها در آنکه

ی و چهار نحو مجموع از ارقام مرقومه از نحو بعد باشد بر نحو زیر عدد

مرقوم در زیر و چهار دیگر سلک مثال است گرفته در ارقام مشغول

افزایند لکن چون اگر عدد نحو بیست و چهار است و همچنین در جایی

بیست و دو و دو ارقام موسومه را در سطر بعد چهار در آنکه بالای عدد

نوشته و عشر باقی را ده دینار گرفته زیرا که هر شش دانگ [illegible] چهار یا رب [illegible] اگر اراده

تضعیف و مراتب فلس ۳ در هر یک اراده [illegible] کرده صورت عمل این است

جمع کردن

[illegible]

جمع کردن [illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

جمع کردن [illegible]

۳	۱	۳	۹
۲	۱	۲	۰
	۴	۲	

تضعیف کردن

جدول دوم در تفریق برا که طریقه در تفریق جنس آنکه اگر مفروض را
بحسب صورت از مفروض منه تفریق توان نمود معلوم و مشخص است و الا باید هر کسر که قدر از کسر
از مرتبه اعلی از مفروض منه بسط مرتبه تحت نموده و داخل نمود در آن مخرج صورت مفروض را
از مخرج آن تفریق نموده باقی را در سوم نموده و در هر یک از کسر مفروض و مفروض منه را
از مخرج مشترک اخذ نموده تفریق آن کنیم اگر باشد الا عکس هر و الا از
یک عدد صحیح را کسر از جنس مخرج مشترک نموده علاوه بر صورت کسر
مفروض منه که از مخرج مشترک حاصل شده نموده و بعد تفریق کنیم اما در سنت
بمخرج دهند حاصل را نسبت قسمت باشد در صورت

تفریق کسور اعشاری مرحله

مقوی کسور سری

۳/۵ ۱/۵

مخرج مشترک

نوزده که کسر مراد است مخرج مشترک را در علامت ۲
نه فاصمبی در مقصود بالرئیس سته ۵ ۳ دیگر هم را حاصل رد بکوساع

مقصود سی مقصود فی ۵ مجنس محاسبی را که ۵ به بی
۲ ۴ ۱۵ ۳ ما اسر را الملامه

۲ ۳ ۳۰ ۳ ۳۵

ف ۱ ما ۱ علامات

۴۲ ۴۰

نسبت مخرج مشترک و هلله نیشره یک کشف و مفتاح حل مسئله ضرب است

جدول ششم در ضرب عد به صحیح کسور در عدد صحیح شده حاصل حسب
کرانیکه در صحیح خرج فی مراد هم وقت رکت را در اینجا هر شراط ها تمعیر کن بر
باهم از ای مقصود را انشسته در مقصود در کنون ادب بحست و بحث معتبر د
شرا دعلت ها مقصود حاصل کرده دو نور مند ره هر ضابطه نمره و اگر کسر از یکطرف با
محض را در صورت صحیح حرف ثانیه و اکر ها کسر صحیح شد و الاصورت که از
در صورت صحیح حاصل از قسمت به مخرج کسر نمایند باقی را نه ه
فارج قسمت حاصل است و اکر ها در مضروب کسر هر دو مجنس مغز گر ها دو
یک صحیح شدند در دیگر ضرب نمایند و اگر یکی صحیح شد دیگری مجنس در صورت

دیگری ضرب منفعه ولکی هیچ یک صحیح نباشد اگر کسر فقط مخرج [illegible] را
در صورت کسر ضرب منفعه و حاصل را در صورت حاصل [illegible]
ضرب مجنسه چنین را حاصل نتایج حاصل [illegible] بر [illegible] قسمت [illegible]
اگر [illegible] ضرب [illegible] صورت عمل است

ضرب کسر در کسر

[illegible]

ضرب کسر صحیح از صحیح

[illegible]

ضرب کسور [illegible] که از یک طرف [illegible] قسمت

[illegible]

۳ ۲ ۱۱ ۴

خارج قسمت کسر صحیح است

۲ ۱
۳
۴

حاصل مجموع حاصل مجموع

ضرب کسور ۵ ۵

امر اگر از هر دو طرف کسر اگر در یک طرف صحیح باشد اگر هر دو طرف

صحیح داشته باشد در طرف دیگر کسر نقطه باشد کسر نقطه باشد

مضروب مضروب فیه مضروب مضروب فیه مضروب مضروب فیه

۱۲/۲ حاصل ضرب حاصل ضرب حاصل ضرب حاصل ضرب

۱ ۶ ۹

قسمت کسر صحیح بر کسر قسمت کسر بر صحیح از قسمت کسر صحیح

قاعده دیگر

در برآوردن جذر دو لفظ این است که چه بعد از فهم ضرب کسور قاعده آن

قاعده جبر اکابر این شیخ بهائی را در کتب عراق یافت ضعیفی در نظر حقیر رسیدند

می شود لهذا مناسب تحریر قاعده مذکور است که اشخاصی که در جمع جذر به شیوه اسلوب این

از اهل فرس بی بهره هستم مطلع نشدم اگر چه صاحب غرض شکان را که نتیجه آن جذر است

مفید است روش فهمیدن قاعده ضروری کسر است که از آن جذر را در محل

خود خواهند فهمید مثلاً اگر بحث کنیم ما جذر صحیح است و الا که جذر

دانیم وجوه در طی صحیحه اعداد انواع از دام مجنس چنانچه مطلب قبل نخست ه
اگر کر لا محاله پاره هر دو ضرب نمائیم حاصل را در قسمت جانب اکر کنیم مخرج
نشانه اگر دو مخرج کسر یا از جنس مضروب در سی کسر یا ازه مضروب هر ه
یک اگر کسر در دیگر مخرج آن جنس از دیگر مضروب آن و باشد دیگر جنس از
حاصل منفعه از مخرج را اگر شش و دو موجب کسر از جنس کسر هر یک مضروب از ه
صرف از جنس مخرج را مضروب حاصل که کسر یا بشمار مضروب از یک صحیح نکاه
غیرهما و طی در جاری صحیحه اعداد در ثالث از چنین که آنکه دیگر و منفعه مخرج موجب
منفعه از آنها را کسور مخارج اعداد بشمار ثالث در انواع از که است این مقام
کز ثلثه شلثه در ع را در که مخرج هم میکنیم و شش کل پس رابطه مکلی و
است اصبع ده بحری چهار ده پس را آن مخرج پس است بجز ده کره هر و چنین
بیست ده پس مخرج آن پس است عشر چهار اصبع سه و چهار و شصت آن مخرج پس
چهار اگر خواسته و است یک چهار عشر در چیزی و هشتم شش و پنجاه
منفعه این از بهیه پس است چهار و بیست و هزار آن مخرج پس باشند هم
در حصه تقسیم را مضروب ضرب از حاصل ها است این قاعده میکنیم
طرف از یا فقط صحیح اینکه اگر باشند دو قسمت موجب مخرج را کسور دانسته

کرد بر هم

اگر دانسته شد که در ولایات ایران آدمی را از حسب قیمت نمایند بنحوی که در اضافی [illegible]

و از این هم مشکل‌تر جمع آنها است بشخص می‌شود و در غیر این هم مشکل‌تر است که معرفت

قواعد هم باشد از قبیل شکل مثلث و شکل مخروط و نظایر آن صورت

از هم بر وجه تقریر است که در فن نوشته شده است

راه دیگر که عرض کردیم لیس دیگری بنحو هم دارد [illegible]

صحیح و فقط با حسن شخص [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

راه دیگر که عرض کردیم [illegible] بنحو هم و اگر از [illegible]

حاصل حسن شخص [illegible]

[illegible]

برآورد جا در که عرض کاس گره مجری تقدیم دیگر از جاب

طول و عرض باشند جای حسین مشخص می شود

[illegible]

[illegible]

برآورد جاهای از عرض کاس ... گره و مجری باشد دیگر از جاب

طول و عرض هشتم جای حسین مشخص می شود

[illegible]

[illegible]

هر یک از طول و عرض مکان و عرض کاس در مخرج موجود ... مخرج از

جدول چهارم در قیمت و بحر عقب ده قسم می شود از آنکه

[illegible]

با مقسوم نسبت کسر فقط صحیح نقطه صحیح کسر نسبت همچنین نسبت مقسوم علیه
پس نه قسم می‌شود بدین نسبت قسم مقسوم و مقسوم علیه کسر و صحیح هر دو با
صحاح که مخرج هایی میان ایشان نسبت قسم دوم بر طریقه درآوردن آنکه اگر کسر و جبر مخرج همه
بر نسبتی که در صحاح گذشته شد با کسر نقد و دستی که خارج قسمت در صحیح مخرج از آن
مقسوم می‌شود در کسور باز می‌شود خارج قسمت در صورتی که مقسوم علیه کسر فقط باشد
مثل جهت تجنیس مثل اگر بخواهیم که ربع هشت و سه خمس را قسمت نمائیم گوئیم سه دانگ نود دانگ
دیگر بیاریم خمسه و شصت دینار است که خارج قسمت نوبه نقد و همچنین لاوسط است
و هنجار آن اسم کسر بیاریم یعنی ربع عدد صحیح از مقسوم علیه را مشخص نمائیم و چه قدر
از مقسوم آن مبرا بدارد کرده شد عمل در سوال این است مقسوم و مقسوم علیه را
در مخرج مشترک ضرب نموده لکار در طرف که هشته دو مخرج موجود است
از یک طرف هشته و حاصل مقسوم را بر حاصل مقسوم علیه قسمت نموده خارج
قسمت مشخص شود چنانکه سه و ربع را لکار به یک و خمس قسمت نمائیم حاصل ضرب آن
در بیست چون که مخرج مشترک است هر دو حاصل شصت و پنج می‌باشد قسمت نموده حاصل
ضرب یک و خمس در بیست و چهار شد خارج قسمت ... در
و یک ربع رسد می‌شود و صورت عمل هر یک از قرار است حاصل

قسمت تکسیر

مقسوم	مقسوم علیه	خارج قسمت		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قسمت صحیح بر کسر

مقسوم	مقسوم علیه	خارج قسمت	
٨ ه	ط ع ٥	٣ ٢ ٧ کسر	
ط ٥	٣ ٢ ٧ کسر	[illegible]	

قسمت	حاصل	قسمت	
٢ ٢ ٢ کسر	٩ ٤ کسر	٥ ٢٠ الحد	١٠

قسمت کسر بر کسر

از هر دو طرف کسر فقط که باشد — از یک طرف کسر فقط و از طرف دیگر صحیح

مقسوم	مقسوم علیه	مخرج مشترک	مقسوم	مقسوم علیه	مخرج مشترک
٣	٤	٢٠	٣	٣	١٥

حاصل ضرب مقسوم	حاصل ضرب مقسوم علیه	خارج قسمت	حاصل ضرب مقسوم	حاصل ضرب مقسوم علیه	خارج قسمت
١٨	١٤	٢٧	٤٨	١٠	٤

از دو طرف کسر مع الصحیح که باشد — از یک طرف کسر فقط و از طرف دیگر صحیح و کسر

مقسوم	مقسوم علیه	مخرج مشترک	مقسوم	مقسوم علیه	مخرج مشترک
٥	٣	١٥	٣٠	٢٠	٥

حاصل ضرب مقسوم	حاصل ضرب مقسوم علیه	خارج قسمت	حاصل ضرب مقسوم	حاصل ضرب مقسوم علیه	خارج قسمت
٤٣	٢٥	١ ٥	١٥٠	٣	٧٥

و آنچه تحریر شد در صورتی بود که مقسوم علیه کسر معطوف نباشد و الا کسر مقسوم علیه

کسر فقط

کسر فقط و مفرد که در حقیقت معطوف است بودن در قسم نخستین مسطور شد
یکی متعاطفه میدهند دیگری را میدهند مثل آنکه تا معلوم شود اینکه مقسوم علیه کسر دو
و دو خمس و سه ربع و سه سدس بودن و میدهند اخذ شد اینکه مقسوم علیه سی و چهار
بودن و بیست و شش ثانی از ده ثلث و شش ثانی از ده و سه ربع و با تقسیم ثانی از ده خمس و
هشت ثانی از ده و هشت تسع مقصود بودن و این قسم را اهل فن در ادراک
در اغلب خالصه ارباب ما میدهند و بغیر ازین که کسی را مطلع نشده
با استنباط از عمل معلوم شد و لکن اکثر محاسبین در مجاری این فن عذر میدهند
و تحصیل عدد تک ها را این قسمت است طریق نفی عمل متعاطفه
آنکه مجموع کسور را حصه پیدا از مخرج مشترک مقسوم علیه قسمت دهند لحوار از
استعلام خارج قسمت هر کسر را از خارج بعد از تحصیل از مخرج مشترک بخته از
لقه نیست سهم داله مجموع سهام مساوی مقسوم شد در اغلب در فرد خمس تنقاعده
مسطور است لهذا در مثال این عمل را به لفظ اختصار گوییم و در خمس
و هند سه هم همین قسمت معلوم شود بر ضرورت که در ذیل است

صورت قسمت متعاطفه
مقسوم
کسور جمله خارج قسمت
مقسوم علیه
مخرج مشترک
در مخرج مشترک

مقدم علیه معاطف [illegible] و مخرج مشترک [illegible] شود

[illegible]

قسمت مقدم بر مقدم علیه [illegible] از مجموع کسور مختلفه در مخرج مشترک [illegible]

[illegible]

[illegible]

طریق دیگر عمل چنین است که هر یک از کسور مختلفه را در مخرج دیگری ضرب کنیم

در هر یک از صحاح یکسر ضرب نموده هر یک از کسور مختلفه را در صحاح یکسر ضرب

در مخرج مشترک ضرب نموده مجموع حاصل را مقدم علیه قسمت [illegible]

قسمت هر یک از کسور را بر حاصل ضرب کسور [illegible]

صحاح یکسر مساوی است که [illegible] عمل در این [illegible] صحاح [illegible]

کسور مختلفه از مخرج یکسر [illegible] ضرب کسور مختلفه از مخرج در صحاح [illegible]

مثبت طریقه [illegible] دیگر [illegible] در [illegible] که [illegible] هر یک از

صحاح مکسره بنجه وضع کنند و از انجه عمل کرده باشند و بجه هر یک از صحاح مکسره

در تحت آن مرقوم دارند پس از آن انچه در سطور از بجه مزبور مخفی هر یک را از تحت

هر یک از صحاح مکسره نوشته از انچه باشد و بجه الیه را مقسوم علیه قرار داده

بر دستور قبل عمل را باتمام رسانند و صورت عمل الیه در حاشیه بالا تا سطر اول آنست

صورت قسمت سه و جمله در هر یک از کسرها جفت از مخرج کسر را در هر یک از

صحاح مکسره خود ضرب نمایند و مجموع حاصل را مقسوم علیه قسمت الیه این است

[illegible]

صورت مسأله که کوئی خود از صحاح مکسره سلاد در مخرج کسر کسرها ساز

[illegible]

صورت [illegible] شکل [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

صورت خالصه [illegible] بالنظر [illegible] [illegible]

[illegible]

صورت خالصه [illegible] بالنظر [illegible] [illegible]

[illegible]

و از این مسئله شخص می‌شود [illegible] [illegible] اگر [illegible] قرار

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آورده بود از هر دو مخرج حاصل شود تقسیم مضعف بود بر بزرگترین مخرج پس اگر آنکه هر یک را

کسر مخرجه گویند مساوی شود مخرج را اگر بر یکی دیگر [illegible] داخل و عشر و نصف ثمان

و خاله [illegible] اگر آنکه آورده هر یک [illegible] مخرج [illegible]

که [illegible] کلا کسر شود و در صورت [illegible] شش [illegible] [illegible]

بعد از تحقیق [illegible] اگر آنکه هر یک را در [illegible]

که [illegible] حاصل اگر آنکه [illegible]

مجموع حاصل ضرب هر یک را مقسوم علیه [illegible] مضعف را بر [illegible] قسمت و خارج

قسمت [illegible] هر یک را [illegible] حاصل ضرب هر یک را [illegible]

از خارج قسمت مرقوم [illegible] صورت عمل از این قرار است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کمترین [illegible] عشر [illegible] با عشرات
ده هر عشر [illegible] آنکه [illegible] مضعف
در عشر [illegible]
مسئله [illegible]

کمترین [illegible] از آنکه [illegible]
ده هر [illegible] از آنکه [illegible]
در [illegible] ۱۶۳ [illegible]
مسئله [illegible]

و از سهام [illegible] در هر موردی که تا [illegible] کم [illegible] در این [illegible] سهم [illegible] کسر
را مشکل و [illegible] عدد [illegible] از هر [illegible] تصحیح و [illegible]
هر یک [illegible] تصحیح [illegible] خواهد بود یا آنکه [illegible] دیگری [illegible] معنی دانسته
در این [illegible] با هر نسبت با [illegible] فضلا را [illegible] همان نسبت اضافه
با تفصیل نمایند [illegible] مصلحت است [illegible] نماید در آن
[illegible] الا [illegible] اما [illegible] جنس
بر آن جنس [illegible] صورت [illegible] آن جنس [illegible]
استماع [illegible] یعنی واضح در [illegible] حاجت [illegible]
اگر چه جنس [illegible] صورت [illegible] جمع [illegible]
در این معنی از هر یک [illegible] را جمع [illegible] مسطور [illegible]
[illegible] مخرج [illegible] هر یک [illegible] همان مخرج [illegible]

دهند و بسیگمی با از اجناس معینه متفرده هیچ یک کلا در مقدار [illegible] باشد

و الا این عمل را [illegible] عمل استیاع اجناس متفرده کلا در مقدار [illegible]

[illegible]

[illegible]

مجموع قیمت اجناس متصله [illegible] از انها شخص که کلا [illegible]

[illegible]

برابر این مبلغ [illegible] قیمت مجموع [illegible] از اجناس

متفرده [illegible] یک [illegible] از انها مشخص [illegible] شد

[illegible]

[illegible] استعلام خارج [illegible] از اجناس [illegible]

[illegible]

[illegible]

و اگر جنس را بقیمت نقد تبدیل نمایند تسعیر گویند و طریقه عمل در این قسم آن است که هر چه تحویلدار از جنس مسطور را بکیمیان فروخته قیمت آن بمبلغ نقد نوشته در ذیل آن رقم زده تفصیل نمایند

صورت تسعیر از کتابت

[illegible]

و اگر جنس را بجنس دیگر تبدیل نمایند مبادله و اگر بقیمت نقد صرف گویند و طریقه عمل در این قسم طریقه صرف آنست که صرف کیمیان را از جنس معینه بهر کدام بمبلغ معینی که بایه خواسته باشند صرف کیمیان را اگر قد در فوق نوشته و کیمیان را در تحت آن و باقی را در ذیل آن رقم زده و مبلغ آن را در فوق آنکه نوشته مانند آن مبلغ شود در آن دیگر صرف شده مبلغ آن را نوشته و دیگر مبلغ سایر خوانده تحریر نمایند صرف کیمیان را تسعیه بجنس و کیمیان را

بعلاوه صرف خرج ترکیب آنی برقوم دار ایرو ماتحت دار مانرایی فوق ثلاثه
الکه اکثر فی مبلغ سطر شوق صرف خارج بولور اولور ناقص از مبلغ
سطر اند فی مبلغ تحریر شود

صورت عدد صرف تقسیم صرف سنه مبلغ ... قرار ... تحصیل ...
... المعامله ومباشرت از ... ... صرف ...

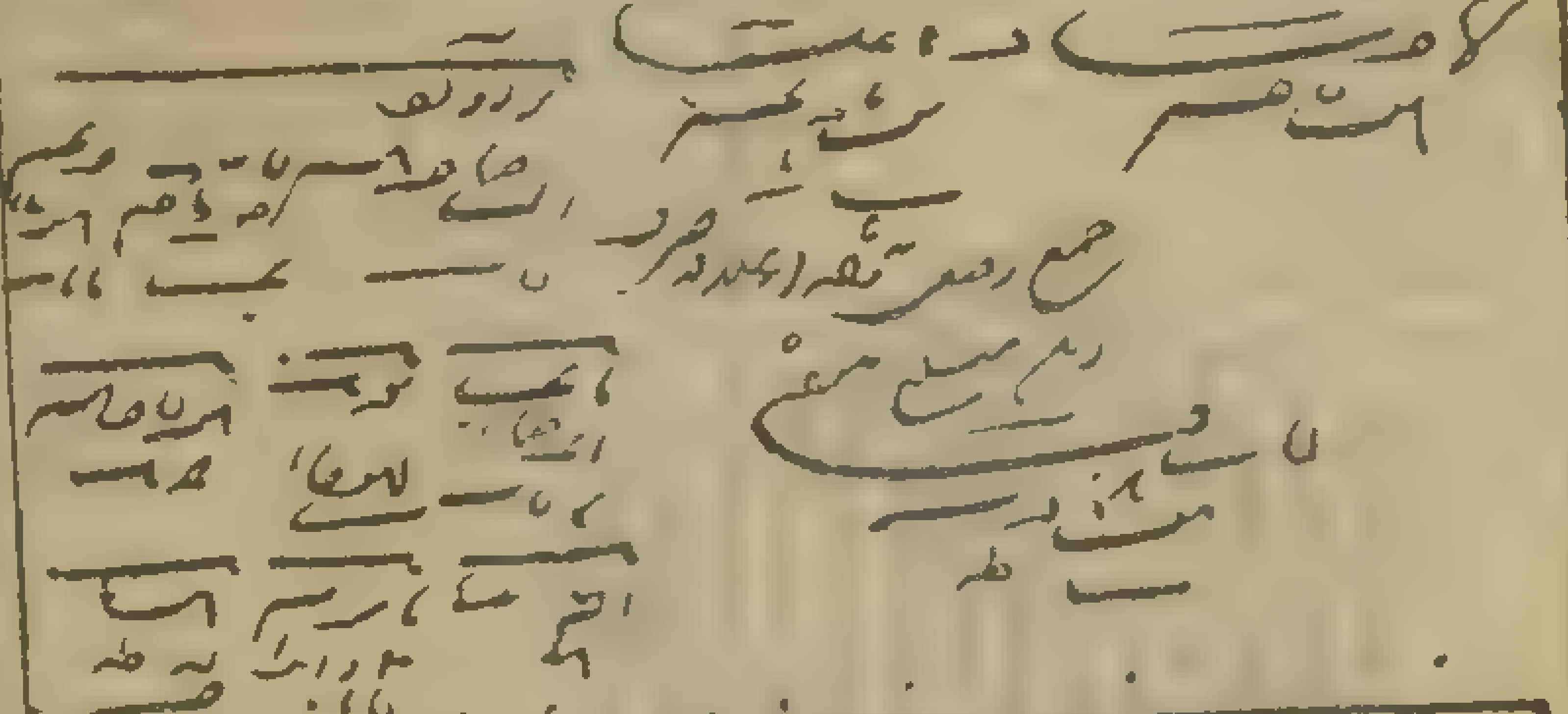

صورت صرف مبلغ ...

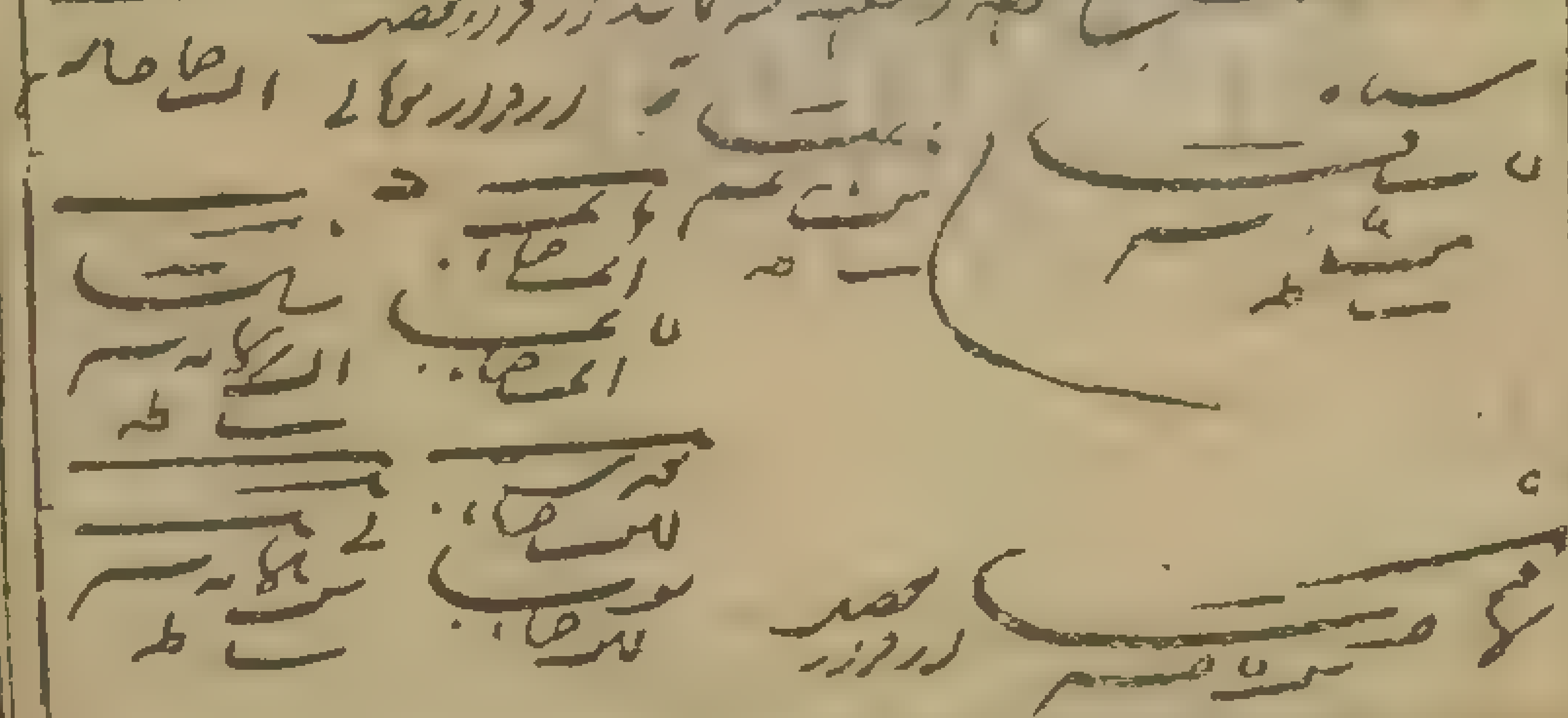

صورت ...

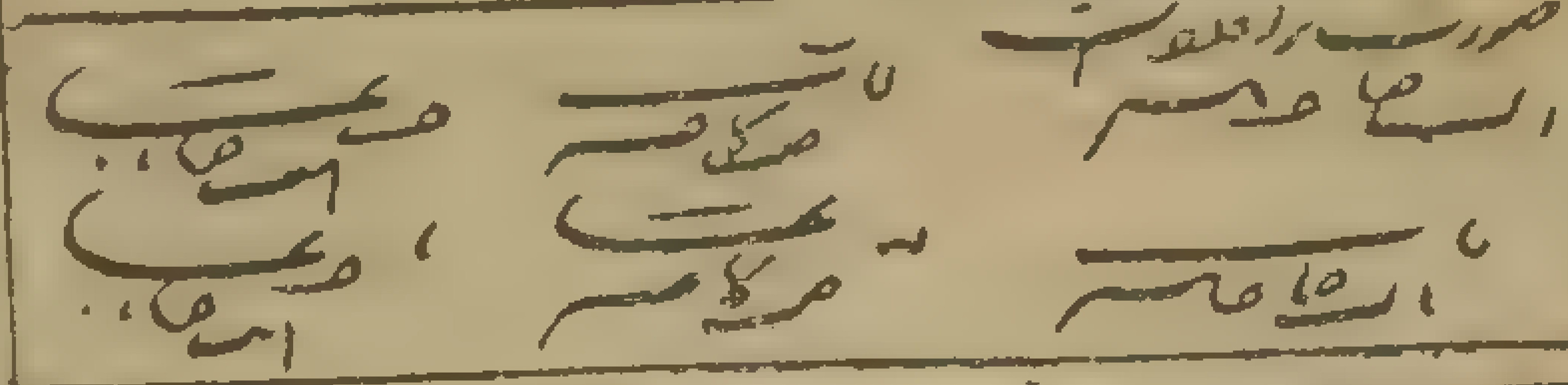

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

طریقه مبادله که قیمت دو زمین یعنی ارض مبدل الیه را از قیمت [illegible] تفریق [illegible]

موضع منفعه فی [illegible] ارض مبدل الیه [illegible] اگر فی [illegible] ضرب [illegible]

واحد مبدل منه و مبدل الیه [illegible] [illegible] استعلام نسبت سهام [illegible]

ارض مبدل منه را موضع منفعه [illegible] [illegible] فی [illegible] نمایند

حاصل [illegible] فی [illegible] مبدل الیه [illegible] اگر نسبت یکی [illegible] تفریق

منفعه [illegible] را [illegible] تشخیص نمایند یعنی [illegible] مبدل منه [illegible]

[illegible] منفعه [illegible] مبدل منه [illegible] منفعه [illegible] [illegible]

دیگر [illegible] مبدل الیه [illegible] در صورت [illegible] منفعه [illegible] قیمت [illegible] یعنی [illegible]

[illegible] [illegible] جمع منفعه [illegible] یعنی [illegible] مبدل منه [illegible]

مقادیر [illegible] مبدل الیه [illegible] موضع منفعه [illegible] [illegible] استعلام

[illegible] مبدل الیه تقسیم منفعه [illegible] اگر مبدل منه [illegible]

[illegible] [illegible] از این مسئله تشخیص می شود [illegible] [illegible]

[illegible]

صورت سالیکه گندم بحکم آنکه مقرر از قصع قسمت مبلغ الیه در قسمت مبلغ ... و نیز
مقرر از استخراج نسبت همان نسبت از مبلغ الیه منه گرفته و از و لغو ...

قسمت گندم که مبلغ الیه ...
در ساله که مقرر ...

قسمت جو که مبلغ الیه ...

... مبلغ الیه ربع ...
ربع مبلغ ... وزن گندم ...

صورت سالیکه جو که مقرر از قصع قسمت مبلغ الیه از مبلغ ... مقرر
نسبت همان نسبت از مبلغ ... گرفته از خود ... وضع ... باقی ... کنند

قسمت ... در ... قسمت ... که ...
... مبلغ ... مبلغ الیه ...

... مبلغ الیه خمس ...
خمس ... که مبلغ ...
... ربع ...

صورت سالیکه گندم که مقرر از قصع قسمت مبلغ الیه از مبلغ ... فزاید
نسبت رصد ... مقرر از استخراج نسبت ، بر همان قسمت از ... منه
گرفته بر خود افزاید

صورت ... دیگر ... ۲ ... سبل ... بیچ ...

قسمت ... ورودی ... بیچ ...

صورت ساده لیکن ... و ... ساده ... به ... کرده ...
زد ... معرفت ...

ساده ... قسمت ... قسمت ...

برابر از استخراج است منحصر شده در این مسئله ابتدا پس از مربع زوایا را
بر آن باید افزود است مجموع سهم هر یک از محور و عرض و عمود مشترک
است ... در مثلا جمیع محور ... سطوح مسطحات

فصل چهاردهم در استخراج محیط دایره است از آنکه طریق بسیار در استخراج
پنهانی ... خطوط ...
سطح کامل ... خطوط ... آنکه محیط را از آنجا ...
فرض نموده ... از آن ... اگر ... نقطه
اختلاف ... محیط ...
اگر خط ... خطوط ...
مجموع ... خطوط ...
زوایای ... خطوط ...
هر قسمی من المخطوط ... من المحیط ... تمام ...

محیط ...

دایره

ولکن خطأین مختلفین شد هر مجموع محفوظین را بر مجموع خطأین قسمت [illegible] مجهول
خارج قسمت مجهول می‌شود و از این اسئله مسئله اقسام از اول و جنس [illegible] معلوم می‌شود
و این در مثال دو مرتبه معلوم می‌شود از جمله امثله است در خلاصهٔ شیخ بهاء الدین
در خلاصة الحساب اولی را بطریق جبر و مقابله و ثانی را به قسم [illegible] و هم [illegible]
[illegible] و این [illegible] استخراج [illegible] این است

صورت مثال اول اگر زید از عمرو طلبکار است [illegible] با نصف آنچه عمرو از او
طلبکار است [illegible] با نصف آنچه زید از عمرو طلب کار است در این صورت
یا طلب زید چه است و طلب عمرو چند

مفروض اول طلب زید [illegible]	مفروض ثانی طلب عمرو [illegible]
خطای اول [illegible]	خطای ثانی [illegible]
محفوظ اول [illegible]	محفوظ ثانی [illegible]

زیراکه [illegible] ملاحظهٔ [illegible] طلب عمرو [illegible] طلب [illegible]
[illegible] طلب عمرو [illegible] نصف [illegible]
[illegible] بعد [illegible] علاقه [illegible]
[illegible] صورت [illegible] صورت [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
[illegible] صورت [illegible]

مجموع مفروض مجموع حصص

۱۵ [illegible]

تشریح قسمت دادن اموال در حقیقت در [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] و وارث [illegible] طلب عدد چهار [illegible]

مثال مردی بمیرد و از او وارث [illegible] بسیاری دارد و مال بسیار داد [illegible]
مال را این چنین تقسیم نمودند بطریق [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] چهارم چهار [illegible] پنجم [illegible] و دیگر [illegible] غرض [illegible]
مطلع [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] سهم [illegible]

[illegible] مفروض [illegible]

مفروض اول	مفروض ثانی
[illegible]	[illegible]
والمفروض	والمفروض
خطای اول [illegible]	خطای ثانی [illegible]
مجموع خطاها [illegible]	مجموع خطاها [illegible]
نقص من المفروض	نقص من الخطاین
مجموع خطاها [illegible]	خطای اول [illegible] خطای [illegible]
نقص من المفروض	نقص الخطاین

[illegible]

خارج قسمت تقسیم من المجهول بر قسمت من کل مال
۱۳ است پس ادّعا ۱۳ الفرض سنا شرح جمیع احوال
مهمات و تقسیم بالسویه بر ده نفر بوزن تقسیم بر

مسئلهٔ ۶

دیگر که مثال مشهور است و سؤال و جواب آن منظوم است.

گوشواری هشتم از نیمی و در و از زر بود
قیمتش گوهر از آن زر فی معروف
بسته از من صرفی و ست دینارم لو
یک جهه ای از همه رفی زر حلالم او

بود کم گشت وزن آن مرصع گوشوار
پنج مثقال است ای ... بحره ... چهار
ماند ام ... از من دلکو ... ای اختیار
یک ... از ... وزن او ... شمار

جواب

چون از استاد من از ... نقد
گوشواری را که وصف ... فی ... الله
هست وزن ... دشمن ... ای ... تام
هست وزن ... قیمتش ... کرم ... تو
هست مروارید ... و ... دشمن ... ای ...

آنکه هست در ... داد ... کار
قیمت وزنش ... تو گویم ... در ... گو
در رقم ... شش ... خشن ... [illegible]
چهار ... رقم ربع ... شمار
قیمت او ... دینار است ز ... ا

دراز زر

زمین زراعتی زیاده است بیشتر از کم   قیمت آن بیست و یک هزار و چهار عشر دینار

مسئله نمودن بیرون آن کس از دیگری   و نسبت را از حساب نسبت شناسی

این مسئله را رساله ملکه ببینید یعنی محور اخراج مستکرد در ملکه اجزای آن

متفرد و از برای یک سؤال خارج می‌شود لهذا چه از آن احتیاج بر فهم این اصل

چرا که قاعده کلیه از او دستیار با استطلاع ارباب فطانت نمود که از جهت این اصل

مختصر الکبو همین مثال نمودیم در آنچه از جواب معلوم شد وزن دو قیمت برنج

بسیار به وزن گرم

مثقال ۱ قیمت وزن یک از جواهر

[illegible]	[illegible]	[illegible]

مقصد دوم

مقصد دوم در مساحت و آن مشتمل بر یک مقدمه و دو باب است و خاتمه

در تعریف موضوع مساحت و مبادی آن بدانکه مساحت استعلام حجم یا سطح یا خط است

در کم متصل قار است از معلومات با ملاحظه جسمی و موضوع این خط و سطح و حجم است

و آنها مشکل بشکلهای مختلفه می‌شوند پس لازم است که بعضی از اشکال و هیئت

هایی که محتاج الیه باشند با هم رقم نوشته شود بدانکه خط ده قسم است یکی را

مستقیم دو مکررا منحنی گویند مستقیم اقصر خطوط واصل میان دو نقطه است و منحنی
غیر آنست و اشکال متصوره در سطح مستوی بر دو قسم است مشبه به دایره و دیگری یک خطی
بر سطحی احاطه نماید بر نحوی که پرکار یک دور از او ادا نماید و خط منصف از او
قطر گویند اگر بر مرکز او گذرد و آنرا وتر خوانند و اگر در خط احاطه نماید بر قطعه
گویند و اگر یک پرکاری که قوس نامند وتر او مستقیم است قاعده و قوس و اگر
قطعه عظیمه نامند یعنی بزرگتر از نصف دایره و قطعه صغیره نیز و اگر در خط محیط
پرکاری باشد یا چهار است آن را قطاع نامند اگر اعظم از نصف باشد
نعل گویند یا نیم چهار است آنرا هلالی گویند اگر اعظم از نصف باشد
مجبی گویند اگر اعظم ... اکبر و اصغر خوانند و مشترک اگر
مستقیم و دیگر پرکاری بود مثلث گویند یکی اگر سه مستقیم بود مثلث به حسب اضلاع
سه قسم منحصر است اول متساوی الاضلاع دوم مختلف الاضلاع سوم متساوی
الساقین و آن دو ضلع آن مساوی بود دیگری مختلف باشد و به حسب زاویه هم سه قسم
منحصر است یا قائم الزاویه و مربع وتر ضلع مساوی مجموع دو مربع
دو ضلع اقصر است و از او اخراج در خط محیط الزاویه حاده زاویه است و حالت منفرج
دوم منفرج الزاویه مربع وتر ضلع بیشتر از مجموع دو مربع دو ضلع اقصر است

آن

و آن زاویه اوسع از زاویه دیگر است بسیم حاد از زوایا در مربع کمی حاضر اضلاع

کمتر از مجموع دو مربع دو ضلع قصیر است و آن سه زاویه کلا طبق دارد برابر

و اگر چهار خط مستقیم احاطه نمایند یا چهار خط مساوی متشابه مربع خوانند

اگر قائم الزوایا باشند و اگر نه چنین که مثل دایره دو خط متقابل مساوی است

مستطیل خوانند اگر قائم الزوایا باشد و اگر نه شبیه معین باشد چهار دایره

بعضی مختلف متشابه در این صحیح که کسی از سطح تصور شود بعضی را مرسم

متغیر است شد که الشعه و بعد از القمر و فنا بعضی دیگر را بسیم شتم شبه

منظر می آید بلکه در اربعه اضلاع گویند و اگر بالله چهار خط احاطه نمایند

از ده ضلع متساوی را مخمس و مسدس و مسبع و مثمن و متسع و معشر خوانند و مختلف را

باضافه لفظ ذو در پیش عدد در اضلاع هم بعد شش شد ذو خمسة اضلاع

و اگر از ده ضلع مثلث مختلفه الاضلاع از پنج ضلع ده ضلع

که آن یکی از اضلاع عده گویند شد ذو عشره اضلاع و اشرف در آن

در انکه اضلاع مختلف باشد و بعضی دیگر را اضلاع متساوی باشد

مثل مربع و مستطیل و ذو ذنقه بضم الشین و الکاف ...

در جسم ... که اگر سطح منحنی احاطه نماید کره گویند

دوایره منقسم از عظیمه و صغیره منقسمه بلا صغیر و اگر سطح احاطه ایدن بر منحنی دوری
مستوی در قاعده بشر کرینه و مخروط تمام دیرلر و رجوع ایدن شیئ لکن منحنی منقطعه بو ناقص
کوید لکن منحنی بیضی کوکبی زرد سطح مقابلی باشه و هر بک ا ب ت ا ب ث ا ح ام
و اگر سطح احاطه منحنی بر سطح مستوی منو ابر شکل کبیر و مکعب را عقب کوید
دیک سطح مستند رده صفحه بین آن دو غیشی ابرار استوانه جوار اسند دوران
ا قائمه ب ت ا ایله خط و در حصه بین مرکزی ارد مخروط و استوانه سهم جوار اسند دیگر
تقلید برسطح احاطه منعقه بشکل مخروط و استوانه سه مره ای بس مخروط مفصل
و استوانه منقلبه مستنبه دار فم مطوسه در نشیر ر دوش جاری ب ت ا با این بقعه
بینه پس در صورت که بشر سطح منحنی احاطه منعقده بکمه جوار اسند دانی ابقاق
بر جمع آنها حاکم باشد و صورت هر یک از این اشکال مسطره مخصوصه منقسم ا

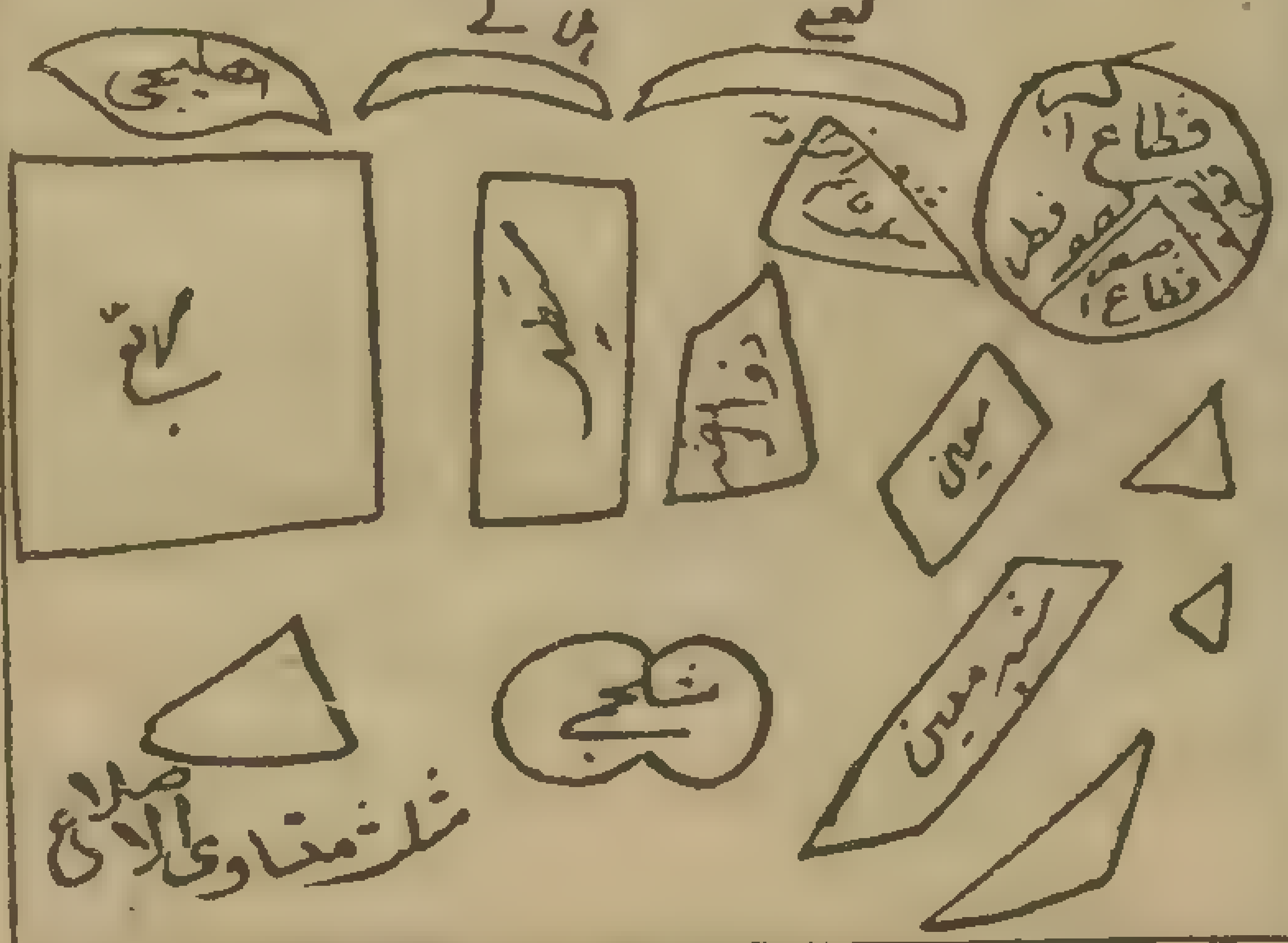

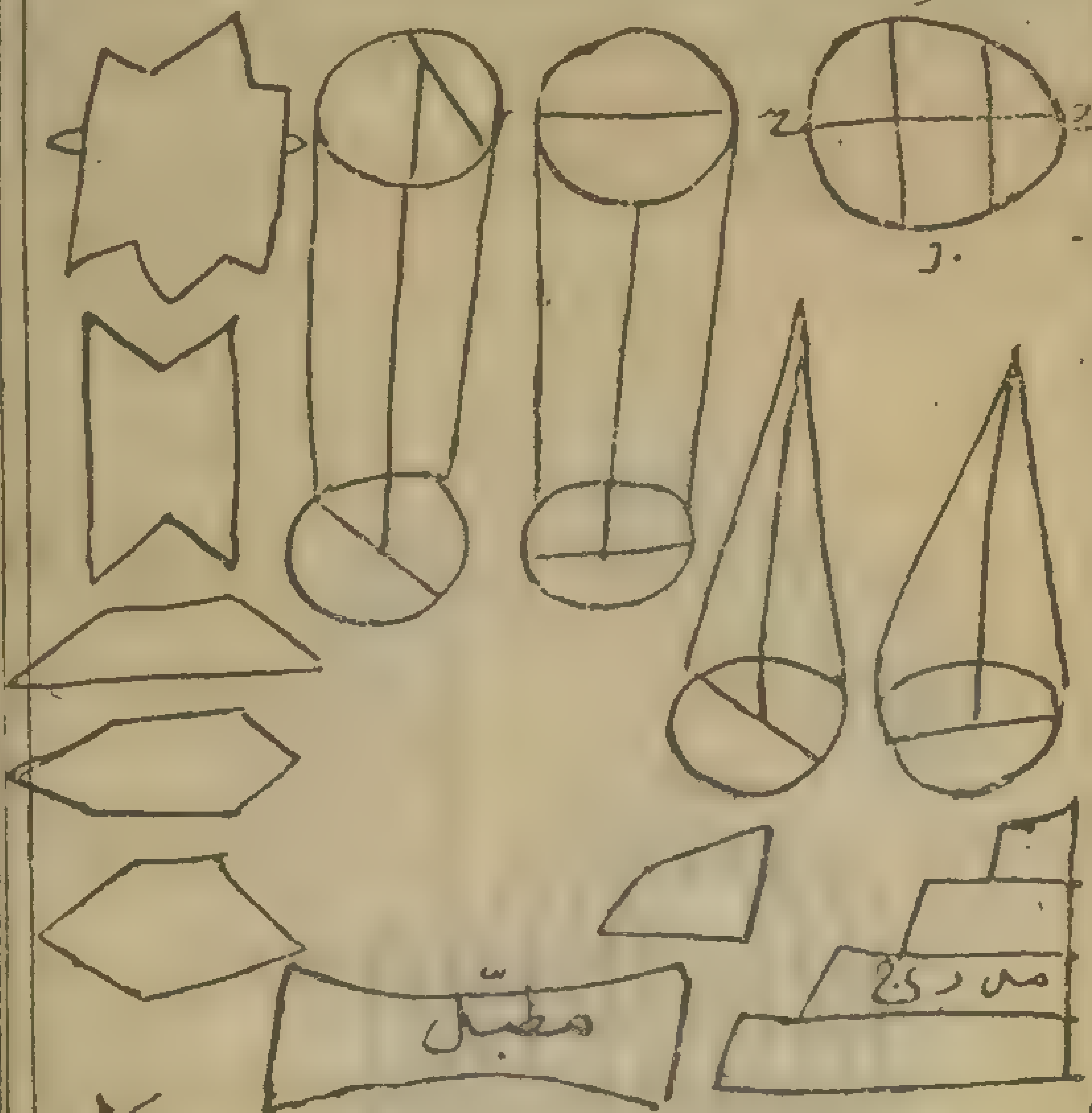

نهر اوّل در مساحت سطوح و ملحقات بر وفق مساحت شده اوّل جدول

در مساحت سطوح مستقیمة الاضلاع قبل از شروع در مقصود میگوئیم مربع

عبارت است از حاصل ضرب شیء است در نفس خود و مکعب عبارت است از

حاصل ضرب مربع در همان شیء است و دیگر از آن میگوئیم طریقهٔ مساحت از

مثلث قائم الزاویه هر دو ضلع محیط با آن زاویه را در نصف آن ضلع

دیگر ضرب باید کرد در منفرج الزاویه عمود مخرج از آن زاویه بر وتر ا

در نصف

در نصف قطر ضرب نمایند چنانکه در حال ازدیاد من مضروب ب و لا استعلام مربع
عمود آنکه مجموع دو ضلع صغیر را از مجموع بن دو ضلع ضرب نمایند و مبلغ را بر
اطول اضلاع نمایند خارج قسمت را از اطول اضلاع وضع نمایند نصف باقی
از طرف اقصر اضلاع موضوع نصف عمود ب در اخراج از زاویه مقابل
شود و لا در مساحت ذی اربعة الاضلاع عمود ساقط از زاویه در خواهد اخراج نموده در
نصف قطر ضرب نمایند و مساحت در مربع و مستطیل اطول اقصر اضلاع در
ضلع دیگر ضرب نمایند و در مساحت معین اطول قطرین را در نصف دیگر
ضرب نمایند و لا در مساحت کثیر الاضلاع طریقه آنکه اضلاع زوج و مساوی است
نصف قطر خط واصل فیما بین دو ضلع متقابل باشد در نصف مجموع
اضلاع ضرب نمایند و الا اضلاع فرد است و یا زوج غیر مساوی است با هم
منقسم بمثلثات نمایند و مساحت مجموع مثلثات بیکدیگر مقصود است چنانکه
در باقی سطوح مستقیمة الاضلاع بر ب شکل حد و ل د ؛ و ثما
در مساحت قطعه سطوح بر آنکه در مساحت دایره پر از مربع قطر بایستی ربع و ثمن
وضع نمایند و استعلام قطر و محیط دایره با یکدیگر نسبت قطر بمحیط نسبت
هفت است به بیست و دو و از این مقدم معلوم میشود اگر قطر را در سه و سبع

ثانیه خارج قسمت قطر می‌شود و مساحت قطاع اکبر و اصغر و قطعه صغری را از
نصف قوس ضرب نمایند و قطعه صغری و کبری با مرکز دایره منقسم می‌شود از اشکال
قطاع منفصله مثلثی حاصل شود پس مساحت مثلث را از قطاع اصغر ناقص کنند
قطعه صغری را مساحت معلوم شود و در قطاع اکبر از دو قطعه کبری را مساحت معلوم
و در مساحت ها را به خطی مستقیم دو واحد به خط طرفین وتر باشد مرتسم
منقسم در قطعه حاصل می‌شود مساحت قطعه صغری را از کبری موضوع منقسمه های مساحت
ها را بعضی در شکل مجسم و اشکال مستقیم در قطعه شود مساحت مخروع
مستخف شود و دو مساحت سطح کره ها مربع قطر را از چهار صد منقسمه از ها
یک سبع و نیم وضع نمایند و دو سطح قطعه کره ها که مساوی مساحت دایره مسمی
به نصف قطر آن ها که خط واصل از قطب آن قطعه تا محیط قاعده است و در جمیع
آن اشکال مساحت تحقیقی نیست بلکه تقریبی و تخمینی است و دو مساحت سطح استوانه
مستدیره قائمه ها که خط واصل میان دو قاعده عمود بر آن ها در محیط قاعده ضرب
نمایند و دو مساحت سطح مخروط مستدیر قائم خط قائم مستدیر میان نقطه راس
مخروط و محیط قاعده آن را در نصف محیط قاعده ها ضرب نمایند الا ناقص مساحت مخروط
تام و تتمه آن ها نیز از مساحت کل وضع نمایند استعلام تتمه ها که از قطاع ها ناقص شده

در قطر

در قطر قاعده عظمی ضرب نموده و حاصل را قسمت بر فضل قطر قاعده عظمی بر صغری نموده خارج

قسمت ارتفاع ناقص مخروط است اگر تمام شود مخروط پس آنگه ارتفاع معلوم شد مساحت

تتمه آن آسان خواهد بود و در مساحت اسطوانه مضلعه هر مساحت مربع مستطیله

شود و در مساحت مخروط مضلع تام هر گاه مساحت شکل قاعده را مشخص نموده نصف قطر

از قطر اصغر مضلع مشخص نموده و مساحت مخروط و اسطوانه هایه مساحت نقطه فی الحقیقه بر جسب

هایه شده آن را اصغر ده نمونه و بیان ۲ ضرب دهی و تقسیم در مساحت اسام

برابر آنکه در مساحت کره برابر اکبر قطر آن است بسیع ربع وضع ملعقه دو برابر جسب قطعه کره

هم نصف قطر کره را در ثلث مساحت سطح قطعه ضرب ۲ نمایند و در مساحت اسطوانه

ارتفاع آن را در مساحت سطح واحد ضرب نموده اما مساحت از مخروط ۲ تام اعظم از آنکه

باشد هیچ مضلع باشد از ارتفاع زود در ثلث مساحت سطح قاعده ضرب نموده و اما در مخروط

ناقص باید مساحت مخروط تام نیز تمم است بعض از مساحت مجموع ۲ نمایند

و استعلام تتمه موقوف بر دانش ارتفاع تام است و اینجا در مساحت سطح مخروط

نمایند بر دانش معلوم شد و اما در مخروط مضلع هر ارتفاع مخروط ناقص را در

ضلعی از اضلاع قاعده عظمی ضرب نموده و حاصل را بر تفضیل اضلاع بر

مقابل از قاعده صغری قسمت نموده خارج ارتفاع ناقص مخروط ناقص است اگر تمام

شد

مشط مبتهما در اجرا و تسهیلات و طریقه استعمال آن بتجربه رسیده می شود

و اسهل از همه آنست که دو چوب مساوی در حجم بجهات مقابل یکدیگر دایم محکم

و ریسمانی در زنه که وسط آن سوراخ کشیده دو طرف ریسمان را بدو طرف

چوبهای مذکور گذاشته آنرا در سوراخ وسط تخته لا آب دو طرف مساوی بکش

بین دو چوب از جسم کنی می شده و از انگشت زیر فرو برده آن قطعه آنچه

منظم شود و مکرر از ریسمان از سر چوب ساکن جو کرانه چیزی دیگر را بند

نتیجه گیرد السلعه اجراء آب دارد هر قطعه تقسیم ادنی عمق قطعه دیگر را از

صعود زمین را ثابت قطعه ها قدر عمق تمام شود تکرار وضع قطعه از آنکه بالا

مادی عمق چاه ادنی است آن از بلندی چاه ها با معلوم مقتضی جاری است

و لکن فرق است سهولت و لکن گرت آن جمیع خلاف آن در آب جاری شود طریقه دیگر

آنکه شخصی در چاه ادنی ایستاده و شخص دیگر چوبی که طول آن بیشتر از عمق چاه است

در دست گرفته در آن طرف که باید اجراء آب از سر زیر در آن شخص معلم

در چاه دیگر نشسته در چاه بنظر کنند آن چوب دقیق سر آزاد بر زیر در آن مکان است

جاری می شود تعبیر دیگر ایشان فقط بسیار هم در سر چوب را شون ... در ... جزء

در سر چوب نصف که عرضی نشود که نگه مستعمل دارد هم بجزء و قیاس در علم

و آن علمی است که از آن استعلام میشود تحریر جمیع و جمع تکسیره مقرر است که حفظ
متضمن آن منحصر بر دو شرط است شرط اول در کلمات معروفه در الفاظ
مصطلحه و آن منشرح بر دو نهر است نهر اول در معانی الفاظ مصطلحه و صنایعی
مشهوره که اهل تکسیر بر ترتیب حروف تهجی و حکایات ترتیب ایشان در خوانند
در جهت ایشان خود حرف الالف اداره بعضی گفته اند اداره درج است به معنی
جمع و جمع آن بعضی گویند عربی اداره است که به معنی ایشان کنند و چون
دفتر اداره مشعر از دفتر دالین است کما دفتر دالین را در مقابله او نقطه است
دارای آن که مثل آن نقطه بود دفتر را گفته اند و بعضی گفته اند خود از
ادوار قمریه است للآیه در لغت منقلب شدن و برگشتن است و در اصطلاح آنکه
منصرف غیر دو مقسم و الا آن شکل معنی میشد در نظر ارباب تکسیر است
انصرام و انقطاع در لغت بریدن و در اصطلاح تکسیر قصد از آن است
چنانچه او در شکل دو قسم اصل از منقطع شد انقطاع گویند و انقضا در لغت
گذرانیدن بود و در اصطلاح حکمی بود که احکام مطالعه نفس خویش را در او آورد و انقطاع در
دستوری دلوش و در اصطلاح آنست در میان رابطه که مقابله را موجب کسر گشته
و در دیگر مراجب هشته مقرر است که گاه از مراجب آن حاصل شود تا در مثل ایشان

و لاکی گر ماهی شود از ریختن یافتن بر رنگ آن در نقش بر زر نشیند نمود و

اصطلاح زربخت مستعمل و شمال از آن گویند در مرحت و اخراجات ماله ماهی فرزی

نقش‌ها طلا بشن اتفاق افتد کچین را که گویند و در اصطلاح در قطع مغز چرمی او

ماله ماهی تحت شده چینش انگار بنشستن گویند و در اصطلاح ظرفی نقش‌ها طلا که چون

انگار ماله مسکن باز بر ماهی منعقت‌ها چرم ضمن از طلا نقش‌شن رجا زیره گوهر بلا

گویند و در اصطلاح زمینی را گویند که از رعنا زرها بشن و حکم جمع هشته شد و نقش

زر از مره روغ ساز د ارتفاع از نقش بلند تر است و در اصطلاح گرچه ماهی

و از زمینی ماهی لعوک استند که در نقش زیادتی شن و در اصطلاح تفاوت

طمعه یا زنبور و خشتی هم ریا علیق تسمیر علوفه جو ایلی و غیره هم است که از

وقت مقابله نسخه ماهی جمیع گردد به سبک انکه بعضی فرت‌ها غایب شده لذا

احتیاط در نقش محکم قرار گرفتن بود و در اصطلاح نقش کاری کهن و مبالغه و در اول

منعقن می استناع خزه‌ای شن و در اصطلاح انچه ماهی از زر بر آن جمعی بعضی شده

استعمال طلب عمل کهن بود در اصطلاح اورت ساختن چرمی بود و به سیاهی دادن

ماله ماهی چرمی را ساخته شده است شکلند بحث چو نه نماید از ابریشم و طلای

ه با اوت ماله ماهی مکتوب نزد چهار بود و در نتیجه امکان منقار نشستن است

ه چرم

در چیزی از آن جمع مختص بود گشته که به شرح بعصر ثلث در ارث شنیدن آن که نه از
معلوم شد آن چیز چه شی شده چون آن لا کجا خبری باشد لا کجا خبری باشد از آن جمع
چه کس شد آن در در لغت بخشش شد و در اصطلاح آنچه ارباب علم از
همه مساله ارث بولان دهند اطلاق در لغت از بندها گشتن و در اصطلاح
هر کرا سوا جبی ارث بود بیش شد و ارث او خارج باشد دیگه گشتند در ارث انسنیه از آن
شناسند استحقاق در لغت شایسته او در ارث شد و در اصطلاح آنچه به ارباب علم
تعیین نمایند اضافه در لغت رسیده ای بود و در اصطلاح حیثیت را قرب بودن خبر از کر
ز ارث استند و بعضی را ارث کرا کمی طلب کار شود دهمنی آن بود که از خلقه
علاقه و هم ارث اصناف گویند افراجات در لغت خسیح گوهر شد و در اصطلاح ما ان
او ثبت گو دلیس بود از نهانی بر وفات دلیس بیا که گویند آن نام تعیین دلیس بود در
بخشش گویم بود آنست در لغت آماده بود و در اصطلاح کسی را آنرا نیکو بردن تنگی
وارثت معین هاد دلیس است اسیع در لغت گشتن است و در اصطلاح ثبت
ثمن یک ربع است اسقاط در لغت لازم شی شد و در اصطلاح آنست و دستور
چهار پایی جمعی مخصوص باشد و سقط شدن ورات بان حاجب جمیع نمایند
معلوم شود سقط شده حرف اما باید شنش ارث وارث و معنی ظهور بود و در

معاکی

معارک چمن برای خود را نمود انگی و جلادت ظاهر سازد مبارزش نامند و در اصطلاح
محرر چون در دفتر مبلغی دیگر زیادی بود و محرر غلط یا وضع از خشونت برکند آن را برات تنشتر زاید بود
چنین کسی یک دلو شد و دیگرانکه شخصی را برات نموده رد عمل طلب او بواسطه برات بیش از
گشت آنقدر در لغت نامیده بود و در اصطلاح تتمه را از جمع نامه‌ها فی مینامند
بهاء کلمه که بمعنی قیمت است باشد و در کتابه سر برات قیمت آن را بهای برات قیمتی را
رسانید بکشش خبری بخشنده حرف الف و التاء ... بعد از آن او کلمه نقش است
و در اصطلاح که ها بنشر غنیایان از آن تحریر کرده نوعی چه در لغت رو اگر آن
و در اصطلاح نسبت به حواشی خبر رساله حواله و لغت است و چنین در دفتر توجیه این عمل مینامند
لهذا مسمی به دفتر توجیه است ترقیم در لغت رقم کشیدن و در اصطلاح کلمه که کتابت
خوانده میشود و هیچ حرفی از آن رسم کرده نمیشود کشیده خط زیادی میان الکلمه
بجای رسم محو کشیده را از رقم کرده چرا که این کلمه‌ها کلمه ثبت ... و الفاظ
گذشته را رابط است تخریج در لغت خرج کردن و در اصطلاح ... نقطه
گویند تصحیح در لغت خاص ... که در اصطلاح ... شخص ... خوانده آن در
دیگر درست ... تعطیل در لغت معطل ... و در اصطلاح ...
آنرا معطل ... تغییر عبارت کردن ... در لغت ... دو

اصطلاح

و در اصطلاح مصالح الاملاک آن است که زر را بعضی گفتن دلهم شفیقه کمی و اگر از معنی بهتر چیزی را
بعوض چیزی دیگر در کاغذ شرح نماز زشتی رشته سخن و برگ مصروف در چنان شود
کم و زیاد معیّن باشد ترکیب کسی را صاحب منصبی ساختن و تعیین گردانیدن و قفل بندی
ریسمان و چهارپایان را گویند تنقیح در لغت چیزی را پاک کردن و بیش و مغز از استخوان
بیرون آوردن معنی شود و در اصطلاح سخن را پاک ساختن و بی حشو و زواید گفتن
تملیک در لغت مالک گردانیدن است و در اصطلاح ... و دیگر ... احکام
شرع ملک مطلق و حق تصرف کسی کردن است و بعد از وی ... وارث ... عقد
تکلف در لغت چیزی را بر خود بستن و در اصطلاح ... دل چیزی را
با چیزی ... تعریف ... گویند ...
تفصیل ... تقطیع
در لغت ... اصطلاح ... در طلا و نقره
نشان ... تعریف
... تعریف طلا و نقره ...
... ترکیب چیزی با چیزی ... باشد ... تعریف
... در اصطلاح ... باشد ... صنع ... گفتن ...

آماج شد کسی شیر بار خوش تور از دل عزت نشیند بر در دانها

تکیه جستن کسی باشد تیغ از کشیدن تحیت سینه که بعضی پندارند بر گل لکنم

جری تحسیری نقطی جنگ پندیدن کلاب و غیر آن تعب تراخ کعبن بستن در ایم

رونق باسیدن و در به کعبن تعریف سیمان کعبن شد لطف و بعضی ترایخ

شستن کان دور کرده و غیر با تحریر کعبن شستن تعرض مطلبی را درگذشت سلطان دیگر

انگار کعبن تر او تمامی کعبن بور ان مطلع شمار قوت در هر سه مرقوم داریم گوید

رشته سلیع با نیم زری ابه مشخص باشد در جمع جمع آن باشد تسلیم لکه

صاحب ترتیب لغات جاب ان سلی مشخص در حرف از زبان دارایم معلوم

فرق میان تسلیم و ترتیب در تسلیم اطلاق شدن و ترتیب بی اطلاق منسوبان نفی بخش تسلیع نه

دانه دار از سینه برین کعبن باشد تخریب عمارت فرود آمدن بر نفیر

حیری زر نوبت در زکعبن بی شیع با فش را گونه تیغه باک کعبن حری و غیر ما

تعلیق در لغت آویختن وصور مطلع رقعه مستندی با محرزوبن مرارک نهند

کاری کعبن حرف الحیم غار جنگی باشد در ورق مقابله بعضی مرزدی از پهلوی

مستعلی با تکرار کشته یعنی مقابله شمن حلقان و بابت را با اسم جمع مخصوص محموع حلقات

تکمیع در لغت و در اسم آمدن و در مطلع آنچه دیگر بر عالی زنجوی از زغفر و مین

دعلم را

و اسم آنکه جستہ به جزوی را گویند که تراجمی طرفین با نقلیه کفار نسبه اراده نشستند

که همه ساله بسند جبیره و ربیته یعنی کمیر دلیل جمع و صرف ساماء خشود لغت رکیز از آن دوز

اصطلاح آنچه از اراکی جمع جمع و خرج بخرج بشرح شد با عملدار زیستن وضع دعیا

باشند خواهند در بالین باشند در ظرف این معنی کسبه رسند جسته

کارشناس شخص مقعه است بنی در جهش میدهند حق آنکه بسیر معلوم دلو نوشته

حق الجعاله ادری شخصی که کار صعبی مقدر باشد حق السعی او را بت معنی را از کند

حق الشری کسی حقی را رسته شش زبور طلبه ارکان کو نشت جز در نسبت لغت

فرز و توزیر کفتن آب نود است اصطلاح غله در دیگه و اشمار که ازنجا رشنه در هنگام ادراک

هر یک از آنها تخمین در شمار این بیاضند جزو کنند صرف استثناء خرج در لغت

بر اکنده از آن نبود و اصطلاح آنچه عاملی دیوانی از جمله جمع

ماثر محسوب از روجه ارزمی خود عشت ارکه آن محرج این نوشته خط

مملکت و جا یکه شدن شهر و قصبه من بستن حصار ساخته خالصه در لغت خزینه

عیب و شیر یک شد و در اصطلاح کهصی و در تصرف دیوان است مالک کسی غیر

ار انسته شن خراج آنچه از اراضی و ولایات صلحی ما نیسته جمع یعنی

درگیر نبود جمع دخرانه سود و حشت صرف اول دیوان مجمع دهیات ساله

بشقع و بسته دفتر یعنی جریده شده در ارشت اصطلاح شد دفتر نویس سوادرست

درمعنی آنکه در تکلف ... ثبت آید حرف الذال ذرب زبان در تقریر ذکر در حشن

نشانه ... که از زر زری بود و دیگر بالای بود در ایام عام ... فن معرفه الشان

اسلام رقعه کتابه ... صع بود حسابت نفت ... جستن گراز سلا

... در شیر ... حسن ... گراز ... گوینده ... نور آنکه ... در

ضلع ... گویند حرف السین سیاقت در لغه ... اصطلاح جمع د شقیع

... معنی ... و ... ... علامت تعیین

... ... شتران و ... ... معروف ... علف

... شتران ... حرف ... ... اصطلاح ... و ...

مرکه و ... و ... حرف الشین ... شتر ... سلف ... مستعمل

... ... و ... ... و ... ... تمام ...

... حرف الصاد صره ... ... را گویند صفحه ... را گویند

صرف در لغه تغییر است و در اصطلاح جمع معنی را گویند حرف الضاد ضلع در لغه

پهلو بود و در اصطلاح ضلع ... نوشتن حرف الطاء طمه گرفتن ... تجهیه ... را

سکاری ... مانند حرف العین علوفه ... علف ... ...

ارمانی

در بیان و چهارپایان مرهمه عوض امر کردنی عوض آنچه در حشو رفت از کرمان
حرف الغین غالیه مشک که حقیقت آن را مرزنند حرف الفاء ضن بار
مثوی از اربحی خود بر تقسیم مرهم باده آتش فروزنند کمبر و حرف القاف ق نیز دفتر رساله
گویند و جمع رسائله کمتر در زبان مردم تشنه با قصبه مرحمتی از دره ار تکسرو دله شهر لعگ آرند
قریه معنی جمع است و در اصطلاح هر چیز که معنی را نظیر هم نشسته با قلعه در لغت
پناه است و در اصطلاح حصار سنگم لعگ را گویند قریه معروف است قطار
چرم کاو دریا ریزد ارکنه قیراط وزنی است معروف قرار علامت است و قرار داد
تغیر ریزنه ها قسمت معروف است حرف الکاف کار به چیزی را در جای کاشته گشته
کم بود معروف است حرف المیم محرر نویسنده نیز لیس در لغت رابه دو و در اصطلاح
جمع را گویند و محضر ورقی که به مهر عدول و معتبر است نسخه را گویند اما در دفتر نوشته
از جای دیگر نقل و معتبر با اگر کسی به جای آن نشینده صحیح است و امثایر موازنه جزوی از جای دیگر
همزان نمانیده مبلغ در لغت کاتبکاه رسیدن است و در اصطلاح قدر معین از نقد
در رواج ولایت ها شهر مهرا در لغت صاحب اندازه است و در اصطلاح
قدر معین از جنس را گویند مستوفی ستاننده حقوق است و از عمال دیوان باشد
شغل او رسم و امور کلیه مسلط محرر و راقم است و در اصطلاح منشی که

وزیر

وزیر باشد و فی الواقع حساب بر عهده او موجه و از او مفوض است که همه ممالک نو

در جمع و خرج مملکت رجوع آنچه با او بر آنکه وزیر شده و در تمامه آن از کلی و جزئی است و در اصطلاح

مخصوص منصب شخصی است که امین باشد که ... ال رب عامل ... شخص و در اصطلاح مستوفی

دیوانی که سالانه متصدی نقد و نسبه معین است و در اصطلاح منصب صاحب جمعی

شد فرد و گلاوه عمارت و کارها را محرز از مخارج جمع و خرج ... مزبور نوشته

منصفی را رو دید شود و سخته را از تغییر معنی اعراض نمایند و در اصطلاح هر صنعت را گویند

و شخص ... معین کند ... و جزء معنی آن ... آن شخص را منصف گویند

مردم را رسم معنی جزو من گفته و در اصطلاح شخص در خدمت معنی موقوف مرتبه

چیزی معین باشد و دیوان آنچه را مردم گویند علاوه منافی است و تغییر از آن

و مردم تمام عمال شود مقدم باشد که جمع دفتری را نوشته ما یاد از آن

را نامند مطالبه نمایند مراعی از وجه معنی و چون باشند و در اصطلاح

امانتی را که نوبت نوشته شود نامند مراتب از زمین منع رفتن است

و در اصطلاح امانتی را که ... و دیگر نقد و هم کسی که تحت ... ملاحظه باقی در دفتر

رسیدن و موارد که مرقوم در نقشه معنی فرد و نهالها است و در اصطلاح آنچه

زر او را در حساب جمع بر دیگر نگاه بنشسته لشکر را از آنجا معنی نشسته زراعت

و در اصطلاح نامه جرم و تعلقی است آید منعم گشته که اعتبار یاد شده من و مکالمت خود رسید
ز رفتن بود و چیزی غریب یعنی اینکه از مرتبه وضع یکه و وفی حد است در لغزش دور از
همه نسبتها محکوم شمار گویند و در اصطلاح آنچه عادت جمیع و جمع خوشنویسی
دو ضمن باز و دیگر گرد آیند مواجه چیزی را گویند که رو در روی کننده جمیع و رو
شده معاوضه چیزی را به چیزی بدل گویند است مرجب جمع مرجب است
از ارکان معنی در جب گویند است و در اصطلاح شخصی که همه معنی نحوه
و ملازمت گرفته از تعلیم مرتبه و حد است که قرار شده است عوض هر ترتیب است
ملکی که از آن و منع محروم در جب گویند از امور جمع گویند میاد و هم از آن مرتبه است
یعنی یک تن شخص رو به رو است متابعه از ربع است یعنی آنچه شخص را
همچو شعر بر ما نشد معاشره از عشرت است یعنی آنچه شخص را داده رو در رو زرد
بر ما نه شاهره از شهرت است یعنی مقرری ماهیانه شخص دهند
از زنه است یعنی مقرری که سالیانه دهند مرتبه جای فرو رفتن که
منقطع با کسره شکسته مرتعه و دیگر زرد لعن است و در اصطلاح شخص چیزی
دلتعین عرض در ربع و بخشش است که مقصد و حد از آن محدود دار از مصالح
آن است هر کاری را گویند محکوم اشکسته را گویند مقرری که در وقت معین

بار باز

بابایش ریسمانسته نزد ما شش چیز که معمول است و زینه معین اقسام آن بیش از شش مرات
مینگرند در حق مسلمانان گفته شد از اجماعات جمله کمتر بود و در
اصطلاح چینی ترکان نیز ده اوزخی به معنی مضطله برین آنقدر عجیبه نیز ننده بال
ارزمین عالی است و در اصطلاح بخیه‌ها خود از رعیت را گویند مثال آن بخیه پوزار صنع
بخیه باقی ها زار او در بهره چه‌پار گویند پس از این معلوم شد که در ارباب
رنسلطان و مال از رعیت است و در اصطلاح دیوان مالی که از سلطان است و وف
الوزن‌ها که کتار شهری نقصان کم کنند توانه چیز که ممالک اولاد از آن است و اردو
نشر دهنده حرف الواد وزیر از رزنست بمعنی کوه اسپ زد و در اصطلاح
شخص را گویند ده تباه و همچنین از رخنه‌ها و خراج دیوانی و بعضی گفته‌اند
وزرا را گویند و همچنین وزیر را گویند حکمت را از بیش مالیات بر بیه ازد ز از این جهت
وزیر بیش میگویند حرف کها هیئته معرب اند رز است و جهت
بعضی اند از کتیبه حساب بیه معروف است در سجد هر قوم فرق آنان
نادر و چیز که منعارف بیش را الفه عوام اورا از جانی اکرسته نظر
دو قسمت در بازی حرف است و حال وار باب صنعت شغل و حتی بعضی
از آنها امیت بر ایشان اعتبار بیه و بعضی معاف و مسامحه نشسته ارزگیه

می‌باشیم این نهر را در صد جدول اوّل درج می‌کنیم بالتمام و این طایفه جمعی

بعضی در ورز معین و منحصر مشخص دارند معروف بمعارف جماعت اصناف پیشه‌ور و جمعی دیگر

معین ندارند آنچه بر سبیل ضبط هر دو دسته پیشه‌ور مشهور و معتبر داریم اسامی

و عبارات ایشان چنانکه در اغلب اوقات بتصرف ارباب قلم می‌رسند حال در این ورق بنظر

در آورده هر یک را بر ترتیب حروف تهجی مرقوم داریم تا زحمت خواننده و جوینده

آسان شده اسامی اصناف دکاکین چیزی که بعضی را چیزی باشد کاسب بالالف

درزی پیشه ساز و طلا زر و ملاک و هزار و دباغ که در دست ایشان حمال

دلاک زرگر در تجارت دسته جات بیع و شرا پیشه ایشان عرض حال ساز

و ذره فروش و جنگ ساز از آتش می‌سازند جماعت دیگر مسقط و کنند

دیگر پیشه و دبیر ساز و حمال سحق زمین که بار در دست ایشان بجز ایشان

با جمعی که بار در دست آنها و جمعی که خانه درو ساز خیاط و سیم

که را بار از آن در رستگار بند و بعضی که می‌دوزد و بالایش و جمعی دیگر از

دروازه و اجرت که در حرفت می‌دهند و ماهانه می‌دهند و در بازار

دلالت و ارباب ساز در زرگر کوب پیشه و مثال ایشان از جمله در بازار

بین اصناف گیوه فروش است دکان گیوه دوز را در آن مستعد نمایند

گیوه‌دوز و ریسمان هم جزو اوست. زری‌باف معروف است. زرگر اشیاء از طلا و نقره دارد
زرکش در طلا و نقره را مفتول و نخ می‌سازد. جماعت حکاک مُهرکن جزو اوست. ساعتی جزو اوست
چند اسباب و چیزها را می‌سازد. یاغوری در زرگر جماعت اسباب یاغی می‌سازند مانند نیم آتش
آتش که مس را مفتول می‌سازد. در سرّاج جماعت سرّاج خود جماعت علیحده مسگر در زر
و آنچه متعلق آهنها من بیز زرکش در زرو آب زمین در جماعت زرکش در نوع
زمین را می‌رسانند. شال‌باف آن را که سنگ‌تراش مشکی‌باف و چرخ‌باف
عبا باف و مخمل‌قماش ابریشمی و نظایر آن باشد. نیز در جزو جماعت قنادی
و حلوا را تست. صراف معروف است. صحاف سفره‌گر من دامن جماعت را هم شکر در دلیل جماعت
رنگرز صباغ رنگ رزها را دارد. مه‌عبد می‌پسندند جماعت را صباغ فرنگی و نیلی
جماعتی را صباغ ابریشم و جماعتی را صباغ ریسمان گویند. عطار و عصار
معروف است. علاقه‌بند و قیطان‌بند و چهکمه‌باف و تکمه‌چی نقاد در صحاف
ابریشمکاری ابریشم باشند جزو اوست. فخار کوزه‌گر باشد و کاشی‌پز و کوزه‌ساز
جزو اوست. قناد سازنده حلویات و شکر را گویند. کلاهدوز در این جماعت در سیف
باشند. یک جماعت قماری در زر و جماعت بسنده در لوازم طهاران
آب و نیاب‌باف و شمّه‌باف و جوال‌باف و غیرها جزو اوست. نیز گر

وکشیده‌اند و بعضی دیگر معروف نیست از این دو حمام از معتبرات و مستوفی بازار
در دو شش‌ها شش هزار و چهار صد دکان در برون و درون شهر خارج و به جهت تخمینه بوده و دارات
خراج دیوانی آن تا نیمه است و حجت و چه جهت عبارت از جنس عشر در دولت
ممالک محروسه تا چه عبارت از جریب است و صباع از راه بحری بعضی دیگر ها
در مت مسکنند و مالیات مقرر ایشان را می دهند بعضی در داغ نمودن اغنام از نوع ها
و مالیات شخص ساکن معلوم است و قصابی دو باغی معروفست و نهال و دهات و کسبه
باف و دو نشیمن در دو بندی در رو عشاق دره است و که زمین هو لوازم
و دو سال آن بلا همه در خود گذشته و رق الرد است و بازار خرد هفت چهار باب
و سند من سنبری فروش فراکهره و مسیحی فرش لازم دشتی و دو شال باشد
صریک و عبارت از کمال است که دیگر زر عشر از گرفته‌اند و سایر هر زرد دبالغه موجود است
ضرابخانه در بعضی اوقات خود جماعت صراف است تاج دربانید ریزه
هن شش چوپاه و الملک بافت و چهار شب باف نراف که به زوایای محکم خ
که بطانه تسوال فروشنده و طاقه حسیلیه از زمین و الی فرج خود است
جدول دوم در اسامی بازارهای که بیرون دشت شهر معاف و مسلم از مالیات
میباشند آنچه بازار و در شش دروازه شش دو در انگیس معروف است آنانند

کم عدت

در عبارت در ابواب رسد و بعد از آن نستعلیق بستند و خود آن شاعران
و پرچگ بف و دربار بف در آن نوشتن و در شیوه و دو پرچ در نستعلیق متأخرین
تا روز که آمد و درویش عبدالمجید مطالب تحریر شکسته را از ارتقا در جهان
دستور من با عرفه هر دو و چاپ در درویش دیگر قبول کردند و دیگر درویش در تمام
وصفی در درویش معروف در راه صحیح شکسته در دور ستایش خسرو
شیخ قرب وزرگ و جمال شیخ نقل بسیار در جمال و حسن آن
و حکاک و خاتم ساز و نقاش و تجلیک دخانی شکیلا و کمال خود آن
خراط و خراز و اشیا و هنر و تحفه و خوب را دو نشده شد قلمدان و شانه
و شاخ دسته و قلمدان و ناقد و دوات و هنر زمینه و نقاشی خط طاهر خان خام
و دارد رنگ و دل و درد نوشتن یک یعنی کنده ای رو خفیه خوانی در دو کرد و تحریر
و پاک در رساله روزگار درویش معروف سلطانی حامی باشند تا عمارت
سمرقند رشته ساران بزرگ سنگ تراش معروف سلطانی بزرگ نیشابوری
آتش و عیش چشمه و اجناس ساخته از شیشه و در کاشته و دستور و او خبر آورده شد
شیشه ساز بنا که شیشه رنگ شیشه ساز معروف حسین صفت صنیع دانشمند
معروف در رزد و جدول آتش طلا برای دیگر دو آتش طوفان اصفهان

جراح شانه‌بند عریضه‌نویس علاف معروفست علاف گر غربال‌بند

معروفست غواص طایفه که در آب دریا فرو رفته جواهرات از آب

بیرون آورند غربال طایفه‌ایست زنده و دوازده کار در دهات و صحراها باشند

قاشق‌تراش و لب را اشتر قاری قلیان‌فروش قهوه قند قفل‌گر قرائت

معروفست قصاب کارونسرا معروف کتاب‌فروش کلاه‌دوز کنده‌گر کاله

کهنه‌چین کار دیگر همین شغل هم آتش کهنه‌فروش معروف کنگره‌گر زرگری زرد

آلات چوب کنند کوفت‌گر که اسباب زینت طلا و نقره روی آن ارسند فرستند

کارشان همین شغل است زیرا که هر کدام معروفست که در آن کنگره یعنی کشش زنان اینها در

فرو کنند و در آن چه رنگ اینها ثبت همه تکمیل بعرض ساعت مهره

مکاری های کیسه مقوا سازنده شغلی معروفست زینت در اوراق

طلاکاری کنند ملک فروش در آب ارزش نمی‌فروشند نمک دارند معروفست

ملاح طایفه شناوری کشتیبان است شغل خواندن معنی که از آب کشیده لعل

فانوس ساز معروفست ناظر کشتی این مستغرقه این است که نظر لطف

این اوراق رسید والد اسامی حرف دیگر باز زیاد نیست شطرنج

در دوام و لوازم مصطفی مشهور و آن هم از چهار نسخه تمت نسخه اول

۳

دروغنه

در قرینه داراست مر مشق شعبه اصلی و بعضی دو قاعده دیگر در آن مشترح بچهار قطعه است قسم اول

در قرینه و آداب آن هر گاه قرینه از دو معنی جسمیع است و در اصطلاح قرینه دو قسم بر

بود که از اهل دو کتاب قسم از روی طبع لفظ خاص شود چنانچه احمد خان بیک سالار کرده شعر

نام این خط را عاملین سیاق بقلم می‌شکستند در اوراق نظر بدین بود مشهور خواه

نوشتن خواهش ما رود در حقیقت این قرینه بجهت ربط سیاق است و این بخش در صورت

واردست چنانکه در قرینه است آخرهای کلمه در شکسته نشسته گردد و الا در حرف اول قرینه

و اگر از هر دو قرینه در قسم یک قرینه آخرهای حرف در شکسته در اول گردد

و هیچ یک را شکسته ندارد هر یک شکل یاد ما نمی‌شد و هر یک از دو یک قرینه ازین ابیات قرینه

آخرهای حروف اگر شکسته نشده بر حرکت گذارند علامت آن را موضوعی گویند که از قرینه

دوم آخرهای اگر شکسته نشده الضعف تقدیر کننده مطلع گونه و قرینه دو است اگر چه تنها

مناسب در دیگر نشده گذارند و قرینه چون قطعه قسمت معین است و متبحرین سخن سنجان

و شاعرین معروف در آداب صناعه چنین نکته اند هر چه در این فن تحریر کند

آن را بعضی در قسمت بهر دو کار حرفی بعض قرینه در تبتیع فی آید گمان کنند در تحریر

قرینه آن را در قسم از رحمت بی مناسب است و در هر یک رعایت قسمت قرینه کرده

چرا که معنی جسمیع است بی اقتدار شرط ضرورت وجود شود قسمت قرینه کنش

شاید مناسبت فیمابین معنی لغوی و اصطلاحی ملاحظه شود و لازم است که پیوسته
نوشته شود که در حالت ادای آن بیشتر که کتابت بسیار شده از ترس و سوار نا نوشته
در اکثر جاها بی قرینه نیز بالفرض نوشته در کتب این نسخه خالی است که ایم در ترجمه
ملاحظات قرینه هم بنا بر عیب است و از این جهت توجیه خارج است و معدوم
بیست و پنج آینده چه خواهد بود تا این بعضی مراتب را احتیاط شعر به پیوسته
و حجت بر دیگر بهر قرینه نیز ملحوظ از آنجا است و بعضی مراتب پیوسته
اما بر سیم در رفتار معنی است و حکم توجیه دارد و دال آن در میان است که جزو دیگر است و در
توجیه جاری نیست و این تکرار صیغه واحد است از زیر دیگر آنکه واضع این لطف
منقور مجموعه هاست چه بقرینه متن منحرف است مانند چنانچه در رقعه توجیهات
در ابتداء طرز سواد است و هر جا که قرینه دارد در قسمت تا قرینه آن
بر کوره نام گذشت در ضرورت هر قرینه باشد بر گوزن نقش چه سیاق در حقیقت
محرر باشند و قرینه بر چیزی از جنس خود می باشد و تابع دیگران چنانچه قرینه
اسم اسم است خواه غنی و خواه درویش و همچنین در نقود و اجناس و امتعه غیر ایام
ما برک مثبتی محرر باک نیست سبحه نیز یاد از همین معنی شگفته
و نظر دقیق رسیده و محرر است چنانچه در این مشتبه که ارباب قطعات واضح که

حضور

صورت جایی که نفس به بر آرد

حسن انبار

جمع و وضع انبار

صورت جایی که قریب است بر آن بر آید

الف

صورت جایی که قریب است بر آید

الی

قطرهٔ دوم در مقدمات ... از مصدر است افقی است

مجرد شش دسته است یعنی هم برابر شش نقطه است و طول آن برابر سر ادراک را

بگویند و بهم مقید است و طریقه آنکه هر قسمی خود جای دارد در هر دو طرف علیحده

دور این خود تمام نشود و حرکت پس از رشته در هر نقطه دو رشته شود و این اتصال از آن

انفصال شرارت بین آنها اتصال صفت اشتر گویند و طریقه ارث ام آن خفی است

و این در دایره نقطه ... شش فاصله مراتب را در یک دیگر

رستار زده بجز که الف قرار میان آنکه نمانند در هر ضلع شکسته

و بر دوار است تمام حروف و نقطه صغری در شکسته تشخیص و تمیز نقطه باشد

با مربع در بالای متن دوایر شبیه ذره چون دوایر با مربع در شکسته دلالت دارد اصطلاح خط شکسته

در طرف راست هر صورت دو مربع مرتسم زیر و بعضی دوایر با شکل حرف

شکسته مربع با متن و القصه مثال اشکالی در این لوحه نقطه اتصالات

دو است زوج است از مربع هر است تسمیه آن اعتبار اتصالات شود چون ترسیم

شکسته این نکته را کن بس کم در شکسته با مربع مربعات سوی چپ راه برای شکستن مقام

با مربع دیگر شود زیادی در این صاحب قلم این چنین است و اگر اتصالات

دیگر هر است با هم هم قلم آن هر است می‌شود و اتصال شکسته در کل از آنها را

مربع مرتسم می‌شود در دوایر مرتسم در شکسته و اتصال گره در سال

دو است اتصال صحیح شکستن مثلث در وسط مرتسم نقطه قرار گیرد از حرفی مرتسم

پس مرتسم داخل هر دو اتصال چون در طرف راست بالای اتصال وصل

و اتصال موضوعی را در شکسته از نوع شکسته تنها منحرف و مرتسم است زیرا مبادا بشکسته

با اتصال وصل شود و صورت عمل آن اتصالات است در این صفحه

مرقوم شد و جمع است تمام اتصالات را نقش رنگ و فهرست تشخیص و ارائه مقصود

می‌نماید این است

قطرهٔ ششم در توضیح اتصال کشش و حشو و غیره آنکه هر یک از اتصالات
کشش و صنایع و حشو چنانکه در اصل نوشته شده است و هر یک از هم گذارند نیز

باشد سند معتبر است مثلا هرگاه نقطه تنها که خود لفظ است و گرسی در وصل حروف دیگر گم

در کتابت آن کلمه متغیر می‌شود و در موضع هم سهم ریزی دشوار است و نقطه که حرف

برابر است و حرف در وصل دیگر نور دو عین است دلالت اعتبار می‌شود هر یک را وجوه آن ثابت

دیگر نوشته می‌شود و نام آن است دیگر با این نوشته نشود و واضع این فن لطیف

کو نور زرا انچه این وضع نموده است و در زیر انها می‌نگارد و چه جای نقطه تعیین

داده است و همچنین نسبتها و مقرر هر قوه کتابت الفی و الفی و هر عرضه و اندازه

و نظایر انها پس اگر نور از گرسی نماید و هر کس اصلح از آن هرکات نمود

لکن نور را در قسمت متنافی ماند سیاهی از طرف او هر وصلی از ادبیات اتمامی

طرف زند در وصل شغل خوی زنی دو وضع حرف دیگر در این است و چنین زرا خواهند

در عمل از قبیل عشق ق ب شعرها دله هاستند از انها دلیل آن نمایند

آن شی را خود نوشته و برابر است تمام عمل آنچه مقصود است از آنها اصلاح و تصحیح

در مطلب و آن هرگاه گوییم منقبض از حرف بار اگر منقبض وضع است و بیرون آن

پس شئی معین فیه را در حرف نوشته و کلمه منها هم حاضر در در پهلوی آن

رقم زنند و آنچه بر وضع باشد در جنب آن نوشته با قرار دیگر هر حرفی

و هر بصورت می‌ترسم شدند در نوشته بار اگر از این باقی حرف وضع شد

با عمل دیگر شود در جمع نوشته بدین انوال خرج دیوان شیر مردم داد مرد وللد در
کتابت نماید و همچنین در این مرتبه شیر شود که در ذیل نوشته داشته معمول دارند
و اگر ابواب زیادتی از وضع رقم ده کلمه ترکی را زیر آن نوشته بر آورد جمع استخراج ادله
کلمه و جمع پیش از آن قبض بیش از آن ثم بعد و اگر مشتمل بر جمع باشد
متصل بعد نوشته و فصل شرح معمول فرسته را در جمع نوشته در سهیل ان کلمه
مقرر را بر صورت نوشته و اگر خرج علاوه جمع میزان نیست ثانیه علاوه سال
در سهیل مقرر نوشته جمله رقم زیر رقم اگر جمع رقم مرد ولله در خرج
کتابت نگاشته و بسیار این خرج را اگر بیشتر از خرج دیوان نوشته و اگر خرج
علاوه می نگاشته بلکه عمل دیگر است ز قید مبادله با تغییر از جهات فرمان
در قسم و نظایر آنها بانضمام مقرر نوشته دور فاشیه که مقصود سال با تحت
در سهیل مقرر مقصود نوشته معمول الی سال بار آورد و اگر عمل دیگر رقم می نمایند مرد و الله
خود را نگاشته بر سر آن و اگر از مرقوم رای صدر عمل مفتقر سال
استخراج ادله المقرر سال نوشته و بجز آن المقرر پس بعد فالمقرر بنام
ثم المقرر جمع خرج را بر نوشت و بسیار مبلغ فرسته با از تنزیل
قسم جانب مباشر در خرج سال از سر مردم مرتب هیچ کتابت می نماید

دری

و نیز هر جمع سیاق را به اصطلاح میر و ش آورده که اگر دستخط عمل دیوان دارند
خبر دارند که تمام عمل مطالب آن آورده و صورت عمل دیوان از آن معلوم میشود

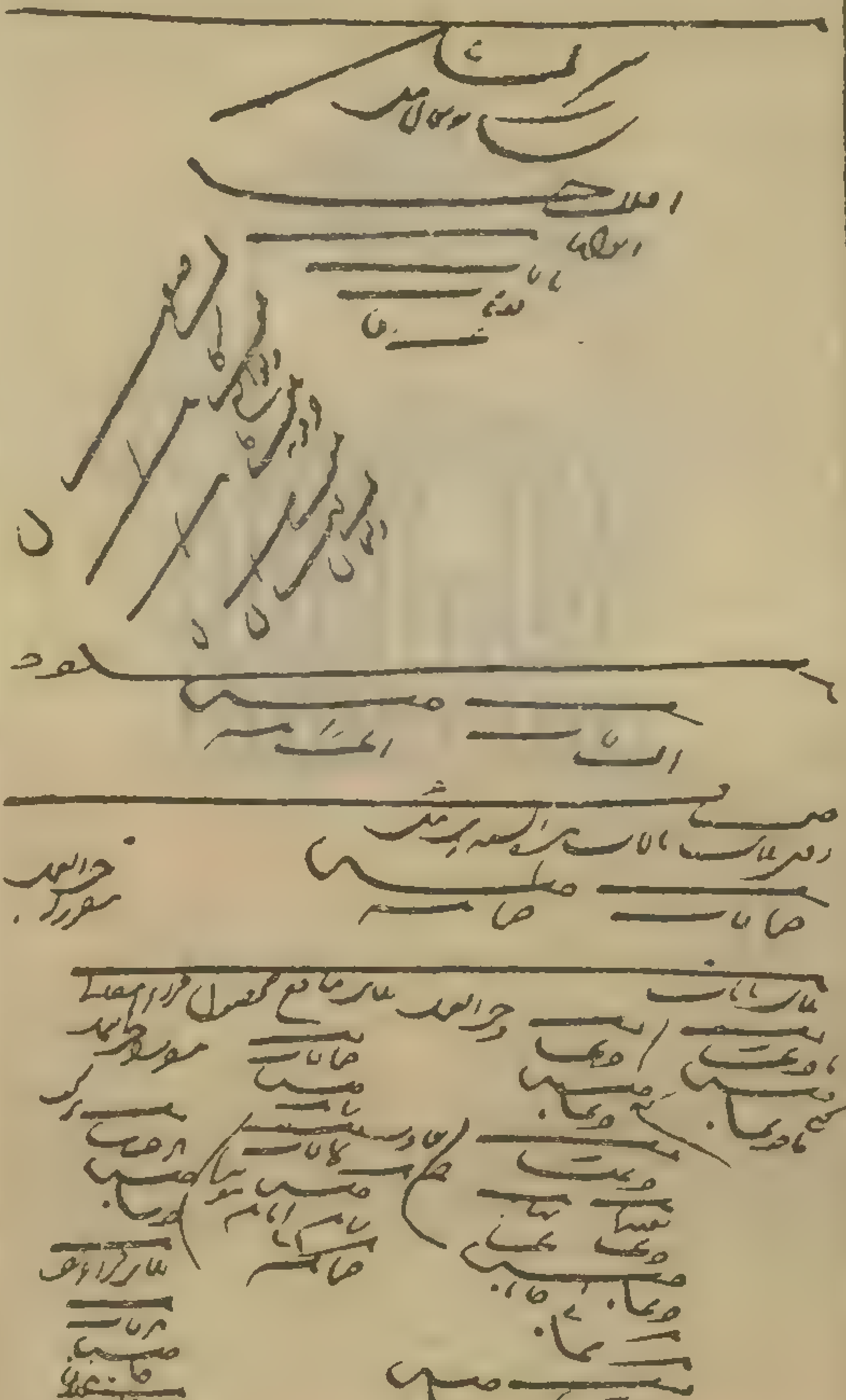

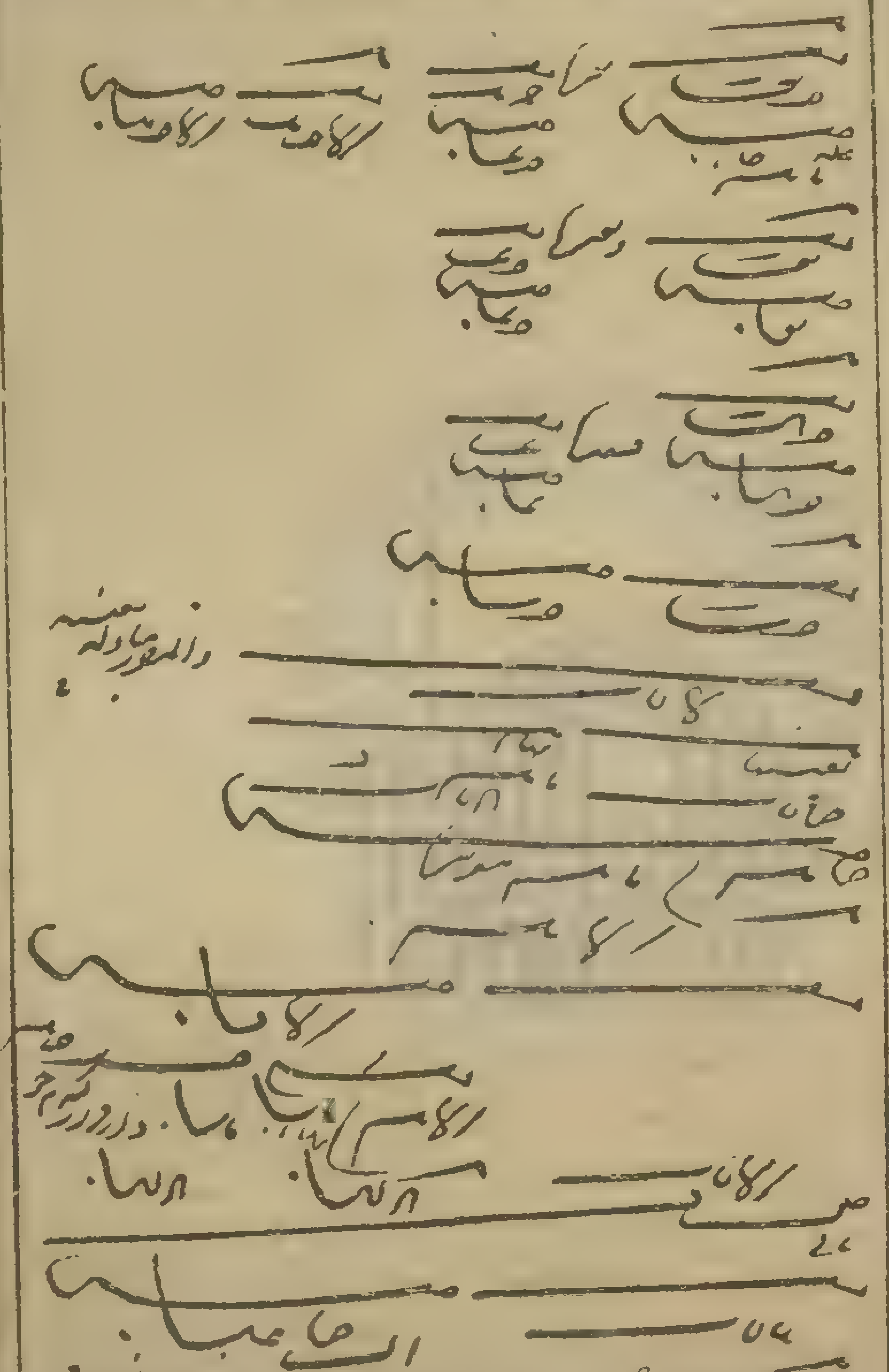

قطرهٔ چهاردم در بعض قواعد مشترکه و عدد در جازه مراتبه عملا زمن
ضمن تعابه سیلا جازه کوسند زیرا که ادات ربط و نظره ایسنده عملات

ان خرس است که گفت شد هندسه در بطرف چپ مسلع به هزار گذارشته و اگر گذر

متقابله حسن ساح افقه علامت را به دو درسیم سه تا نرسنه و تغییر از طبیعی سیالات در

صحت این سر حالی و نشانه صحت نشد دقیق بکر از نعبه بر صدری سطح در طومار

و دفاعیات و توجه چاره به سر داشت لکه قرباعی شمعه لیز تا عدد

در تقرلو نعی شماره که عبر ادراق و آئین نیز رابه شیرازه بست استرا او

و لکان یک ورق ازان بیان فرستند مجرد معدوم شود فدوی از بیاض فشاله چنانچه

احمد ال سگیلانی در این معنی گوشت منتظم کرمن نشسته برادر است

مشکل هست بی رابب سیاق زانکه با که ورق قرار داشت برای حون و

کتن کارش بس گر از لو علامت تر لو همه شیخ بس بر ار استاد

و طریقه درباب آنکه میزان نعت لوراز بستم هندسه در سرشتش فوج مجموع

رفلوی دو حصه منظور در آنهاست در بالای فود لطر بیت حب و نشت

هر برسه ای قسم دخشته دار فوده ایم از آنجه شماره بهای عاری کم گشته

شلاد فوده ایم و دو درسیم سه دیگر از آنجه فاعلی فغ بر آنکه انشما مجموعه

با خبر جامعه دارد بمعنی دوباره ولاکشنر اک نوعی با عبوری یا عینه انها دارد

با نزدیک ادکار از دجب میزان بقول کما فصل نوشته چنانکه در جائیکه میزان

براو گذشت همین مخزن نسبه شده است که در تحت هر یک از ارقام متفرقه جزو دیگر
اجزاء بسیار دارد مرقوم نموده یک مشتمل بر ثمره قسط یکی در حسنس قسط ثمن فوق آن
و دو فقره در تحت مرقوم و تحت میزان است که فصلت نویسند و اگر در میزان
متفرقه مشهور غلطی روی دهد محو کردن آن غلط است بلکه متعارف است
و در پهلوی آن از طرف چپ مثلاً کلمه متفرقه را بصورت نسبه متفرقه
میزان صحیح را در تحت آن مرقوم دارند و بعضی را سهو نموده میزان نهند
قاعده در زیاده عمل نحو آنکه میزان فی اجزاء احتوی و چیزی از ان
موضوع می شود اجزاء آن بسیار است لکن کل اسباب زیاد
میزان و اجزاء آن را بر سر سیاق در حقیقت چیزی در بر این فرض موقوف
موضوع نمایند باقی را در تحت اجزاء مرتسم زیرو لکن اینکه
و عمل در این مخزن هر سیاق قاعده لکن اعداد میزان فقط بلا در ارز
نسبه در وضع آنچه با موضوع نمود نسبه را آنکه در تحت آن فرد است
میزان را که در زیر مرقوم دارند ابن قسم را لغه عمل نحو کنند نعز اجزاء
خزانه در صفت قاعده این بود خود نسبه را در مقام اصل خود نهاده
و در اعتبار سابقه عمل این بود و کلام یکشف ثلاث وقس بر این اجزاء

6

میزان

مبلغ را دو مرتبه از زیر لعب گذشته و در بین نخبه و دیوان دلفریب بی
بیکدیگر یکی گردانیده شب بصورت عمل از این قرار است

کما فصلت

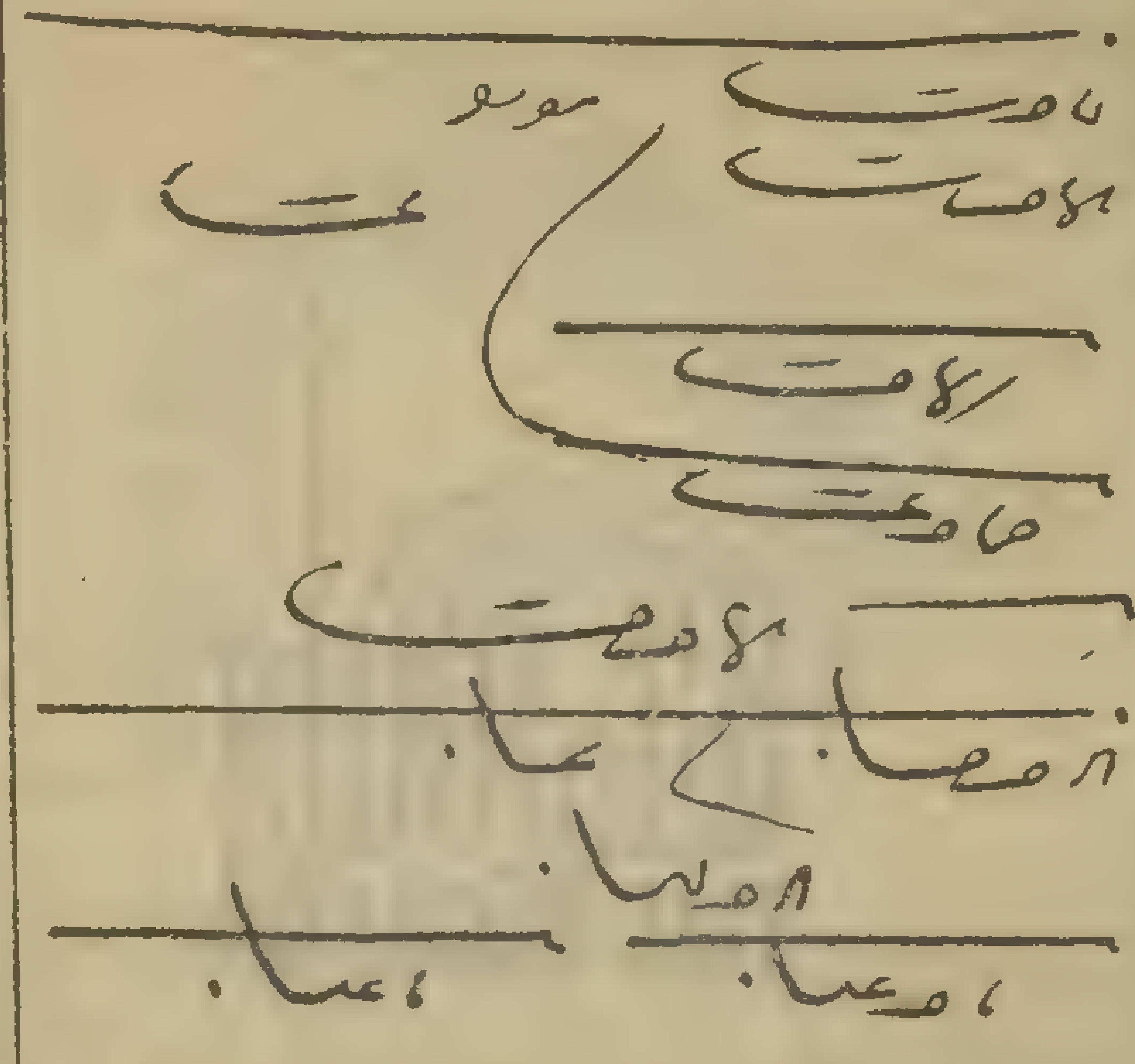

رشحهٔ دوّم در الوات و قرارداده و آن مشرح بچهار قطره است
قطرهٔ اوّل در شعب اوارجه و الوات آن نظم ای که
زر اوارجه را آگاه ای اسیر ترکش فاخ و کلاه گر ترکش جمع را
آن جمع را بلفظ ترعاشان جمع را که دجه بیمه اوارجه

بنجه بین وجه مبغیر گشته و بعضی از آن را از شرط امری گذشتیم و در اصطلاح منجم
بحر بسیار معنی جمیع است چنانکه گفته اند نظم معنی اصطلاحی نجوم
ابن دران انچه گذشته بر و اشاد دان در کار کسی طلب دار ای
قمر و جنس بر کاری طلب ار دی بر حساب تقویم طرز دیگر غلط گوید سراان
در آن ملتقب به سر ترتیب تراقی ادوات الملاح در خراج دلالات و بیان
دلالات بی شی مردم اربات التی دیده از انجمن بود بالفعل
مشخص می شود ترسیم اربات التی صید از انجمن بود با نعمه شغل مقو
چنانچه گفته اند نظم همین نوبی ادوار جه پس از این شنو ابن ابر
بایکی که از نوع ابست ها خرینج تعداد ارباب فهم نوع گهی
هست قسمی از صاحب تخصیص به سیح ارباب ها دیگر بود جز ارباب اسم
قسمی در خراج و مثال هم است و طریقه فهرست و طرح این و فرح خاتش
و هر جزو ارا رشته و تحریر نسبه بر گشته مراد از جه در دفتر ثبته توجه مانست بر نهم
سازم در تخت آن یکی از مراتب نشانه مرکوز سالع هر قوم و از نوع ها بر طرح نود
ادوات الملاک را که قرینه ارباب التی دیده و التی صید است مردم
و هر جزو ارتسام شعب آن ارباب التی دید و التی صید را با مرکز آن الحد

همین نحو ارباب التحاویل را نیز در رسم کرده و التفصیل را بغیر خط سیاق در خرج آن
مرقوم داشته که در این دفتر ایلک مرقومه ارباب المال باشند نیز در ذیل آن
التحاویل ها را از آنچه گذشته مقتضی را مرقوم دارند در شعب هر کس از این دستور باشند
و ابواب اسامی آن شعبه شعب و شعب را شعبه ویت آن منتجه جمیع شعبات و فراهم
مرقوم شود تا شغل ارباب المال به ترتیب تحویلات و محصولات دیوانی
و جمع شود به مقرریه است اول آنچه به تحویل جهات گذشته محصولات بلاد
بغیر خط سیاق در خرج نوشته شده از این دفتر ایلک شعبه و قرینه باشد جهات شعبه
و ابواب اسم آن مثل جهات دیگر مرقوم دارند و فروعه به محصولات نیز
ابواب اسم آن جمع گردد تحویل را کنایه آن مرقوم دارند و از جهات شغل مرد و غیر آن
ولایات و رعایات و ابواب تقسیم ولایات و لاحقه و ملکیات جزو داشته و اخراج
کرده است حاصل منافع اغنام و المجانی و املاک خالصه است و مزروع ملک
اگر او را دیوانی باشد و محصول آن از ابواب وضع اگر در غیر ضبط نمایند در
جهات عایدات از جهات مملکت مثل وجه دارو و تنخواه و پیشکش و سرانه
و غیر آنها میرسانید پس از آنچه ذکر آنچه منفعت و سود میرسد اگر از شغل
ارباب المال نیز و این طریقه در دفتر دیوانی باشد و الا در دفتر مملکت

ابی

بجای بار جهت ثابت در اصل دلالت و املای گرفته‌اند و طرز نیز در اینجا

از شکل‌های آنکه هر حرفی را در اینجا مرقوم داشته در قسمت دیگر نقطه‌های نقطه

هر دایره جسته و آن‌ها نیز در این کتاب نوشته در قسمت دیگر نقطه‌های نقطه‌ای که

در آن جا جسته دیگر نیز دارد و اینها هم بسته به خوش است تا شغل ارباب التجا دیگر مکرر

که به ازین تحریر جستن را جمع نموده که یک نقطه‌ای بسیار از تجربه اخراجات عمارات

آنگاه تحریر کرده شغل پس صاحب جمعان دیوان جماعت نوشته و افراد

صاحب جمعان ثبوت دالیجی را عنوان هم دانسته شد از جماعت صاحب جمع سرکاری

و صاحب جمع ولایت و غیره اینهم دانسته شد تا تحصیل مفصلات ولایات و بار

مفصلات را دانسته شد از مفصلات ولایت قریه و دلو کات و تراع و غیره هم و اجرا

بار مفصلات رسم کتاب و غیره و صورت جمع این است که تحریر می‌شود در

قریه معین با هر شخص صاحب سلیقه مستقیم نموده است تا هر چیز را که جمع

قرینه نمایند در این القاب هر کدام هر یک را علیحده از پیش تحریر

و در تحت سرع خود نگارند مبلغه مبلغه بتفریق محاسبات مبلغه نقد به اداء

بخود رد و صورت عمل این است اقسام ازدا رجما از ازواب المال ولا

التمغه ... از هر جا و مفصلات دیار جها و اینجا از القاب از هر جا و مفصلات

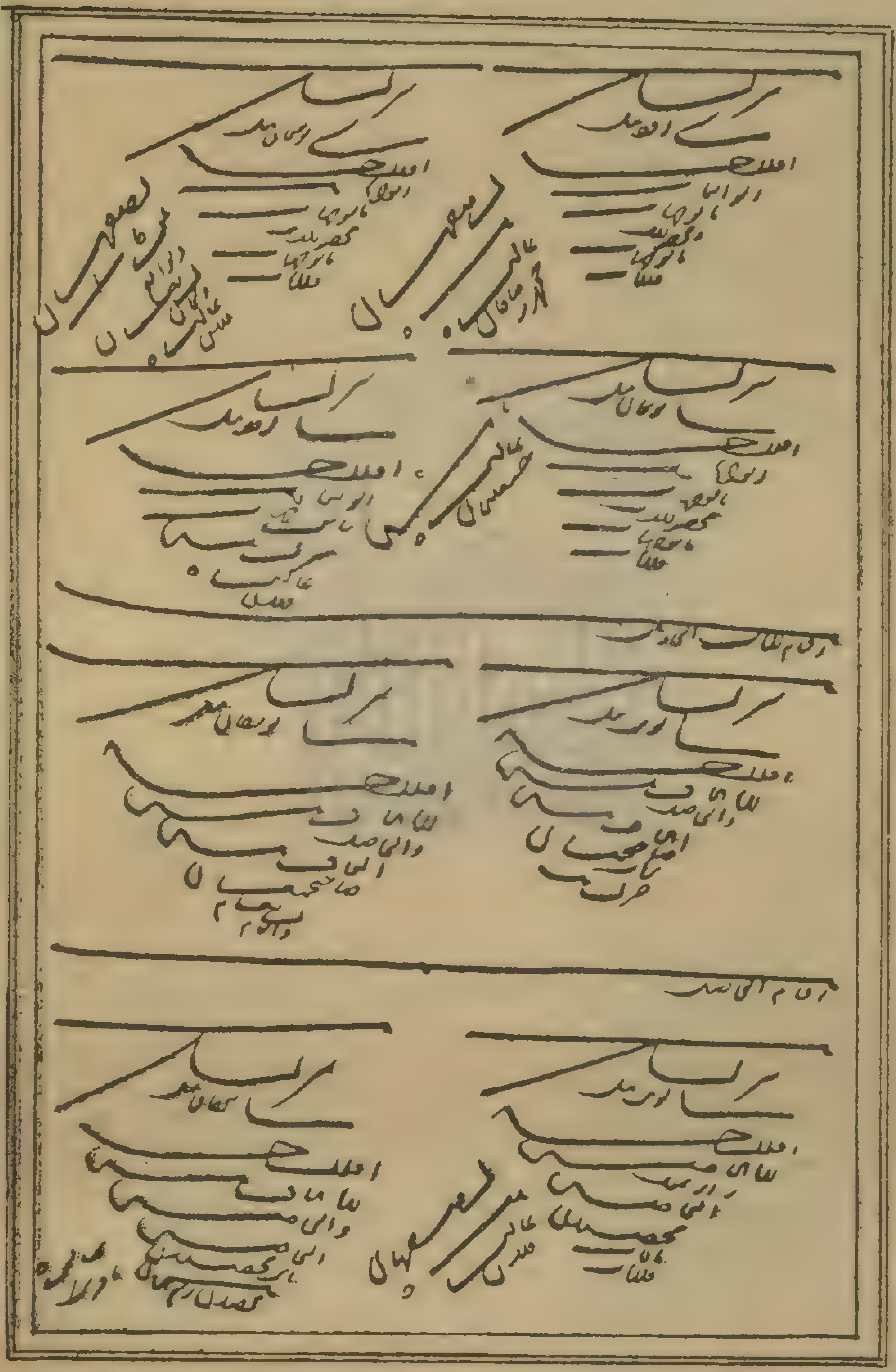

فقرهٔ دوم در آداب صفحه نظم صفحه نسخه بودن است م

کوشش در تیرنیک انجام و عدد اصطلاح این فن نسخه مشتمل بر جمیع فن صفحه گردم
داروز دستر نیز آن مشغوله نیست اگر چه دستر نیز از آن دلک میرانند دلا آزار
منحنی است اینند در حاشیه اجزا از حرف می نویسند در صفحه‌ها
در دفعه دوم نیز هر حرف سطر دقیق و ثلثیه مستقیم است و هر حرف صفحه حرف است
هر حرفی مستقیم هر دو دفعه و هر دفعه مقسم بر دانسته بالجمله احتیاج به نوشته
هر حرف چهار دفعه تمام با همه احکام مفصل داده احکام واجب آنکه گویا بنام
بیت یعنی رساله و کم آنچه اکنون متعارف است هر دفعه مقسم بر دو بیت می‌شود
مشروط بر اینکه هر جا بیت وجود است هر ارای دفعه فرق میشود دلا خواننده آزار
ضعف کتابت نیز است نقش غلط است هر دفعه را نسخ چنانچه اکثر خود دفعه را
خوب کتابت نماید چاره نیست در کجا بیت دفعه را نویسند و اگر در صفحه آید
عدد تمام نقش صفحه ثانیه ثالثه و رابعه و همچنین صفحه تابعه کو داشته بر سر صفحه
رابعه عدد را تمام نمایند و در اعصار سابقه متعارف این بود که مختصر کرده
تا کسی در دفعه گوید تا کسی عشر و سه داند در طرف یمین را بر جمیع زر نوشته
در اصل در طرف یسار را بر جمیع عمود می نوشتند مجرد اکثر نمونه منتشر

دستعار

و متعارف است و در کرسی به تفصیل مذکور شده حواله در کتب می‌شود معهود

یا ابیاتی سه که در این علم روی داده یا از شنیده از آنجمله تخفیف در سطور نثر است

طرز تیغ‌باف که در آداب من ذلک و آن مرکب است از دم و دنباله بغیر مخفف

و جنس که در مقطع جمع شده است در آنجا مخرج می‌آید و اجزاء آن بار از جمله فنون است

در همه ساله شمرده در قرار است پس از آن شمری گویند و الا از اسلافی نهر اگر احتراز نیست

بهره بهتر در مراحل واقعی و شمری را در کتب من ذلک مر قلم ساخته وضع هر یک را

هر یک به ضرورت و در کار به نخستین نشسته و تعریف می‌بایست را منعو راه‌ها می‌گردد را

ضبط و حمای از انخسته است این سیاه در وضع شمری و الحاقی آنکه اگر آن

چهل و پنج صورت دور دیف منهم بتحقیق او اختیار شده باشد

۱ اشباع	۲ اعرابات	۳ ارسال	۴ اوج	۵ ادغام
۶ نقاط	۷ انقطاع	۸ انکسار	۹ ملس	۱۰ مد
۱۱ کرسی	۱۲ عقف	۱۳ تسلسل	۱۴ سند	۱۵ [illegible]
۱۶ [illegible]	۱۷ نقطه	۱۸ اعجام	۱۹ سعه	۲۰ [illegible]
۲۱ مد	۲۲ [illegible]	۲۳ جبره	۲۴ علق	۲۵ ناوک
۲۶ سربات	۲۷ سرعال	۲۸ صرف	۲۹ ضعمه	۳۰ [illegible]
۳۱ علاقه	۳۲ عروض	۳۳ نصب	۳۴ کرانه	۳۵ [illegible]
۳۶ ساعده	۳۷ سورت	۳۸ معراج	۳۹ [illegible]	۴۰ [illegible]

و بعضی از اینها مخصوص نثر است از قبیل طرز و تقیه و مقوری و در و معاش و وقفه

دارم

در این جهت پنج صیغه هشت صیغه است را جمع کویند بر تقضیب اشتقاق
مستعمل ۱۲ انحراف بر آن شد انقطاع ۱۱ انسلاخ ۸ مسبع و بعضی از این صیغه‌ها
باضافه تشدید چنانچه لحیان کسلان منظم لعقه نظم صیغه‌های جمع را
در ضمن وضع کونه است در فطرت رفیع اشباع اندر مستعمل لحیان
انحراف کلاه تسنیم چهارم مسبع انشقاق و اینک رو انقطاع و اکنون تقلیع در
ترتیب مسبع و هر یک از این هشت صیغه صیغه را جمع و جمع است چنانکه منع کنی
آنها در شعرا می کوشند مثلا در مسبع هر یکی از این صیغه‌ها تا عدد این است
و شیء و زد حیه شرح حسن بیاز زکات نمانده دمیز آن حصه ماش اشد
در خود دارا تجمیع مرکبی باشد در جمع ما زر رود نه را عم زر که حسن مدام
بخورد آورند با ینه داد آنچه ذکر شد معلوم میشود سخن مشهور در مصر ده نمی باید
بیاز حسن جرح ر خرد کتاب نما بینه فوزمن ذلک عکس نمانده نعوذ ملدرا
حشو و جرح را باز در نشسته و صورت اعمار میکسه مسلوم میشود فطره حمام دم
در اعمال عمر زر بنالد بر اکنه میزان نقش بلک جمع معقده باشد لکن مبادی
من هم حس به تمام شد اگر یا که از جمع معقده من الی صحن دورنکت لمر بنالد آوردم
دا کر کمترت ابانی و اگر در حیزی کمتر در حینه دیگر بالاتر ابانی تا فیه انسیاد

هر اسم شان از این مناسب در این مقام است که این قطره به جانب دیگر عدد
ارقام با جانب اوّل در اعمال کسر انباقی هر آنکه نیز از قسم میزان
انباقی ها این است و دلیل علاوه بر این فی چنین دیگر از ارا جمع بنویسند
با برودن برای عرض این فی را مخرج می آورد و در صورت امی الاضافه
را نیز بنویسند و در میزان را جمع مخرج چون مرقوم دارد هر دو را لکن علاوه نمایند
بزاده جمیع در میزان را بعد از آنکه زمین عدد رقمی دهد زاید بنویسند و جمع
در میزان را به صف بنویسند و ما لکن رقمی در زاید و جمع در میزان را
بنویسند با اگر رقمی در میزان زاید است را چهرا بنویسند و نیز که قاعده است
در کسر دفعات عدد مرقوم دارد جمیع در میزان را جا که کن در کسر نحف
را بنویسند و رقم که این است در میزان نحف با چیزی علاوه چیزی علاوه در
آرزا در کسر هر آنکه مرقوم شد بنشیند در میزان را در کسر مرقوم الله
و در این اعتبار اگر مبنی باشد در میزان را به علاوه مخرج چیز دیگر
نیز نظر این را به حساب احسن می شود در صورت ثانی در معنی را دوان
عرض ها فی چیزی هر آنکه رقمی ها فی شرح مورد نخست و میزان را در خود
آن مقدار ثانیه تمام شد مانند آورده الله جمع نخست و اگر میزان

انمر از

کمتر از بیست باشد باقی حروف بقیه آن را بنویسند و اگر زیاده از بیست حروف باقیه اگر

در حد بیست باشد باقی حد بیست زیاده باشد حروف بقیه از زیاده را بنویسند و عدد دیگر حروف

باقیه مثل عدد کتابت الفضه است چنانچه عدد کتابت الباقی ۴ و بقیه از زیاده بیست

عدد کتابت الباقی ۶ و بقیه از زیاده ۱ و لا بد از حروف باقی در هر دو مقوی حساب باشد علامت

می شود و هر گاه که شش الاضافه و جعفات از آن نوشته باشد اگر در دگر مولدی از آن

بیست و هشت باقی است و هر گاه باقی جمع مورد کرده بنویسند والا دو حساب جمع

دار بیست و آن باشد دو دفعه باقی دو دفعه باقیه و دفعه باقی مابقیه الزایده را بنویسند

دو صورت دو دفعه باقیه و دو دفعه باقی مابقیه الزایده بنویسند که در الفضه و الکافی

مابقیه الزایده که می آید و لا بد از دو دفعه باقی اگر دو مقوی حساب هر دو باقی الاضافه

و جعفات گویند و اگر مولدی در هر حساب هر باقی است جمع مورد الا باشد و جمع

در بقیه آن باشد باقی وا باقیه دو باقی مابقیه الزایده بنویسند است در عدد الفضه

و الباقی مابقیه الزایده می آید و اعداد باقی اگر مولدی حساب دو باقی و هر دو جمع

مورد و اگر مقطعه یکی باشد و اعداد باقی الاضافه و جعفات اگر نوشته

حساب وقت بهتر است که در مقطعه ثانیه شقی حی سه حُبَّا دُفْعَة

در اعمال کتابت الفضه را که ذکر مولدی بلا عمل و هر آنچه طلب است هر وقت بجهت

بعض

بعضی برآنند که در ابیاتی گذشته که الاضافه و جملی گویند تا آخر و بعضی را از
مع الفاضل و جمع دیوانی را که بیع و بعضی دیگر اگر علاوه شود در کتب هر جزء از
نوشتن غلط است بلکه در کتب زیاده و آنچه ثابت بر فوت عشر هر مرقوم
داربرد و الا اگر دیوان عوض الفاضل حسب ی معمول و هر آنچه از کنون متعارف و
متداول است دستور خان عظام و محرر سلطانی مقام در خطاب طاق و در اقلام
سیاق مشهور و معروف آن شی باشند سیمی سرا از برد و بد عیب است اگر
مرغوصه تمت اگر آنچه دلخواه دی محصل است که عمل تمام است و دیگر حساب
مرسنه که هزار و دو لک درست لکن دیوان را که از کیسه فاضل است و آنکه نمره
تمه هزار غوصه مرتسم ثابت برد عمل هر ابیات شد عهد فرست لکن دیوان درجزوی
کمتر از الفاضل عوض و ده هزار مرغوصه هر تتمه و زیاله مرقوم نماید و عمل دیوان
مثل عمل فی و زیاله است لا هر هزار هر تتمه و هر تتمه و زیاله کمال حسن خط را
مرعی داشته هر عمل دیگر رقمی هر مثلا اگر در دیوان همین مقرر ده یک بکه خرج
خرج مساب است خرج نوشته شد هر ابیات منقضی مقام هر تتمه آن زر از آن
تتمه لکن هر خرج مرور سازند هر دو جمع خرج نوشته نه حرف خرج و هم حسب اگر
در باقی دفعه خرج مرقوم شده در اینجا نیز خرج نوشته و اگر در باقی ثابت خرج

مرقوم

مرقوم شده‌اند پس هر نمره علامت اسم می‌شود و این نمره بجهت ذکری است و علامت رسم نمیکنند که

نقصان تمام نمایند و برات برگشت که بر سبع مقام جابجا نشده و اگر آنچه دیوان

طرفین انفاضی و در کمتر است بعد از هر عرضه سه پایه می‌آید و در این عمل نمره‌اند

سیاق که دیوان مجزای جیبی عرض می‌دهد در دفعه دیگر آن را جمع نمایند و این

پایه را در دفعه اول تخرج آنچه مشخص می‌شود که اتاقی یا اتاقی نمانده الی

یا انفاضی می‌آید عمل شده است و هرگاه که هر یک از برات اضافه و تحلیل آن

در تأویل و تکمیل و تحت و تضعیف و عرضه پایه و تتمه پایه و تتمه را مرتب و گزارشی

کتابت نمایند و الا اتاقی و انفاضی بیرون برات نقشه می‌شود و در این یک اتاقی

و انفاضی گزارشی کتابت می‌شود چنانکه در حرف قاف و حرف پایه و همچنین اتاق

در دفعه جابجا فی دفعه پایه و همچنین است در هر نمره در کل اسم برات آن

گزارشی مرقوم می‌شود و الا اگر اتاق اضافه هرگاه که در ثبت علامت انفاضی هر دو از شقق

همراه هم نیز آنها را گزارش گزارش کتابت نمایند و الا در برات دیگر نشد

و حرف ثابت خرج را در این صنعت هیچ پایه نشد گزارشی کتابت نمی‌شود

حسابت در عمل بوده اتاقی نمافیه از پایه هر آنکه لکه دیوان مجزای جیبی علامه الهم

در سنه سیاق الانه و حلول آن کرده تا آخره اگر پایه از اول عرض فی حقه محسوب

دارد

وارد و دور حضرت اگر قربایه از جنس قریب باشد یا از راه عهد محو باشد آنکه دیگر
منفرد است نه دور کمتر از کتابت نغمه و در کتب آن در هر چه دو جنس بر قدم ذرّ از آنشنه
و فرق از جنس حقیقت آن معادل نسبت باشد در حشو اگر آنشنه و فصل است از آن
باب در الحقیقه تمام جنس را در حشو جنس و فرد وضع کرد تا حشو شود و در شق اول
مجاز در الحقیقه این در حضرت است و همین فرق از جنس معادل نسبت باشد
و اما حضرت دور است که تمام بحر جنس را در حشو معتبر نغمه نیست از آن باب از الحقیقه
و بحر از است تمام عهد معتبر اگر بالمره فرق نحو بحر مخرج عروض تمام مانند و اند
حرف مخرج و عروض بالمره خبر باشد اگر علاوه بر این خبر دیگر باشد از آن بر او
در کتب حرف مخرج در دیگر باشند یا عرض باله خبر دیگر زبان در منظور دارد
و بحر از حرف مخرج تنوین آن حرف یا حرف باشد در حشو بر سر یا کمتر
عهد را ادغام نمایند چه هم آنکه حرکت بحر معتبر از آنشنه هم که عهد را در کتب
مخرج مورد در کتب حرف مخرج نغمه نغمه نیز آن تو ز بر و الا اگر جنس باله
و فرق باشد جنس باح بحر معتبر باشد در کتب مخرج مورد در کتب حرف
مخرج عهد را ادغام نمایند و بسیار که گذشت بر ملاحظه جنس باد نغمه مع
مکرر نشود اگر که فرد از حرف باله عرضه همه اقلعه بعد از همه بر دفعه مقطع

گوید

گویند زیرا که حرف خرج پیش گذشت و همچنین در بیان عملهای است برعاقبه فوراً لکه ضرب
و جمعان و توابع آن این شرح بیش بلکه اگر در کتب حرف الباقی الاضعاف دو رسد
دو رکت دفعه‌های هم بیشتر الثلث همچنین در کتب باب الباقی در این عمل را تکرار
نکرده و بعضی‌ها رکت تا ظاهر شود **فائده** در حدود بعض‌های قواعد بلکه اگر
باقی مقدار را خواهند جزو به جزو لصاحب حساب مشخص شود کلی این‌ها فروعی
بیش و بازیکه بعضی استادان مقدار دیگر گرفته است و با قرار لوازم صاحب حساب
برانچه معتبر شود معمول دارند بر دو نظایر این مواضع پر بعد از هر دو باقی حرف
تعدد دفعه باب باقی در دفعه گوزار رسم ساخته دو رکت یا رسته شیخ هر جزوی
و طلب مقدار را مرقوم با استادان دیگر گرفته اند در کتب آن مرقوم دارند دو رکت
دفعه دیگر اگر خبری‌ها فرستاده باشند یا باید بنویسند و اگر خبری‌ها فرق و زیاده بیشتر نوشته
ها فرق را در دو بعد از این صاحب کار را اگر لوازم هزار در دفعه مقدار جزوی را مخرج آن در هر نسبت تکمیله
متعارف است مخرج نویسند و اگر لفظ‌ها لوازم دفعه جمله معترضه خواهد بود که باقی
همان است که مشخص شد و آنچه خلاف دستوری که متعارف بود کتاب نمانند
و اگر خواهند الاضعاف و نظایر آن را مرقوم از بعد از تقسیم این عمل را اگر نخست نمانه
ولا تمیز از اضعاف را اگر خواهند جزو دهند در قسم مقصور است آمدی که ملزم است

و فاضل محاسبه این است که معلوم نمایند در حساب اشیاء مشخص نمایند که از هر جنس [illegible]

که طلب معلوم است از محولی در حضرت مشروح و دلیل در کتب مرا الباقی است و در دفعه دوم در

کتب مرالفاضل مرتسم ساخته یا مطلب معلوم را مشخص نمایند و دیگر اگر چیزی در خصوص فاضل دلیل است که این

نمایند و هم آنکه بعضی در اسناد جمع معمولی را تحریر در هر ماه الی الحال نوشته باشند در خصوص آن [illegible]

و با خود این مسلم است و فوری فاضلی دارد [illegible] قرار که مسلم است لوله ها گرفت باز [illegible] الاضافه

و از دلیل الفاضل که ثبت نمایند و جدول تا که [illegible] دفعه در یک فاضل محاسبه دو کرا

اسناد غیر مسلم را شرح دهند [illegible] تخریج از آنچه در عرض فاضل [illegible]

اسناد غیر مسلم را شرح دهند و صورت عمل [illegible] از آنچه ذکر شد در ابتدا [illegible] مقصد معلوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مطابق [illegible] درین [illegible] مربوط [illegible] انشاء الله [illegible] حضرات [illegible]

در کتاب [illegible] تجویز حکم [illegible] شد که [illegible]

[illegible] تعال [illegible]

[illegible]

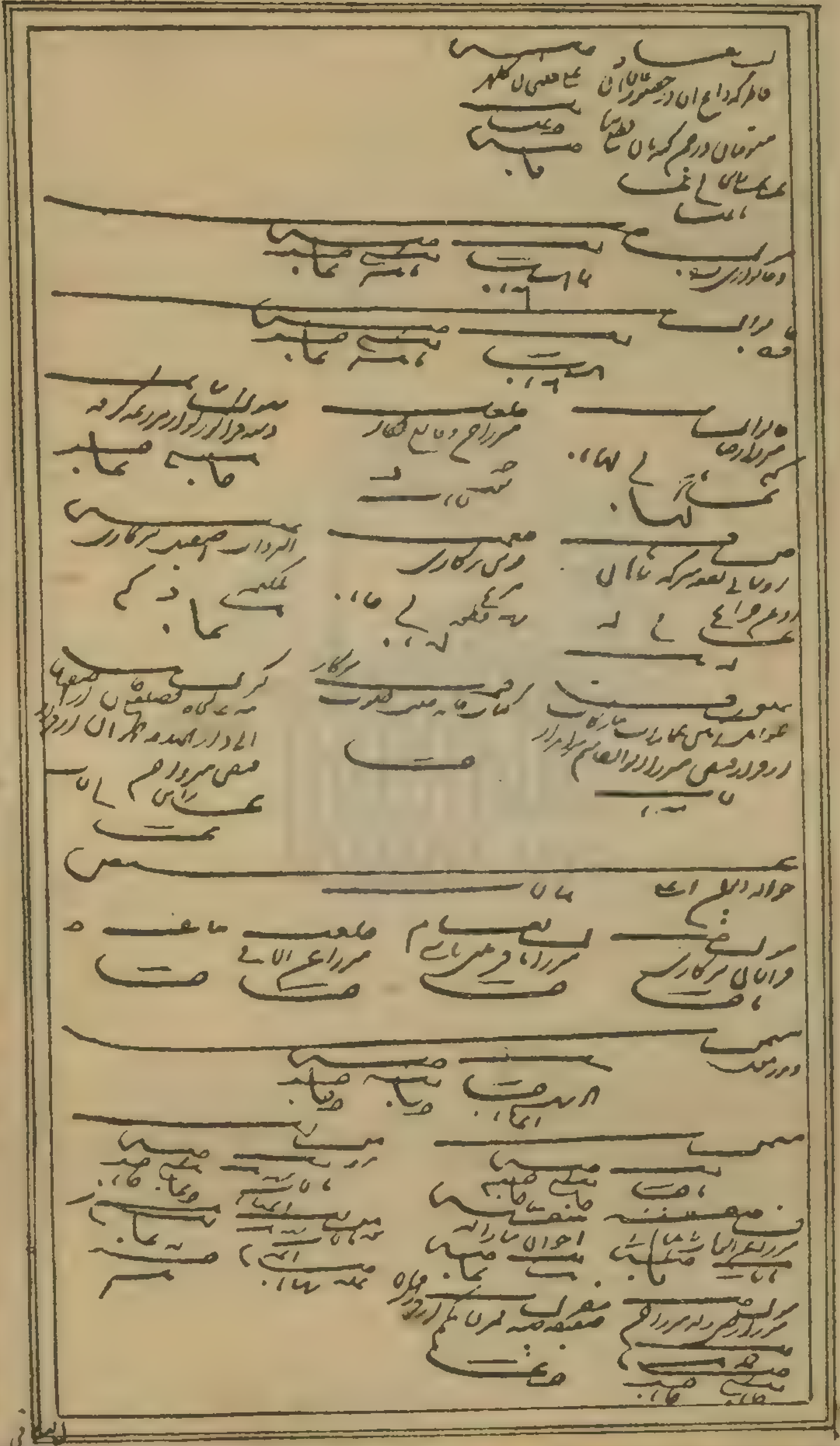

[illegible]

بیان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان جمع خزانه عامره

[illegible]

[illegible]

فرع بیان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

فرع عرض نامه جات

[illegible]

[illegible]

جمع در دهه ماه ... [illegible]

[illegible]

بابت ... [illegible]

[illegible]

جمع ... بابت ... [illegible]

[illegible]

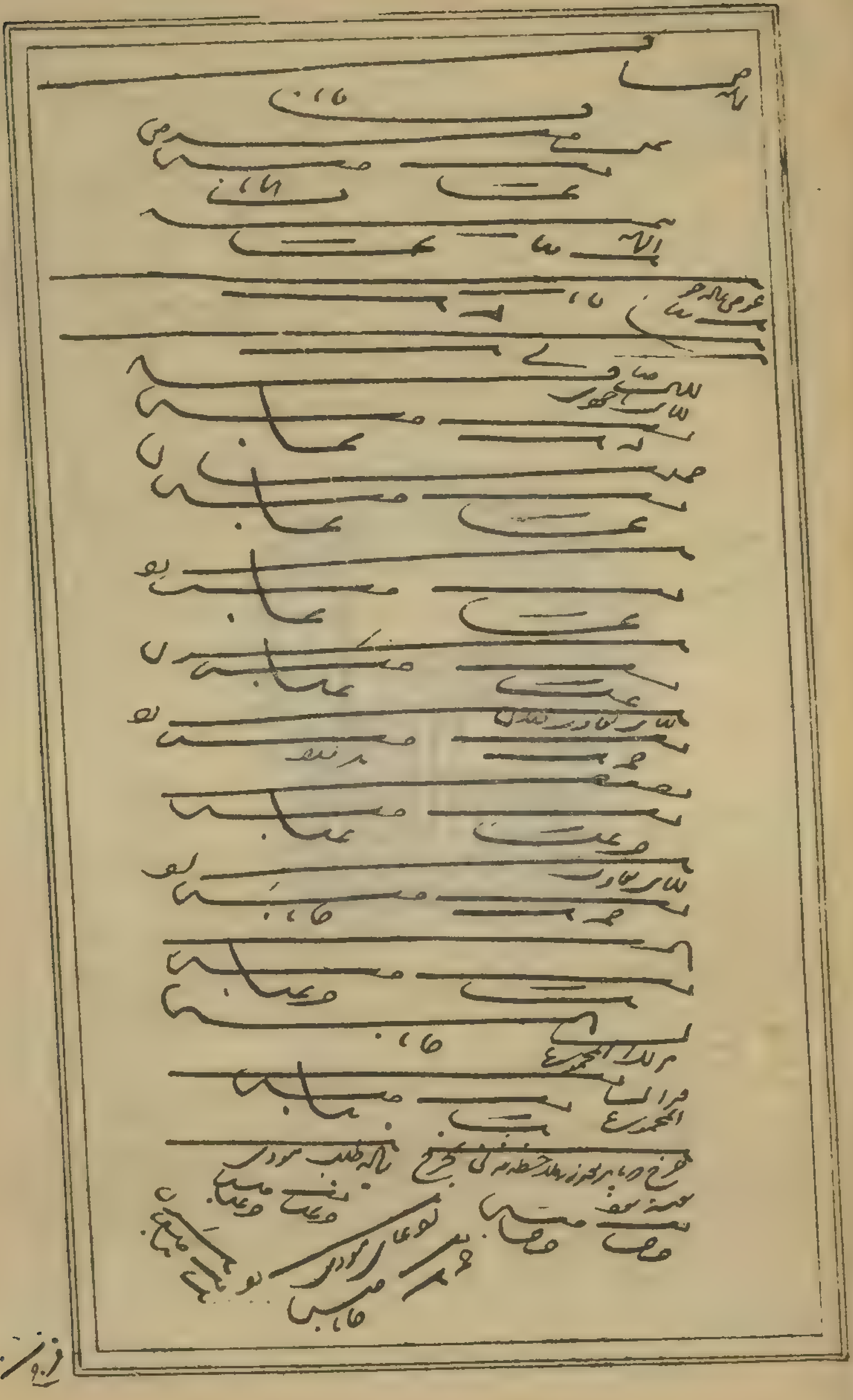

[illegible]

حواله دیوان اعلی

[illegible] نواب محمد صادق خان [illegible]

[illegible]

[illegible] کوکبه [illegible] ملکی [illegible] نواب [illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible]

برای آنکه جمیع در ممالک اسلامیت … که مردم … فهرست … که … صفحات مقام … نوشته

… بعضی که … خطوط … فهرست … چنانکه … فهرست … بنظر …

مرقوم … از هر … این فهرست را از این جهت در این رساله مختصر … معلوم گردد

معارف و تجارت

امیرالملک … مبارک

حرف

دوران تعلیم

حرف

تولیدات دستوری

محمد قلیخان | شمس الدین مفتاح | عباس خان | محمد کاظم خان | زکی اوسی خان

القاب

محمد باقر | محمد قلی میرزا اشرف خان [illegible] خان | میرزا نجف خان | امام حسین خان

معلم

اسم برادری

میرزا علی [illegible] | میرزا [illegible] الدوله | میرزا علی اکبر | میرزا ابوالقاسم | میرزا [illegible] | میرزا حسین

میرزا علی | میرزا [illegible] | میرزا [illegible] | میرزا [illegible] | میرزا احمد | میرزا جعفر

القاب [illegible] [illegible]

محل

اسم برادری

[illegible] | [illegible] خان | [illegible] | [illegible] خان | میرزا محمد حسین

القاب

میرزا [illegible] | بهاء الدین | [illegible] | [illegible] | محمد علی خان

ولادت [illegible]

کارخانه

کارخانه | [illegible] | [illegible] | [illegible]

القاب

القاب

اسم برادری [illegible] محمد [illegible] خان

الصحه

دو نفر نوکر ... مقصود خان مقصود بابا که مرده حور ... لاکرد ... مرادی

... ـــــــ

خانه معتمد الدوله

... ـــــــ

محمد علی خان — میرزا عبد الحسین

... ـــــــ
معتمد ...

صرف سوریه — صرف مال خارجه و ... فرما

... ـــــــ
... میرزا ...

... ـــــــ
... ...

... ـــــــ سهم ...

... ـــــــ
حاجی ... قسمت ... خان ... — میرزا محمد حسین — میرزا عبد الوهاب خان

... ـــــــ

برای آنکه ... ملا ... نامه

... ـــــــ ... را

... ـــــــ
... اردوی

... ـــــــ — ... اردوی — ... خان اردوی
... خان اردوی

... ـــــــ
... خان ... سرکار

... ـــــــ — ... علی خان — ... — محمد حسین خان
... خان

... ـــــــ
... جمع ... الله خان و ... علی خان

... ـــــــ
میرزا ... و ... کرمانی

... ـــــــ — ...
میرزا ...

... ـــــــ — ... محمد صالح خان
... خان

مباره

بنام

مکارم

کاران

عالیشان عالی

سرکار والاکان

نامدار

رسول

لب

دستخط شریف در جواب فرد رجوع نوشته صاحب اختیار دیوان ثبت نمایند

دو سطر نوشته ثانی که از فرد درین دستور نوشته شد هر یک از سند قابل های للار نوشته را

ها بر کتاب خود ثبت نمایند تا آنکه محفوظ از تغییر و تبدیل بوده و آن منتقب بر فطره است فطره و کل

در عقب فرد رجوع بر آنکه نوشته که از صاحب اختیار دیوان ها ملک صادر شود بر است

در حواله شخصی حسب سیری لقه باشد یا غیر است اصلی اراده جهات دائم را از است
گویند و در جهات ثبت بر دو می شود یا ابطالی دو کره بستری از تشبیع حاصل بدیگری را
بتفصیل در رتبت صفحه بصفحه مرقوم داشته دو رکت بر صفحه بر چه درست
حاصل ارش بر ثبت اسم دفتر بر یک را مرقوم نموده شرح رتبت را از آن ثبت
و وجه بود رایض مرقوم ساخته حواله ها بر کسی شده گشته و آنچه حواله شده در جمع
و وجه را نوشته با آنکه مفرد الحقه مجری نمایند یعنی در خزانه ممالک ممیز نفوذ داران
حواله اش ثبت نماینده و جمع را لفظ بیمه رسانیده تحریر که در سر رات
نوشته می شود لامتعرات ملتفت بر و بر است یا ممالک دو کرور از آن
و ممالک را اصرب است آنکه مرجات دائم متفرعات لامتوجهات
اسانید جمع ارباب الات اجرایات و ذیلش ثبت می شود و آنچه در باب توجهات
مرقوم است در اینجا نیز مرقوم است و لهذا اتوجهات ملتفت بر و به آن است
یا ولایت و دو کرور ایالات و هر یک مفصل است که در ادوار متفرعه مسکوم
و لامتفرعات که اسانید جمع نحو بر اطلاق و تکلفات و ذیلش جمع آن مندرج
برو بر است نحو یا و کیفیت و آنکه در رقمت ارباب التحاویل مسطور بود در رقمی
در رقمت هر کرور یا هر کرور است و آنچه در رقمت ارباب التحاویل مرقوم نمود

در اینی

در اینجا در کتب هر که صحیح نوشته می‌شود در کتب هر انسان معروف چهار از آن

را هم شخص چه او را گاهی آن خبری باشد مفصلاً بسیع در ترحم هر قدم دارد هر دارد که هم

در خود مفهوم آن هر قدم دارد هر بار که مقرر بعضاً دارند در دفتر اداره ثبت نمایند

و آنها هر انسان رنجه هر حسب وظیفه و نهی و عیسا متعلق مملکت بیشتر در بیش میگردد

و هر دارد است شخص هر روز هر نقشه‌ات و طرز هر قسمت که هر روز عوارض و نظایر

آن ثبت می‌شود دیگری حساب‌ها هر رشته‌ای در آن ثبت می‌شود و هر ست اداره آن

و امضای نوشته حساب ایشان را هر اداره هر متعلق است هر یک امضای فرمان

و دیگری بسیار تعلق است بار هستند و آنکه خود رجوع نشده و نوشته را

آسان کنند و این قسم فهرست از کتب سطر بسیار در این را بسیار و از دفاتر خود

در مقام بیان مسائل داشته ایشان نوع کنند و بعضی از آنها را خود معلوم دارند

فهرست را تقسیم کنند در نظر محرر هر ادراک کرد و هر عضو سطر است آنکه

اعراض نمایند و اگر در حاشیه این نوشته چیز دیگر نوشته در ثبت علامتی نمایند

معلوم شود اگر امضای نوشته دیگری است آن نوشته را ضمیمه نموده باز در آورد چنانچه

نوشته را عنوان عریضه هر عریضه را خود نوشته و نوشته را از روی صورت ثبت

از روی دفتر اداره و وجه این است که معلوم می‌شود و لازم نیست که الحال هم کوتاه

[illegible]

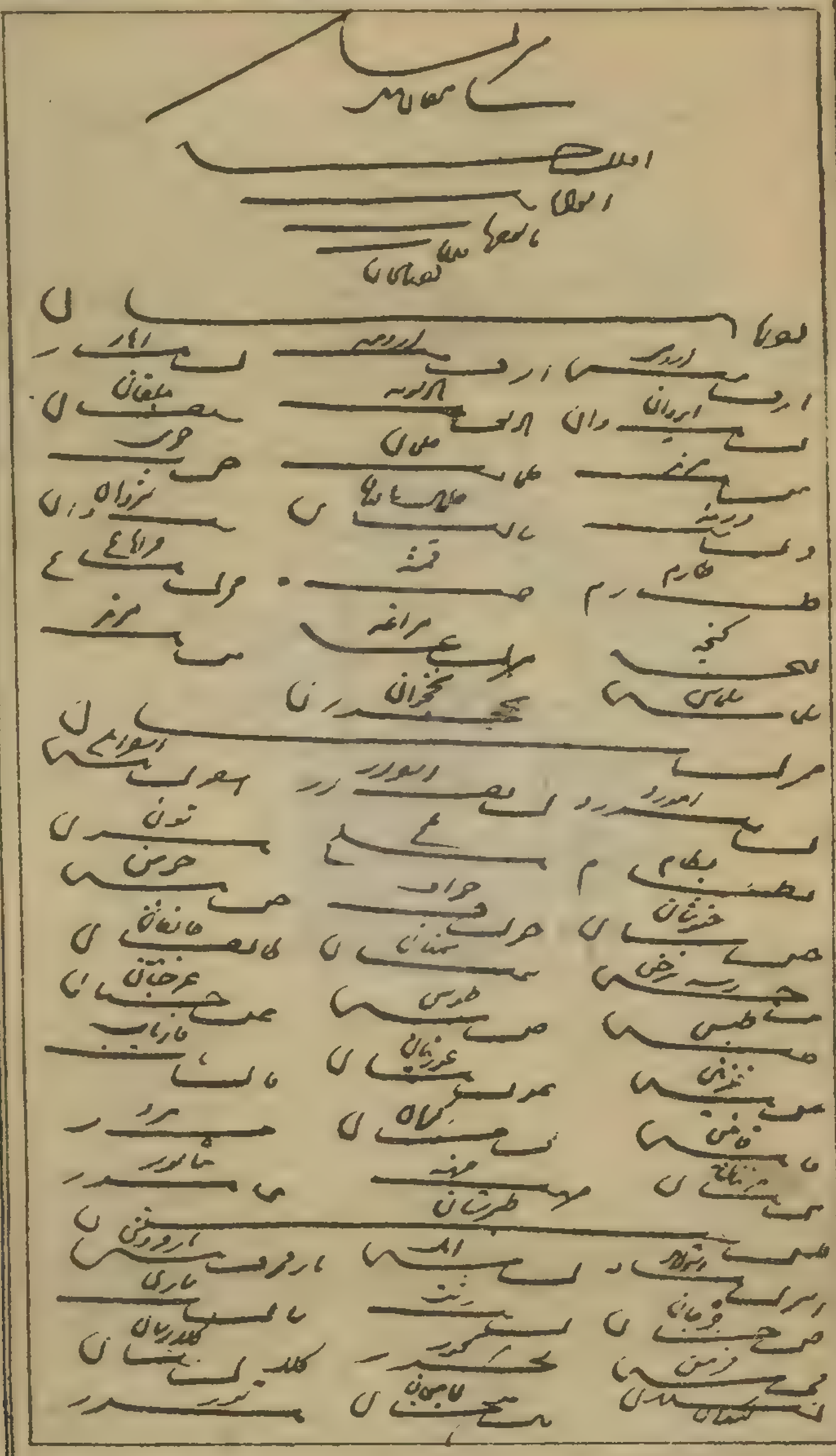

ایروان
خوی
طارم
گنجه
مرند
مراغه
سلماس
نخجوان
بسطام
خبوشان
سمنان
طبس
دامغان
فاریاب

عراق

اصفهان — بروجرد — گلپایگان (?)

ورامین (?) — خوانسار — همدان (?)

نطنز (?) — تهران — قم

قزوین — کاشان — کرمانشاه (?)

ملایر — نهاوند

یزد — بهبهان (?)

فارس

صفحه جهرم (?) — شیراز (?) — بندر (?)

سرچشمه (?) — حفظ‌الارض (?) — سقط شفد (?)

ایلات

املاک

ایلات

الواخر (?) — اراذله (?) — آقاعنه (?)

افشار — ادنه ونه (?) — ارامنه (?)

بختیاری (?) — ناصرونه (?) — ناصرونه (?)

کهگیلویه (?) — نشری (?) — لموچی (?)

خواجه‌وند (?) — ساوه (?) — بالونه (?)

شاهسون (?) — قشقائی — عبدالرحیم (?)

عبدالملکی (?) — قمی (?) — قاجار

قراگوزلو (?) — قراجلو (?) — قراچه‌داغ (?)

قره‌گوزلو (?) — کاکاوند (?) — کلیائی (?)

مافی (?) — ممسنی (?) — تالش (?)

ککوند (?) — کردکوی (?) — گرایلی (?)

نفر (?) — پیروزه (?) — نهاوندی (?)

ایلات — کلهر (?)

املاک

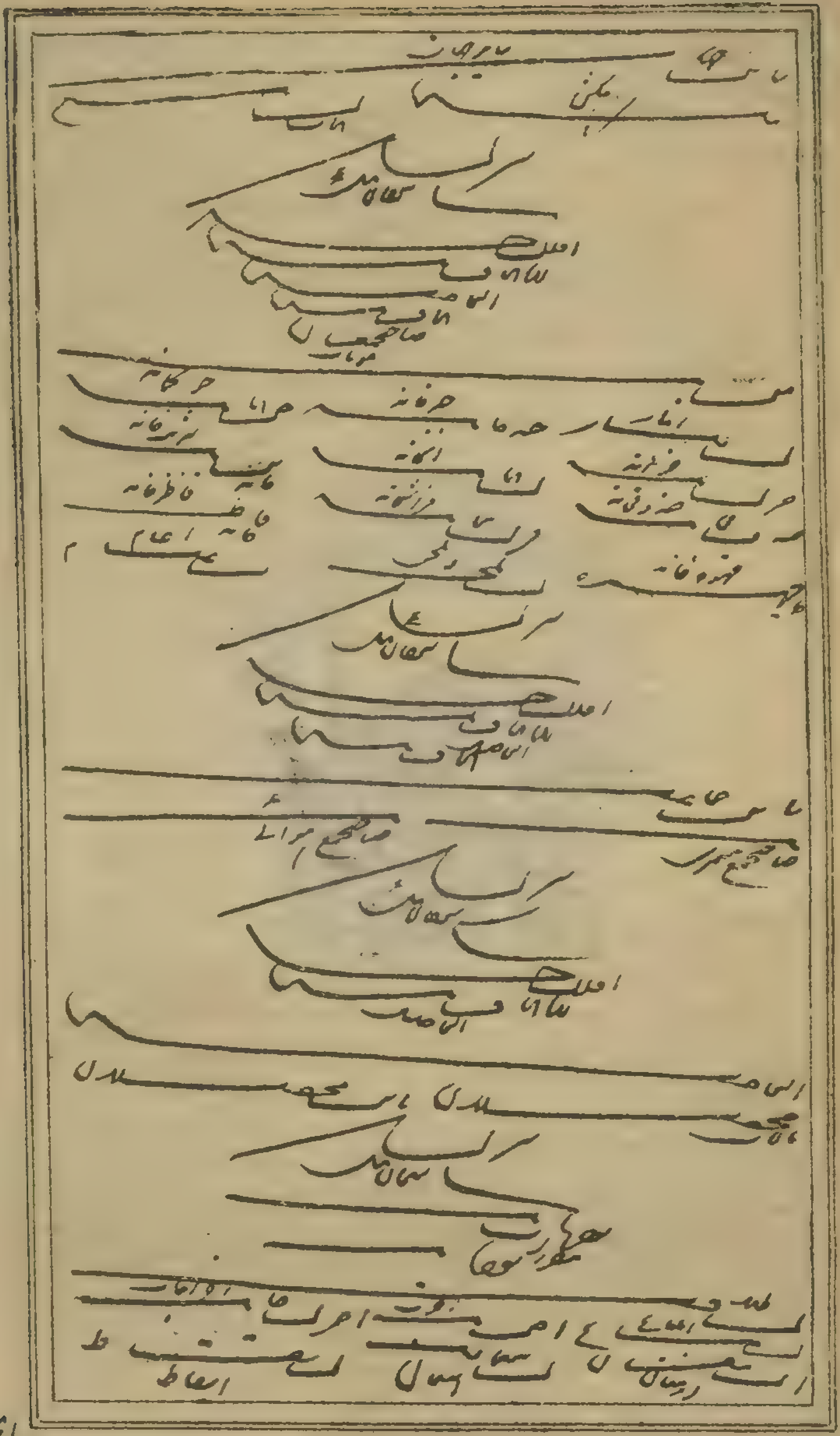

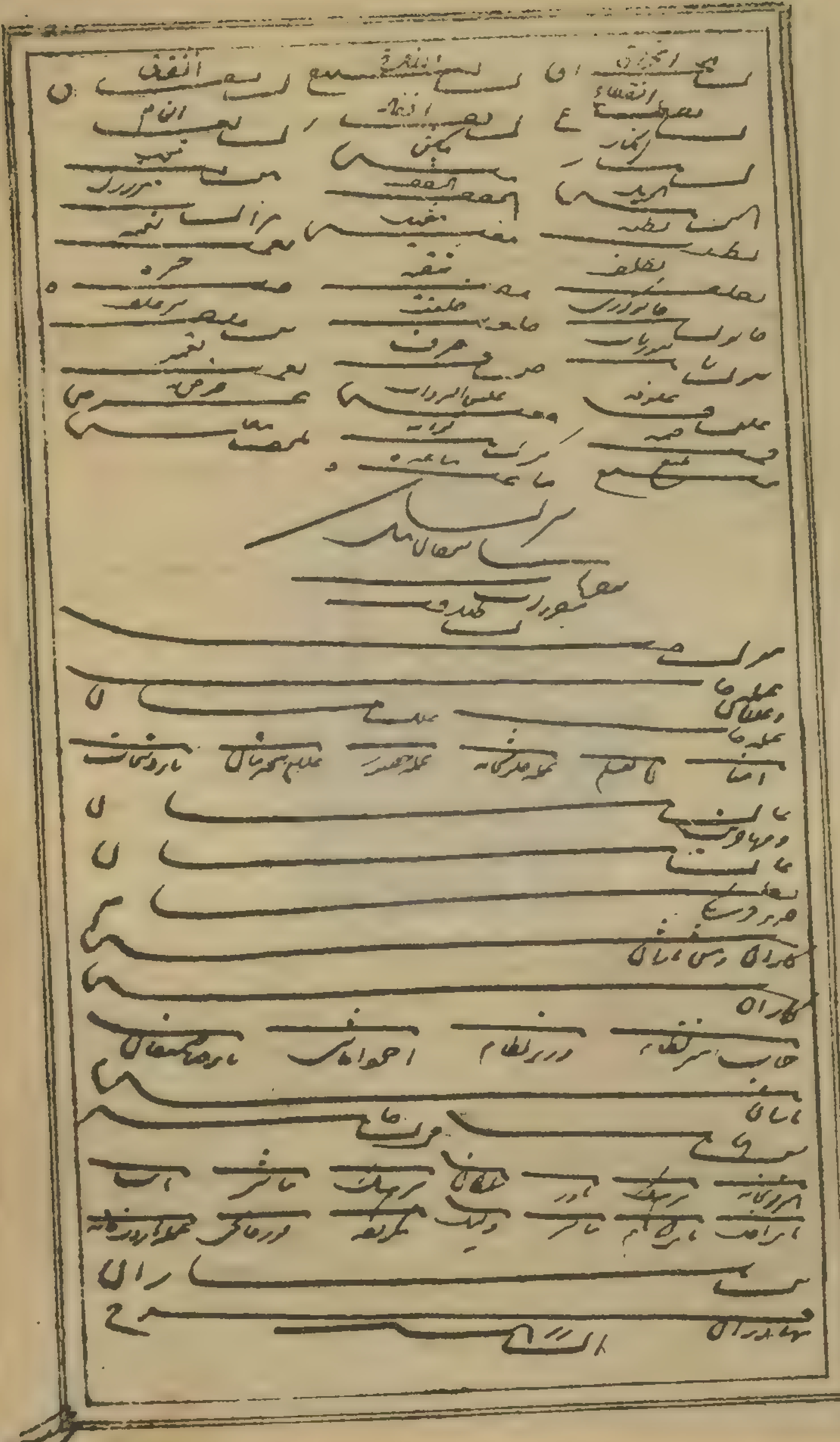
الانام
انكار
حرف

[illegible]

ومثله ثبت دفترخانه تعیینه لدی الاستقرار تحریر بقرار تحشیه شده تا قرارنامه قیاس اولنور لکن بوده

ورده قرینلری و حاکم ثبت ممکن اولور ترکیب رقملرینک محررلرینه راجع اولنور بیان

اشبو که سطر رقم جمیع امثله متفرقه درج دفاتر ادراک [illegible]

اسلام عالیجاه میرزا محمد حسن خان

اسلام محمد لقمان تربیت

زر مرقوم حواله میرزا

حواله میرزا

حواله آقا

حواله احمد آقا

غره شهر رجب

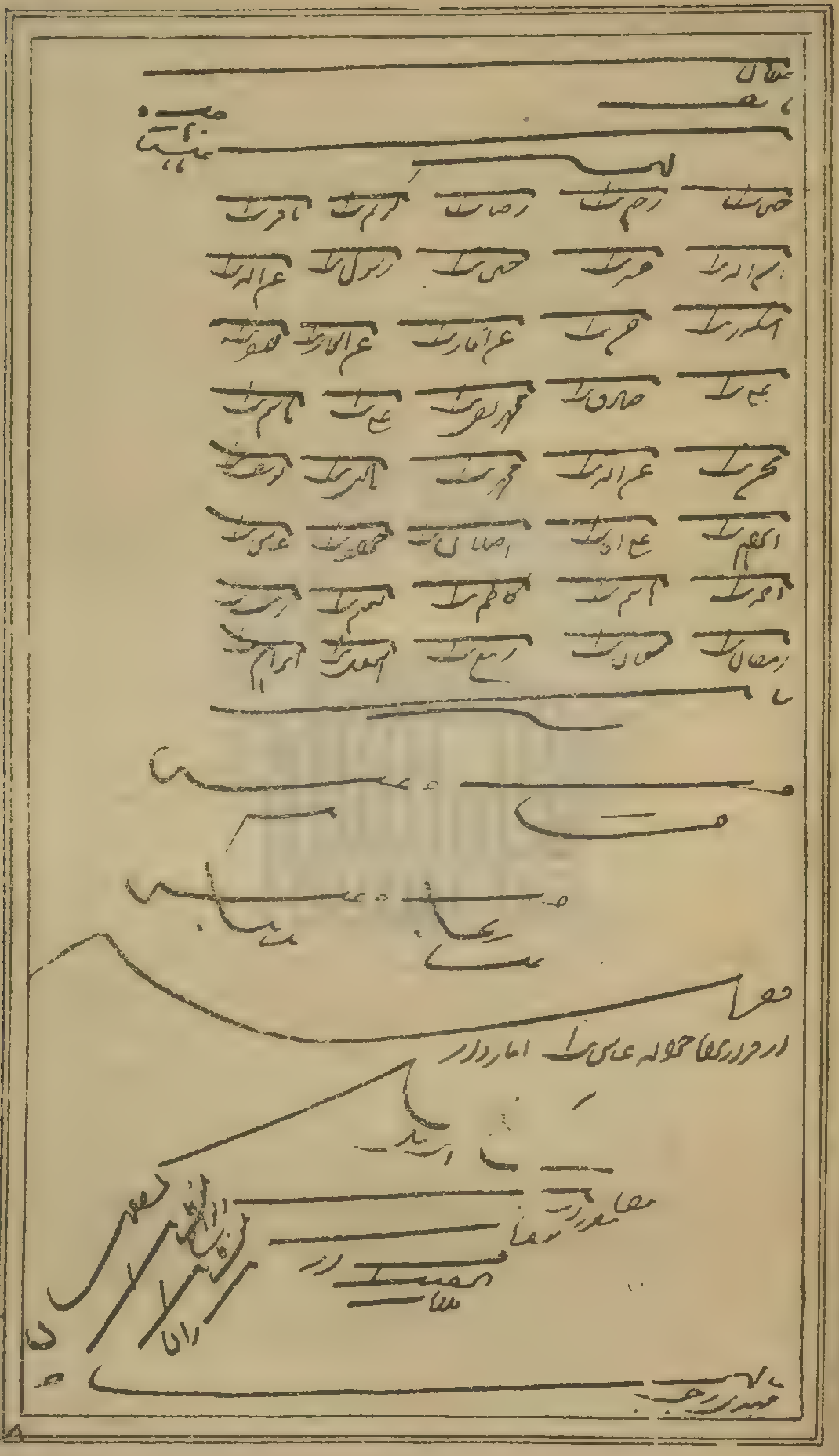

۱۲۸۱

در ورقه تقسیم نامه [illegible] هرچه [illegible] جمیع [illegible] دائر [illegible]

[illegible] جمیع [illegible] علما [illegible]

[illegible] جمیع [illegible]

[illegible] جمیع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سنهٔ شهر رجب ۱۲۸۲ از قرار تعلیقه [illegible] شهر رجب [illegible] شرح که [illegible] ارکان

عشر و تحریر [illegible] بابت قریه برادران [illegible] لاریجان

نگار [illegible] دیوان [illegible] عهده مشارالیه [illegible] جمع [illegible]

مرصع شده [illegible] مقرر [illegible] دخل و تصرف در قریه مزبور [illegible]

جمع [illegible] مشارالیه [illegible] مقرر [illegible] مشارالیه [illegible] قریه مزبور [illegible]

خود داشته [illegible] صاحب [illegible] دیوانی [illegible] جمع [illegible]

[illegible] نباشند

[illegible]

[illegible]

ملا محمد قاسم صاحب جمع

از زر رسومات ماه رجب شهر رجب [illegible] بقرار [illegible]

از معاملات مفصله باباشی دارد [illegible] جمع خود داشته از قرار [illegible]

[illegible] خزانه داری [illegible] مزبور باباشی دارد مقرر [illegible]

تخم مزبور [illegible] ملا محمد قاسم [illegible]

[illegible]

در دوران تعلیقه بتاریخ [illegible] شهر [illegible] در [illegible] مستوفیان عظام رسم [illegible] بلوکات را

مستحق حواله [illegible] رسم [illegible] [illegible]

محصل داشته روانه [illegible] حواله [illegible] رسانند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون عالیجاه رفیع جایگاه مقرب الحضرت محمد قلی خان در این سفر [illegible]

مورد التفات [illegible] گشته [illegible] هزار [illegible] التفاتی دیگر درباره مشارالیه [illegible]

[illegible] علیحده

[illegible] مشارالیه [illegible] صرف معاش خود ساخته مشغول [illegible] باشد.

[illegible] ۱۶

السلطان

مظفرالدین

شاه

ابن

شد آنکه چون عالیجناب فضائل و کمالات نصاب حقایق آگاه
القاب ملا حسین از جمله دعاگویان دولت قاهره است و مشغول
تحصیل علوم دینیه است و سالهاست قریه اصفهانک را زراع
و مباشر همه ساله از قرار دفترخانه و تشخیص مستوفیان مبلغ شش
خرج و تحریر جنس بابت مال قریه مزبوره دیوانیان
عظام کارسازی میداشته لذا از این که رفاهیت عالیجناب معزی الیه
در نظر است از ابتداء هذه السنه ئیل مبلغ و تحریر مزبور را
مقرر فرمودیم بابت مال دیوانی خرج مصارف معاش
خود ساخته مشغول دعاگوئی دوام دولت قاهره باشد مقرر آنکه عالیجاه
ضابط و مباشرین ملک از ابتدای سنه مزبوره مطالبه ننمایند
و معاف مقرر دارند فی شهر سنه

[illegible] مقررات

مقررات

[illegible]

[illegible]

ادرنده [illegible] ماهیه [illegible] شرح ذکر اولنان [illegible] بالکلیه [illegible]

مردی [illegible] مردی [illegible] [illegible]

[illegible] مقدم [illegible] عظام [illegible]

[illegible] عالیشان عزت [illegible]

[illegible] مقرر [illegible]

[illegible] داشته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

السلطان سلطان

صاحب

سعادت

دولت

حفظ

حفظ

محل

عرضه داشت عندلیب ارادت کیش از جناب این بنده از طلاب

علوم دینیه مدرسه شب و روز مشغول دعاگوئی دوام دولت ابد مدت

هستم و در معاش ندارم بجز بکار عنایت همت از وزارت دفتر خانه

مستوفیان و منشیان نقره و نقد از جنس مال دیوانی دارد در سنه عالم آرام

پیشکار شاهنشاه جانشین در خانه در حضور حضرت عادل کرده ...

عالیجاه عبد الرحمان خان حاکم نیز در ... مقرر دارند که

مرفه الحال مشغول دعاگوئی باشم

اکنون عالیجاه ... از جانب حاکم ... صاحب ... آن

... مرحمت شود ... از وزارت

دفتر خانه ... مشغول دعاگوئی دوام ...

قطعهٔ دوم در نوشتن دوات که بحر در قطع کاغذ صفحه در سلطنت

در سر آن صفحه مسطور باشد و هرگاه مطلب در خصوص صفحهٔ نوشته اعم از آنکه تحریر نشده

با متعدد باشد و عمل لکار احتیاج افتد بصفحه دوم باشد بعضی از آن در آن است

که باشد و بعضی در جای دیگر حواله شود در صورت بحر از اتمام عمل لکن بحر از سطور

سوی المطلق کشد افقره باین شخص حواله می شود در کتب آنسی خصوص آنقلعه مورد آن است و بکم

میزان کلب رزنشته ها مقرره احتیاج است در خصوص نوشته در قوس سی المطلق نوشته

بحر زر بیوه حقی داده اتمام خصوصا برخورد المقرره والمقرره احقیه مقام آن بانه کجنه شنبه در کتبه سال

تکمیل شود از آنقلعه بنسبه درکتبه عبارت از رشته و انعه اسم ترکان منصور آنسته لکن در اسلامی

در ادبی تحریر نیمه شش بریح جمع دعیه نورور سلطانی گوشد است ر منهی سکه از ان

ده زمه اسم بار هر و جمع داشته تمام رس در آن ابتدا از همان اسم بال فند نامه

در ترتیب ای هر نوبه از تنقورات اول سیچقان ییل ده بال بارس مرتبش کوبه رشت

دستقال مرتش ادبی بال رس دوم اود ییل ده بال کاوت سیم بارس ییل

ده بال بیک بشن چهارم توشقان ییل ده بال ع کوش بشن پنجم لوی ییل

ده بال بهک بش ششم ییلان ییل ده بال بارس هفتم یونت ییل کره بال

است بعه من هشتم قوی ییل ده بال گرامه بش نهم بیچین ییل ده بال سیم بشت دهم تخاقوی ییل

که عبارت از ارسال مراسلات نزد هم است بین شعبه‌های بانک بعهده باشد

در انجمن اسم مکرر شد در بعضی جاهای که شهر دماغ سرورات دیگر را هم را فقره

نقطها بیقان دارد و با پیش دو رئشتان لوی دستلیان قمی دیگر آخر ایران

پس شما دایت و شکور از شعب های ارکان بیت بارب دکان جاکه

معانی ازمای شورات دیگر ترقه پیلانی جاری گشته لند موش دلتو دیلد کرد

گذشته شمار زمین جار چکرزی بهنگ آنی دیار والکاه های دیگو شعبه نیست

حساب جمرونه و جمع و بیک وجوک آن بکار بی از نقش نسبه که

چیزی در مقصود است و حواله می‌کنند بار بر قوم قعه فوز بقای آن شهر به

حواله می‌شود اسم کرکیرار بلافاصله و هر ارسال تاریخ روز و شهر و سال را سنه

هجریه بسبب آن آتیه راست را اتمام نمایند و اگر از ضمیمه اطلاقی و تمیزی

دیگر را ست چیزی نوشته بلکه قبض رسید چیزی است در روز اول اصل نوشته

هر دستوری که داشته قبض را اتمام نمایند مگر اینکه کاری خط حواله در آن

نشود در قبض خط پاچی ازنسنه ها نمیکنند مسمع چرا که قبض حاله از

حواله می‌شود و صورت عمل بعضی از انها مردم می‌شود تا اینکه معضلت در نمیت

معلوم و آسان نشود و بسیاری را بهره باشد

عالیجاه میرزا محمد رضا — دارالخلافه طهران کهنه مقیش برکار

اقرس

مبلغ ... بیع ... قرار

... المقاطعه

تحریراً فی ۷ شهر رجب المرجب سنه ۱۲۸۴

تحریراً فی شهر ... سنه ۱۲۸۴

... محمد حسن خان ... ملک ... محمد حسن خان ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تحریراً فی شهر رجب المرجب سنه ۱۲۸۴

تحریراً فی شهر رجب المرجب سنه ۱۲۸۴

فی [illegible]

مالیات ملک [illegible] — عمرو رسم [illegible] — طلب ملا محمد حسین [illegible]

وجه الملک [illegible]

[illegible]

وجه الملک [illegible]

[illegible]

[illegible] سنه ۱۲۸۴

[illegible] شهر رجب المرجب سنه ۱۲۸۴

[illegible] شهر رجب [illegible] سنه ۱۲۸۴

[illegible]

مولد مسعود (?) [illegible]
[illegible]
ساعت (?) [illegible]
[illegible] ۳ (?)

مولد مسعود (?) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
عالیجاه (?) [illegible]
میرزا (?) [illegible]
[illegible] ۱۲۸۴

[illegible]
[illegible]
[illegible]
عالیجاه (?) [illegible]
میرزا (?) [illegible]
[illegible] ۱۲۸۴

رشحهٔ چهارم در طرح مناسبات و نگارش حقایق آن منعقد در قطره

قطرهٔ اوّل در طرح مناسبات هر آنکه مناسبه را آنچه طرح معروف دارد

اوّل مجمل را گویند و آن چنان باشد که اسانید جمع را تفصیل نسازد و فقط نمایند

دوم ترتیب خرج کردن از هر دو مقرر توجیه رجوع نقطه ان تفریق خرج را انبار رجوع

منفرده و تواریخ را مرقوم کنند دوم مفصل و مجموع اسانید جمع و

خرج و معرفی شیوع و قید تواریخ تحریر باشد سیّم حقیقت و حضور اسانید

متفرقه مهما امکن پیشتها و تواریخ از منفرده و منه لک اشاره منفرده دار حقیقت

خفیف نظر رسند چهارم مشتبح که اشاره باشد منفرده از تنقیح و تواریخ

فاما اگر از بیحسابی دارد منفرد که بحضور نمودی من ذلک آن از تو جهات متحقق

منفرده باشند هنگام حوالت بلاتار و کم رجوع شود ششم اثبات تنقیح

اسانید و صورت ثبوت و اثبات نموده بنقد بلم دلچه و سنه و تاریخ خرج آن رجوع

نمایند هفتم مجمل و مفصل آنها بترتیب حروف ابجدی و ایراد صیغه در مبلغ

بحری رجوع کنند و از مفاصاحات نیز در طرح آن اگر بخواهیم و تفصیل

منفرد و صورت حساب داثقد مناسبه و حکم هم یکی میشناسیم کیفیت در آن

منفرده من ذلک می باشد طریقه آنچه جمع است بغیر از تبعیت در کتب ظاهر است

جمع منفرده

جمع مخفف و شرح از او در کتب نحویه مذکور مرقوم و بعد از ترجمه و شرح خرج در نسخه
آن دفعه جای دفعه نباشد و دو بار مکرر نباشد بعد از آنکه مفرده تحریر یافته در جای ملحوظ آ
در کتب آن سطر مخفف است و رکه دانسته شد و بعد از تصحیح مذکور ذلک و جای شرح را منعطف
صیغه تصنیف در کتب آن در آورده اگر یک صیغه شد مرقوم در خود آن و انسته از آن
شرح از جهت است و بعد از تصحیح الاخص الیافی باقی بما فیه انبانه آید بعضی از
مقرر است تمام نمایند و جای نسبه هیچ کم بیش را از تحریر نسبت مخفف و زبر زیر در
رسائل و ترکات و فرا رو هر ربع و غیر هم اللهم است که حرف ا و ترتیب تهجی ملحوظ
شود و اگر در اول هم یکی باشد بحرف ثانی رجوع و در ثانی رجوع بثالث الخ و اگر در
اسم تحیه به قرب عمر و بدر و فصل و حسن و فضلیت رجوع مخفف ترجیح داده و اگر هم
در همه چیز امری باهم یکسان داده دیگر اعتبار کرده و قاعده است هم اول بیان شود عنایت از
دفترهای گذشته فهرست میزده و متوجهی بابت سالی ترا در خرمه مفرده جمع میکرد و
و همچنین هنگام رجوع که مقصود شود میز و مساح و ترکات و فرشها و کلاشی منجمله بلیره بالاستحقاق
منفعه و جهات حسن و انصاف را از جهت لفه جمع دیگر مخفف متوجهی بره السنه مستحق
شود بعد از مقرر متوجهی بره السنه انبار را آنچه در آن ثبت نه در این عهد در کتب
الابواب الات شود پس بعد تحریر تکمیل داده در کتب الابواب النجی دیده و داده

الی طلد

الی صحیح ثبت نمایند و عمده یک از قرینه‌جات مسطوره را در تحت خود در آورده

مفصله و نیز لیکن هر یک را از تحت مفروغ نکنند و هر گاه مقدم و فاضل در دفتر [illegible]

که اسم جمع اینده و خرج بره الیتعلق می‌گویند و در این دو دفتر هر چه از تحویلات و تسلیمات و ابواب‌جات

و سایر مخارج واقع شود ثبت نمایند و از همین دفتر بر دفتر اوارجه و توجیه ثبت شود و عده

ضبط دفتر روزنامچه چنانست که آنچه در هر روز واقع شود در تحت اسم آن روز ثبت نمایند

و از اینجا به توجیه و اوارجه و جمع و خرج ثبت کنند و هرات مکرره در روزنامچه جاری است و دیگر

در دیگر جاها جاری نیست و الا آنچه در دفتر توجیه از روزنامچه و ارقام و احکامات

ارقام و تسلیمه‌جات و سایر اسامی‌ها را در آن ثبت نمایند و بعد از ثبت مفصل آن

در آن مستوفی علامتی دارد که محرر آن از ظهر آن نسخه مرقوم داشته و مستوفی آن نسخه را

به نام خود مزین نمایند و فایدهٔ این دفتر این است که هر چه در روزنامچه رفته باشد فیها ثبت است

در اوارجه جمع و خرج هر کس بعد آید و از این دفتر جمع و خرج [illegible] محرر آن اگر

رجوع داشته در سند باشد جمع و اسناد دیگر مهر شود و الا در دفتر اوارجه جمع و خرج

هر کسی را از ابواب‌جات و تحویلدار [illegible] صحیح و غیره با نسخهٔ مفصله مفروغ دارند والله اعلم

قطرهٔ دیگر در معرفت نقش خط سیاق بر آنکه قانون در نوشتن این خطوط آنست

که هماله در هر کلمه‌ای [illegible] صورت [illegible] مرقوم می‌شود [illegible] فرق میان

این خط

زین خط و سطر خطوط بعضی با هر اره سطر بالا بینی و این سطر از حروف
آن کلمه ظاهر می‌شود نه در بعضی کلمات سطر دیگر به ضرورت است
در کتابت آن مستقیم رقوم می‌شود و از زمین گویند و بین مخصوص بعضی حروف است
بر آنکه لام مستقیم از حروف کلمه مستقیمه نمی‌شود رسم الخط گویند و آن از امور لازم
در هجره و نوع است پس لازم است بر آنکه بعد از آن نقطه حروف تهجی شود و چه حروف
مخصوص بسیار است و دیگر از حروف مخصوص رسم الخط است و خبر حروف مشترک است
دو رکن با هر رسم الخط رسم شود و رکنی شود و چه وقت سطر از این حرف در است
و چه وقت احتیاج بهم را است پس گوئیم الف و واو مخصوص شرح است
و دال و ذال و را و زا در لام الف منفصل و منقطع از ما قبل می‌شوند مخصوص شرح است و اگر
و اگر متصل بما قبل است میان رسم الخط و شرح است با واو و سین و شین
و فا و کاف و یا چه در وقت اتصال بحروف دیگر و چه در وقت انفصال
از حروف دیگر مخصوص رسم الخط میباشند و جیم و حا و خا و صاد و ضاد و عین
و غین و قاف و میم و نون و ها در وقتی که متصل بحروف دیگر از بعضی
بین رسم الخط و شرح است و اگر متصل بما قبل خود باشند و منفصل
از ما بعد رسم الخط می‌شود و لام و الف حکم الف دارد و لام

همچنانست که در آخر کلمه بوده باشد نظیر آنکه شخص بیاض خواندن بر خط
بسیاق ترکیب و نزاکت دور غیر ابنای لسان اعم از اینکه منفصل بوده باشد
یا متصل مثال بوده باشد جایز است در رسم الخط نماید و دیگر آنکه هر گاه حرفی
متغیر شود در رسم الخط یا در وسط کلمه یا در آخر کلمه واقع شود نهایت
احتیاط در تقسیم کلمات مرعی دارد و در رسم خوش ترکیب
مقید باشد کلمات را مرتسم دارد ولا در جائیکه محتاج به ابراز
جائی است در هیچ حرفی از حروف آن کلمه را تو در رسم الخط
نشو نیست که آن کلمه هم حرفی باشد و لکن حرف آن از رسم الخط
نماید آن کلمه زشت و ترکیب شود زشت تجرد لا اینکه
خوش ترکیب شد هر حرف نظیر در حروف هم ممکن در رسم الخط نماید
مثل چه از این رساله تحریر و در نوشتیم
با جمیع کلمات منحصر می شود

والله

ارمغان — روزات
رشفاد — رشتان
انفاق — الفلاح
الفاد — دعوص
انحراف — انقطاع
نزيب — منزل
نرورک — انقف
نظرف — ننيم
نعنبر — نفد
شمس ابرواب — تکلف
ضعف — شنه
حره — فاذری
سرزنال — سرريات
صعه — صرف
عرض — صدمه

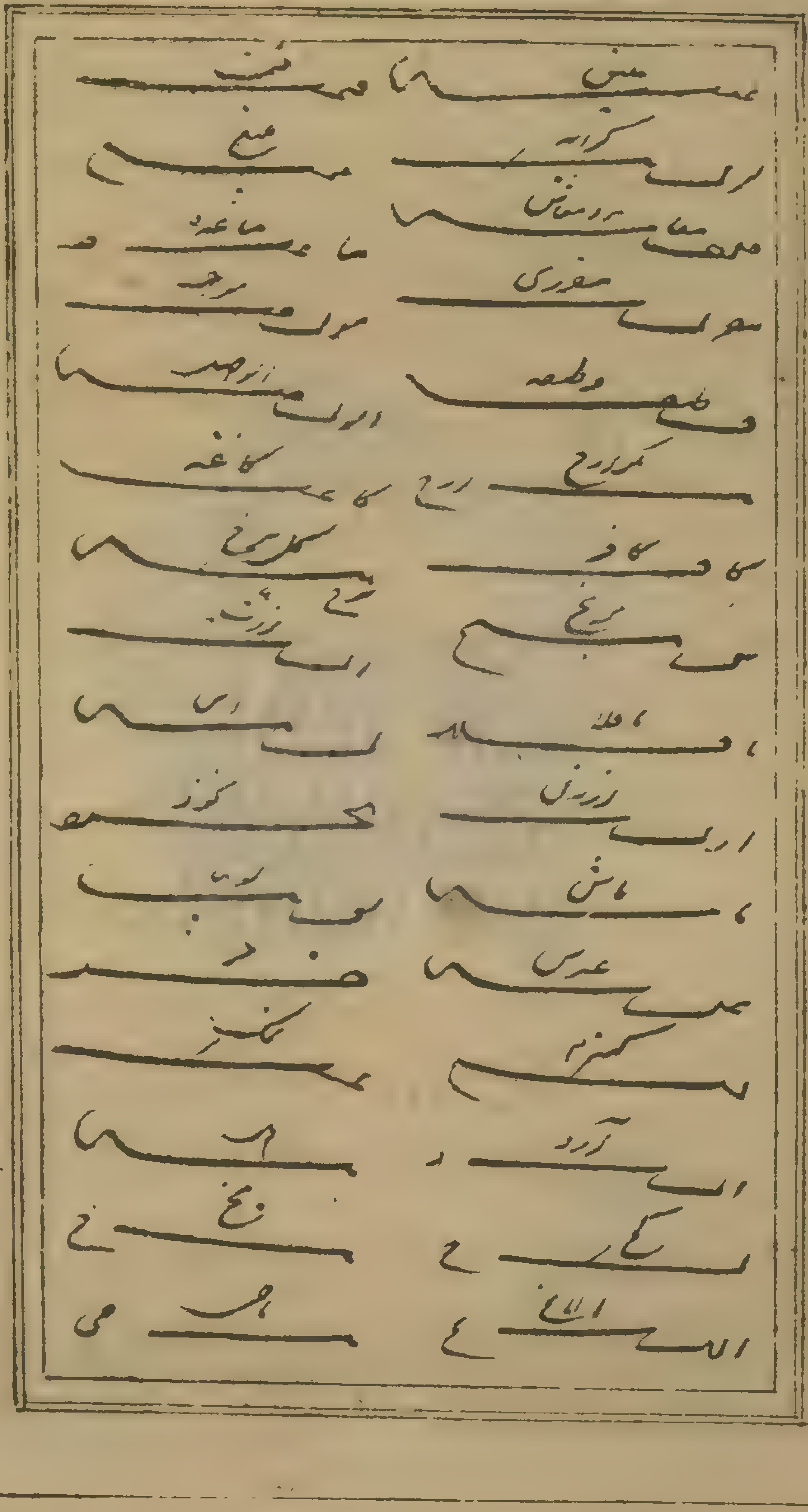

شامل در مضافات تقاعب اگرچه در حساب آن فایده ای از سکون نمی‌بینم

و سبب دراین مختصر اغلب آثار مرتب و تصرف معین در این مراعا

نقش نزارد مراتبکه آسان دشوار نظر نوشته و بعضی حروفات و چهار حاصل

نکو بسبع دو مرتب قسمت داده و الا راسی نوشته مگر اینکه چند را زیر نوشته

و ظهر ورای کیفیت و چون بعد از ... نصف مرغان را قطعه نوشته

و ظهر در نه سکه در زیر سر هر واو دو خانه چهار رایته و رخت تمام سرها

رسته و مارا را تا بانه را بحث در راسته و دستار دو نصفه دراست آن آشکار

عدد راسته و یکبار اقسام رقبه اینقدر و قرد نصف را اعمال و آلات حرف را

لکه زیر من مثل کار و نمیش سر خنجر و نمره و عدد اره و نمره استر و فلک

و چراق راقضه و توت و حمار و عدد ده و نیز بورک و لکنک و قرن رد

راه و قرص قرلاد و سلاسبقه و آنچه در زیر کشته و پشته مثل قبا و از حاشی را

رتب را نوشته و اینجه را تبعه قطعه اند او دستبه مثل تربت رباش و تمه

حاشیه دو رو نیم رتب قرک را آره و اطلس و قطنی و بار اقمشه را که

حرب آن قطعه تا غالب هست و قلمکاری را در زیر بخواهد و قطیفه و تماول

زمه بد حاشیه و بار که حاشیه آن از ... و چهار قسمت راطاقه و نصف

همچو زر را که کاغذ حسب ست و چهار ورق و سمرقندی تا فرم است و شب نوع

من دسته زرنیسه و مهره تخته و چیزها نیکه تب من زوج نویسنده اگر فقدان نوع عدد

مثقال و کفش و عددها و سایر اقمشه را ثوب و ذرع نویسنده و قرآن و کتاب

درست و سایر عود و خام و تسبیح را جلد و چرم را شقه هم نویسنده اگر کتاب

اوراق من و حرز و گلاب و عرق و سایر چیزها که در شیشه کنند مینا و قرابه و قمقمه

و قرص کافور و عنبر را شمامه و مشک را نافه و طلا را دینار و نقره را درهم

و کمر شمشیر و کمر خنجر را منطقه و مروارید را که در رشته کشیده باشند خیط و اگر در

رشته کشیده نباشند رشته و سلک نویسنده و کشتی و کلک و قراب را سبیل نویسنده

و چیزهایی که کیل و وزن در آید نخود و مثقال و دیگر مصطلح ربع و دلات

نویسنده و سایر چیزها را عدد و دانه نویسنده و این محل باب دانسته اهل سیاق است

تم کتاب بحر الجواهر

قاعده هندسه دستور خان ست که اول مرتبه آحاد و عشرات

و مات و الوف را لکهر از هزار و آنچه مرتبه آحاد نویسنده از یک تا نه

همان مرتبه خود دارد و هر نوع ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ و نه در آحاد از یک تا نه عدد اول نوع عشرات

و اگر بر یک صفر رقم یک نویسند ١٠ بود و اگر بر یک صفر رقم دو نویسند
٢٠ بیست شود و اگر بر یک صفر رقم سه نویسند ٣٠ سی باشد بدین دستور
تا مرتبهٔ آحاد که در مرتبهٔ گذشته و مرتبهٔ سیم است و اگر بر دو صفر رقم
یک نویسند ١٠٠ صد است و اگر بر دو صفر رقم دو نویسند ٢٠٠ دویست
بود تا مرتبهٔ الوف که مرتبهٔ چهارم است و اگر بر سه صفر رقم یک نویسند
١٠٠٠ هزار شود و اگر بر سه صفر رقم دو نویسند ٢٠٠٠ دو هزار بود بدین ترتیب
تا مرتبهٔ عشرات الوف که مرتبهٔ پنجم است و اگر بر چهار صفر رقم
یک نویسند ١٠٠٠٠ ده هزار شود و اگر بر چهار صفر رقم دو نویسند
٢٠٠٠٠ بیست هزار بود و اگر بر چهار صفر رقم سه نویسند ٣٠٠٠٠ سی هزار است
بدین دستور تا مرتبهٔ مآت الوف در ششم مرتبه گذشته و اگر بر پنج صفر رقم
یک نویسند ١٠٠٠٠٠ صد هزار بود و اگر بر پنج صفر رقم دو
نویسند ٢٠٠٠٠٠ دویست هزار بود چنانچه شاعر در معنی بنظم آورده است

نظم گر تو دانی مراتب هندسه دل از این گر عقب پنج است

یک صد هزار بدین منوال تا مرتبهٔ الوف الوف که مرتبهٔ هفتم است
و اگر بر شش صفر رقم یک نویسند ١٠٠٠٠٠٠ هزار هزار است وکتب

ع هزار عشرات الوف الوف و آن الف الوف و الوف الوف

الوف و هر یک ازین چندین مرتبه و چند مرتبه در بار حساب مشهور اهل کو

قاعدهٔ عجیبه عدد شصت و چهار خانهٔ شطرنج حساب گفته شد

و عده آنکه در یکی سلطان ملک چنین ارزن تولد کنید دو صد طاق فلک

ز آن شصت و چهار خانهٔ عرصهٔ شطرنج طریق آنست که یک را چهار تو

مضاعف نمایند یک را چون مضاعف کنی دو شود و دو را چون مضاعف

کنی چهار بود و چهار را چون مضاعف کنی هشت شود و هشت را مضاعف

کنی شانزده شود الی آخر آن شانزده را در شانزده ضرب کنی دویست و

پنجاه و شش شود همچنان بود که یک را هشت بار مضاعف کرده باشند

و اگر آن را دویست و پنجاه و شش در دویست و پنجاه و شش ضرب کنند

چنان بود که شانزده بار مضاعف کرده باشند و حاصل تضعیف

شانزده بار شصت و پنج هزار و پانصد و سی و شش بود ٦٥٥٣٦ دیگر

این شصت و پنج هزار و پانصد و سی و شش در شصت و پنج هزار و پانصد و سی و

شش ضرب کنیم چنانچه سی و دو بار مضاعف شده باشد و تضعیف

سی و دو بار چهار هزار هزار هزار و دویست و نود و چهار هزار

هزار و

هزار و نهصد و شصت و هفت هزار و دویست و نود و شش شد ۲۹۶
۴۲۹۴۹۶۷ دیگر همین عدد چهار هزار هزار هزار و دویست و
نود و چهار هزار هزار و نهصد و شصت و هفت هزار و دویست و نود و شش
در چهار هزار هزار هزار و دویست و نود و چهار هزار هزار و نهصد و
شصت و هفت هزار و دویست و نود و شش ضرب کنیم چنانچه تضعیف
شصت و چهار نوبت خانهٔ عرصهٔ شطرنج نتیجه هجده هزار هزار و چهار صد و
چهل و شش هزار هزار هزار هزار هزار و هفتصد و چهل و چهار هزار
هزار هزار هزار هزار و هفتاد و سه هزار هزار هزار و
هفتصد و نه هزار هزار و پانصد و پنجاه و یک هزار و ششصد و شانزده بود
۱۸۴۴۶۷۴۴۰۷۳۷۰۹۵۵۱۶۱۶ دیگر
ابیات طاق فلک و ارزن در بیان صحیح چنانچه شاعر گوید
اگر بهر یک مطالع باشی رخنه رفته از زدن باشی گر زعرش
بهم دهی صد سال صد فزون طاق هیچ طاق فلک ربوده
ز صنایع الهی است که بماند در جهان هست ادبی بار برداشت
در سخت طوق دو عرض طاق فلک چه بود چنین معلوم نشده است

و حکما گفته اند که از پشت زمین تا فلک قمر چهل و دو هزار و یکصد و
چهل و هشت فرسخ است چون فرود از طاق فلک گفته ایم فرسخ
بالا بشکنیم چنانچه چهل و دو هزار و یکصد و چهل و هشت فرسخ بود ۴۲۱۴۸
اکنون این چهل و دو هزار و یکصد و چهل و هشت فرسخ طول در چهل و دو هزار و
یکصد و چهل و هشت فرسخ عرض ضرب بکنیم یکهزار هزار و هفتصد و هفتاد و
شش هزار و چهارصد و پنجاه و سه هزار و نهصد و پنجاه و چهار
فرسخ بود ۱۷۷۶۴۵۳۹۵۴ دیگر این یکهزار هزار و
هفتاد و شش هزار و چهارصد و پنجاه و سه هزار و نهصد و پنجاه و چهار
فرسخ طول و عرض در چهل و دو هزار و یکصد و چهل و هشت فرسخ
عمق ضرب بکنیم هفتاد و چهار هزار هزار هزار هزار و هشتصد و هفتاد و
سه هزار هزار هزار و نهصد و هفتاد و نه هزار هزار و یکصد و چهل و
پنج هزار و هفتصد و نود و دو فرسخ بود ۷۴۸۷۳۹۷۹۱۴۵۷۹۲
۷۴ و عدد یکطاق اکنون این یک طاق که ۷۴۸۷۳۹۷۹۱۴۵۷۹۲
۷۴۸۷۳ در صد طاق ضرب بکنیم تا عدد صد طاق فلک
معلوم شود چون از نقطه زمین تا این مسئله بفهمیم چنان باشد که

صد ضرب

که حاصل ضرب کعب باشد: ۲۴۸۷۳۹۷۹۱۴۵۷۹۲ تا صد و شصت و
چهار هزار هزار هزار هزار و هشتصد و شصت و سه هزار هزار هزار و نهصد و
شصت و نه هزار هزار و یکصد و چهل هزار و هفتصد و نود و دو فرسخ باشد
دیگر میخواهیم بدانیم که یک فرسخ چند گز باشد و در یک گز چند ذرّه
گنجد، ذرّه هزار گز طول در ذرّه گز عرض ضرب کنیم صد و چهل و چهار
هزار هزار شد، همین عدد طول و عرض در دوازده هزار گز عمق ضرب کنیم چنانکه
یک فرسخ یکهزار هزار هزار و هفتصد و بیست و هشت هزار هزار هزار گز باشد
۱۷۲۸۰۰۰۰۰۰ تا دیگر میخواهیم که بدانیم در یک گز چند ذرّه گنجد
حکما گفته اند در یک گز هزار ذرّه در سطح بنهند یک گز نیز یکهزار ذرّه طول در یکهزار
عرض در یکهزار عمق ضرب کنیم هزار هزار هزار ذرّه گنجد
اکنون عدد یک فرسخ را یکهزار هزار هزار و هفتصد و بیست و هشت
هزار هزار شد، در عدد ذرّه که یکهزار هزار هزار است ضرب کنیم بر
دستور حاصل شود ۱۷۲۸۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ تا که یکهزار هزار
هزار هزار هزار هزار و هفتصد و بیست و هشت هزار هزار هزار هزار هزار
هزار عدد ذرّه باشد اکنون فرسخ حاصل جملگی را در پیش گرفته

بهمنزان

رهین مثال ۲۰ ۹ تا ۹۱۴۰۵ تا ۳۹ تا ۴۸ تا در عدد ارزن که

در یک فرسخ گنجد بیشتر از این حساب کرده شد ضرب کنیم بموجب حاصل شود

۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ : ۱۶ تا ۵ تا ۳۹۲ ۲۲۳۵۹۶

تا ۱۲۹۳ چنانچه در صورت طاق ملک دو الف هزار هزار هزار هزار هزار هزار

هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار و نهصد و سی و شش هزار

هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار و بیست و

بیست و سه هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار

پانصد و نود و شش هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار

سیصد و نود و سه هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار

هفتصد و چهل و هفت هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار

هزار هزار هزار هزار هزار هزار عدد ارزن بگنجد والله اعلم

تمت کتاب ... الملک ... در شهر ذی الحجه

... شیخ بهائی

در یوم سه شنبه شهر ...

۱۲۹۲

بید ... الکاتب ... غفر الله ذنوبه